

# ۲۳ جندے شاپور

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۹

فصل نامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز



# ۲۳ جلدی شالور

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۹

فصلنامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

اهواز، بلوار گلستان، دانشگاه شهید چمران،

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر انجمن های علمی

۰۹۳۳۵۶۳۱۹۸۲

فصل نامه علمی-تخصصی  
انجمن علمی دانشجویان تاریخ  
دانشگاه شهید چمران اهواز

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز  
مدیرمسئول و سردبیر: محمد حیدرزاده

اعضای گروه دبیران: (به ترتیب حروف الفبا)

دکتر چپو ئیپهائو، استادیار گروه تاریخ دانشگاه فودان شانگهای  
دکتر علی بحرانی پور، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز  
دکتر شهرام جلیلیان، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز  
دکتر اسماعیل سنگاری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان  
دکتر محمدرضا غلم، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز  
دکتر بهادر قیم، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز  
دکتر فرشید نادری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

ویراستار: ابراهیم حیدری  
مدیر داخلی: حسین مالکی  
مدیر اجرایی: ستایش دامن افشان  
مشاور هنری: محمدمین نوبهار

تصویر روی جلد: روی سکه یزدگرد سوم، ضرب سگستان/سیستان.

جندے شاہ پور

## راهنمای تدوین و شرایط پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی لازم برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله، پذیرفته خواهد شد. گروه دبیران در ردّ یا قبول و نیز، ویرایش ادبی مقالات آزاد است.
- مقالات ترجمه‌ای می‌بایست همراه با متن اصلی و مشخصات کتاب‌شناسی آن فرستاده شوند.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و گروه دبیران است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- نویسنده متعهد است تا اعلام نتیجه (حداکثر سه ماه از زمان تحویل به مجله) مقاله را به نشریه دیگر ارسال نکند.
- مقاله از طریق سامانه الکترونیکی مجله به نشانی [www.jsmagazine.ir](http://www.jsmagazine.ir) ارسال شود.
- مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
  - چکیده فارسی (حداکثر ۲۵۰ واژه)
  - واژگان و مفاهیم کلیدی (حداکثر ۵ واژه)
  - بدنه اصلی و متن مقاله
  - نتیجه
  - فهرست منابع و مآخذ
- مشخصات نویسنده یا نویسندگان مقاله شامل، نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی یا مقطع تحصیلی، دانشگاه یا مؤسسه مربوط، شماره تلفن و نشانی پست الکترونیکی ذکر شود.
- در تنظیم ارجاع‌ها و کتاب‌نامه، از «شیوه پانویس کتاب‌نامه شیکاگو» استفاده شود.
  - در ارجاع به یک اثر، فقط مشخصات اصلی آن شامل نام خانوادگی نویسنده، عنوان اثر، جلد و صفحه در پانویس آورده شود و در ارجاع‌های بعدی، برای ارجاع بلافاصله، از (همان، ص.) و برای ارجاع بلافاصله، از شیوه نخست استفاده گردد.
  - در تنظیم کتاب‌نامه، فهرست مراجع براساس نام خانوادگی نویسنده، به صورت الفبایی مرتب شوند و مشخصات کامل آن‌ها ذکر گردد. در مواردی که در شناسنامه اثر (محل چاپ: ناشر، تاریخ انتشار) قید نشده باشد، (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا) جایگزین شود.

از جدول زیر، به‌عنوان الگو، برای شیوه ارجاعات کامل و کتاب‌نامه استفاده شود:

نوع سند	زیرنویس با شماره‌گذاری مسلسل و ارجاع به صفحه	کتاب‌نامه
کتاب با ۱ نویسنده	۱. فره‌وشی، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۱۲.	فره‌وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
کتاب با ۲ یا ۳ نویسنده	۲. پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. ص ۱۲۲.	پیرنیا، حسن و عباس اقبال. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. تهران: خیام، ۱۳۷۶.
کتاب با بیش از ۳ نویسنده	۳. حیدری آقایی و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶. ص ۲۳.	حیدری آقایی، محمود و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶.
کتاب با نام نویسنده و مترجم/ویراستار/ به‌کوشش و ...	۴. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۶۵.	دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ. تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
کتاب بدون نام نویسنده	۵. تاریخ سیستان، ص ۸۷.	تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: زوار، ۱۳۱۴.
مقاله در مجله	۶. آموزگار، «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»، ص ۱۴.	آموزگار، ژاله. «تاریخ واقعی و تاریخ روایی». مجله بخارا، ش. ۱۶، بهمن ۱۳۷۹. ص ۲-۷۲.
مقاله در دانشنامه	۷. تفضلی، «آتشکده»، ص ۱۰۰.	تفضلی، احمد. «آتشکده»، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج. ۱. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸. ص ۹۹-۱۰۱.
مقاله در مجموعه مقالات	۸. دریایی، «ایران ساسانی»، ص ۸۵.	دریایی، تورج. «ایران ساسانی». در تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. تهران: ققنوس، ۱۳۹۲. ص ۸۱-۱۲۲.
پایان‌نامه	۹. زرین کوب، «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن»، ص ۳۵.	زرین کوب، حسین. «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن». پایان‌نامه دکتری. دانشگاه تهران، ۱۳-۳۴.
سند	۱۰. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت ایران، سند ۱۵/۱.	مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. سال ۱۳۲۴. کارتن ۳. پوشه ۲. سند ۱۵/۱.

## شیوه‌نامهٔ دستور خط فارسی

- رعایت مفاد چاپ نهم دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی در مقاله‌ها لازم است.
- از جملهٔ مهم‌ترین قواعد این دستور خط می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:
  - فاصلهٔ مجازی باید رعایت شود. در فارسی این نویسه در مواردی که دو حرف به هم نمی‌چسبند ولی فاصلهٔ مرئی ندارند استفاده می‌شود. مثلاً در کلمه‌های «خانه‌ها»، «می‌شود» و «بهره‌وری».
  - برای ترکیب‌های اضافی و وصفی منتهی به «ه» ناملفوظ، مثل «خانهٔ بزرگ»، از نویسهٔ «ی» روی ه استفاده می‌شود. درست: «خانهٔ بزرگ». غلط: «خانه بزرگ»، «خانه‌ی بزرگ»، «خانه ی بزرگ»
  - علامت جمع *ها* هم به صورت بی‌فاصله و هم با فاصلهٔ مجازی به کلمهٔ جمع‌شونده می‌چسبد و هر دو صورت صحیح است: (کتابها و کتاب‌ها) و در چند مورد خاص حتماً با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شود. از این رو اگر همواره با فاصلهٔ مجازی نوشته شود مشکلی پیش نمی‌آید. در هیچ موردی *ها* با فاصلهٔ معمولی نوشته نمی‌شود: (کتاب‌ها) مواردی که حتماً از فاصلهٔ مجازی استفاده می‌شود از قرار زیرند:
    - بعد از های ناملفوظ: خانه‌ها
    - بعد از های ملفوظ که به حرف قبل بچسبند: تشبیه‌ها
    - بعد از ط یا ظ: استنباطها
    - کلمه پردندانه باشد. (بیش از سه دندانه): حساسیت‌ها
    - واژگان خارجی نامانوس: مرکانتیلیست‌ها
    - جمع بستن اسم خاص: حسن‌ها و حسین‌ها
  - عموماً پیشوند جدا (با فاصلهٔ مجازی) نوشته می‌شود (مثال: «هم‌شکل») مگر اینکه به صورت سرهم معنایی بسیط از کلمه استنباط شود (مثال: «همسایه»).
  - پسوند چسبیده نوشته می‌شود (مثل دانشمند) (مگر اینکه حرف آخر جزء اول و حرف اول پسوند هم‌مخرج باشند یا حرف آخر جزء اول ه باشد: نظام‌مند و علاقه‌مند).
  - کلماتی که ترکیب دو یا چند کلمه‌اند در صورتی که معنای کلمهٔ جدید بسیط‌گونه باشد سرهم (مگر اینکه جزء دوم با «آ» آغاز شود) و در غیر این صورت با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شوند: «نیشکر» برای مورد اول (دانش‌آموز به عنوان استثناء) و «آب‌میوه» برای مورد دوم.
  - کرسی همزه با توجه به حرکت حرف پیشین تعیین می‌شود:
    - اگر حرکت پیش از همزه ساکن یا زیر باشد همزه به صورت *ُ* نوشته می‌شود. مثال: هیئت.
    - اگر حرکت پیش از همزه زبر باشد همزه به صورت *أ* نوشته می‌شود. مثال: تأثیر
    - اگر حرکت پیش از همزه پیش باشد. همزه به صورت *وُ* نوشته می‌شود. مثال: مؤسسه.
    - استثناً: اگر حرکت قبل از همزه ضمه باشد و حرف بعد از همزه «و» باشد، همزه به صورت *ئ* نوشته می‌شود. مثال: شئون.

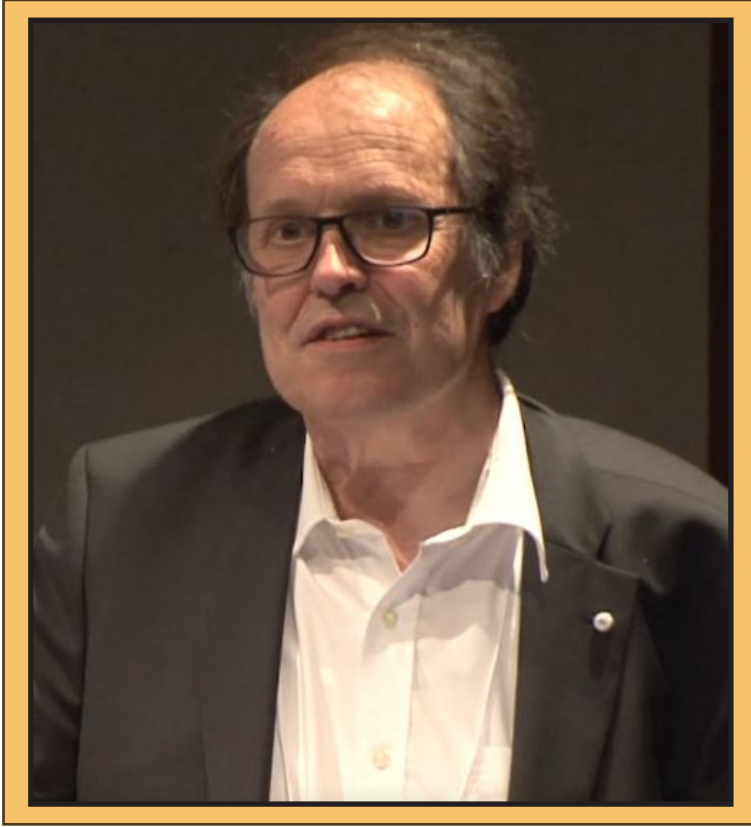
## نقطه‌گذاری

- علامت‌های نقطه‌گذاری به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: منفرد و مزدوج.
- **علامت‌های نقطه‌گذاری منفرد** علامت‌هایی هستند که به‌تنهایی ظاهر می‌شوند و لزوماً با علامت دیگری به کار نمی‌روند. نمونه: نقطه (.) و ویرگول (,).
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- بدون فاصله با نویسهٔ پیشین وارد می‌شوند.
- میان آن‌ها و حرف (الفبای) بعدی یک فاصله وجود دارد.
- درست:
- «دارا انار دارد. سارا انار ندارد.»
- نادرست
- «دارا انار دارد.سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد .سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد . سارا انار ندارد.»
- **علامت‌های نقطه‌گذاری مزدوج** علامت‌هایی هستند که با علامتی دیگر به صورت مزدوج به کار می‌روند. نمونه: کمان به صورت زوج کمان باز ( و کمان بسته ) به کار می‌رود.
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- نویسهٔ باز با حرف پیشین فاصله دارد و حرف بعدی بدون فاصله با آن نوشته می‌شود.
- نویسهٔ بسته بدون فاصله با حرف پیشین نوشته می‌شود. حرف بعدی با آن فاصله دارد.
- درست
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- نادرست
- «دارا(شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا ( شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما)انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما )انار دارد.»
- «دارا ( شخصیت محبوب ما ) انار دارد.»
- شمارهٔ ارجاع پانویس، پس از نقطه قرار می‌گیرد نه قبل از آن. مانند: متن<sup>۱</sup>.



پیشکش به

# یوزف ویزه هوفر



جنڈے شاہ پور

بازسازی نظام اداری و اجتماعی شاهنشاهی اشکانی به‌وسیلهٔ  
منابع دوران ساسانی و اسلامی  
امین بابادی

---

هاترا، پایگاه نظامی و فرهنگی اشکانیان در میانرودان  
سجاد بهرامیان

---

اوضاع فرهنگی دولت سامانیان  
رحمان پیرانشاهی

---

عوامل مؤثر بر سرنگونی مجسمهٔ شاپور یکم در غار شاپور  
میرزا محمد حسنی

---

سیر تحول و تطور دوگانه‌باوری نخستین زرتشت در دورهٔ  
پساگاهانی  
شیدا ریاضی هروی

---

تاریخچهٔ مریضخانهٔ نراقی همدان  
رضا کرمی

---

فتوحات اعراب و ایران ساسانی  
خداداد رضاخانی، ترجمهٔ سارا مشایخ

---

شهرهای پایتخت  
علیرضا شاپور شهبازی و ادموند باسورث، ترجمهٔ محمد مه‌رمان خلیفه‌هادی

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۹

## بازسازی نظام اداری و اجتماعی شاهنشاهی اشکانی به وسیله منابع دوران ساسانی و اسلامی

امین بابادی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۹/۶/۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۷/۱۲

### چکیده:

دودمان اشکانی برخلاف عمر طولانی، اسناد کم‌شماری از خود باقی گذاشته که واکاوی تاریخ ایران و میان‌رودان در این دوران را با مشکل مواجه می‌سازد. با این حال با پیشرفت مطالعات اشکانی‌شناسی در سال‌های اخیر، مشخص شده که برخی آگاهی‌ها از دودمان اشکانی در منابع ساسانی و اسلامی دارای اصالتی تاریخی بوده و می‌توان از آنها برای بازسازی برخی جنبه‌های تاریخ اشکانی چون تاریخ سیاسی، اجتماعی و اداری، بهره‌برد. نظام اداری و اوضاع اجتماعی دولت ساسانی در زمان اردشیر پاپکان به میزان زیادی همراه با وام‌گیری از اساس کشورداری اشکانیان بوده و لذا می‌توان با واکاوی در این بخش از تاریخ ساسانی، برخی از این عناصر را بازشناخت. مسئله اصلی این پژوهش واکاوی چگونگی و میزان وام‌گیری ساسانیان از نظام اداری و اجتماعی و رزمی اشکانیان است و با رویکردی ساختارگرایانه در پی اثبات تأثیر بالای اساس اداری و دیوانی اشکانیان بر ساسانیان نخستین با تکیه بر اسناد و مراجع بازمانده از دوران ساسانی و اسلامی است.

**واژه‌های کلیدی:** نظام اداری اشکانیان، تقسیمات پارس، اردشیر پاپکان، منابع ساسانی و اسلامی.

---

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران Aminabdalbabadi69@gmail.com

## ۱- مقدمه:

اشکانیان که از ۲۴۸ پیش از میلاد تا ۲۲۴ پس از میلاد طولانی‌ترین دوره حکومتی را در تاریخ ایران به خود اختصاص داده‌اند، کمترین اسناد را در میان دودمان‌های بزرگ حاکم بر ایران از خود به‌جای گذاشته‌اند و لذا برای پژوهش در تاریخ اشکانی ناچار به بهره‌وری از منابعی هستیم که اکثراً به‌وسیله بیگانگان نگاشته شده‌اند و بنابراین دارای رویکردی گزینشی و خصمانه هستند. مسئله مهمی که در واکاوی تاریخ اشکانی مدنظر قرار می‌گیرد، بحث حضور اشکانیان در تاریخ‌نگاری دوران ساسانی است که به‌واسطه منابع دوران ساسانی و اسلامی موجود است. با اینکه امروز نمی‌توان روی این نظر که ساسانیان میراث اشکانیان را نابود کرده‌اند پا فشرد،<sup>۱</sup> اما این پرسش که چرا در تواریخ بازمانده در دوران ساسانی به‌درستی از اشکانیان یاد نشده، هنوز پابرجاست. مثلاً طبری طول دوران اشکانی را ۲۶۶ سال<sup>۲</sup> و مؤلف بندهش دویست و اندی سال<sup>۳</sup> گزارش کرده‌اند. بنابر سخن مشهور فردوسی، در خدای‌نامه ساسانی جز نام، اثری از اشکانیان نبوده‌است:

چو کوتاه بد شاخ و هم بیخشان / نگوید جهان‌دیده تاریخشان

ازیرا جز از نام نشنیده‌ام / نه در نامه خسروان دیده‌ام<sup>۴</sup>

اما در برخی دیگر از منابع اسلامی که تکیه بر منابع ساسانی دارند با اطلاعات متفاوتی مواجه می‌شویم. مثلاً حمزه اصفهانی و به‌تبع او بیرونی مدت حکومت اشکانیان را ۴۵۸ سال عنوان می‌کنند<sup>۵</sup> که به واقعیت نزدیک است و نکته مهم این گزارش این است که بیرونی اطلاعات حمزه را مأخوذ از اوستا می‌داند.<sup>۶</sup> بنابراین باید پنداشت که گزارش‌های مربوط به دوران اشکانی در منابع دوران ساسانی متفاوت بوده‌است. به گفته شهبازی،<sup>۳</sup>

۱. قدرت‌دیزی، «آیا ساسانیان میراث اشکانیان را نابود کردند؟»، صص ۳۷-۵۳.

۲. طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ج. ۲، ص ۴۹۷.

۳. بندهش، ص ۱۵۶.

۴. فردوسی، *شاهنامه*، ج. ۶، ص ۱۳۹.

۵. بیرونی، *آثار الباقیه*، ص ۱۵۶.

۶. همان، ص ۱۵۶.

دسته تحریر متفاوت از خدای نامه در اواخر دوران ساسانی وجود داشت که مربوط به دولت، روحانیت و اشرافیت بودند.<sup>۱</sup> بنابراین باید به تناسب اینکه کدام مورخ از کدام نسخه از خدای نامه‌ها بهره برده، منابع بازمانده از دوران ساسانی را واکاوی کرد. اگر بتوان گفت که برخی از گزارش‌های منابع ساسانی و اسلامی، بنابر تاریخ حقیقی اشکانی (و یا منابعی از تاریخ اشکانی که در دسترس ساسانیان بوده) نگاشته شده، می‌توان با پژوهش در آثار بازمانده از دوران ساسانی، به برخی از حقایق دوران اشکانی پی برد. هدف این جستار واکاوی نظام اداری و اجتماعی اواخر دوران اشکانی باتکیه بر منابع بازمانده از دوران ساسانی و اسلامی است و اهمیت این پژوهش در معرفی برخی منابع که تاکنون بلااستفاده پنداشته می‌شدند، در بررسی تاریخ اشکانی خواهد بود. این پژوهش تاکنون فاقد پیشینه است و امید است به کمک این مقاله، در آینده راه برای پژوهش‌های بیشتر در این زمینه هموار شود.

شیوه گردآوری داده‌ها در این پژوهش کتابخانه‌ای می‌باشد. رویکرد مقاله حاضر ساختارگرایانه است و در چهارچوب نگاه به سازمان اداری و تقسیمات سیاسی مندرج در منابع ساسانی و اسلامی که در رابطه با پایان اشکانیان و آغاز حکومت ساسانیان نگاشته شده‌اند، در پی بازسازی نظام اداری و سیاسی اواخر دوران اشکانی می‌باشد و در همین راستا بخش‌های قابل استخراج از تاریخ سیاسی اشکانیان در منابع مذکور نیز بررسی خواهد شد.

## ۲- تاریخ سیاسی اشکانیان در تاریخ‌نگاری ساسانی:

همان گونه که بیان شد، در تاریخ‌نگاری ساسانی، اشکانیان به یک شکل بازنمایی نشده‌اند و برای درک درست‌تر از حضور آنها در منابع دوران ساسانی به موشکافی بیشتر نیاز است. مسعودی گزارش می‌دهد که اردشیر به دلیل یک پیشگویی دینی و به هدف دور کردن پایان هزاره از خود، تاریخ اشکانیان را دست‌کاری کرد.<sup>۲</sup> هرچند نمی‌توان این گزارش را

۱. خطیبی، «خدای نامه»، ص ۶۹۲.

۲. مسعودی، *التنبیه والاشراف*، صص ۹۱-۹۳.

عیناً پذیرفت، اما باتوجه‌به اینکه مسعودی گزارش خود را به موبدان و اهل علم منتسب می‌کند،<sup>۱</sup> بنابراین می‌توان پنداشت که در بین اهل دانش در دوران ساسانی، از تحریف عامدانه تاریخ اشکانی توسط ساسانیان آگاهی وجود داشته‌است. بیرونی آنان را اهل ایران،<sup>۲</sup> فردوسی در شاهنامه اشکانیان را از تبار آرش،<sup>۳</sup> و طبری به نقل از هشام کلیبی اشک (یکم) را پسر دارای بزرگ (داریوش یکم)؟ می‌داند.<sup>۴</sup> انتساب به دارای بزرگ که احتمالاً داریوش یکم هخامنشی است، می‌تواند اصالتی اشکانی داشته‌باشد. چرا که به گزارش آریان اشکانیان خود را از نسل اردشیر دوم (و بنابراین داریوش یکم) هخامنشی می‌دانستند.<sup>۵</sup> هشام خود به اسناد کلیساهای حیره (که احتمالاً کمتر مورد تحریف ساسانیان واقع شده‌بودند) دسترسی داشته‌است<sup>۶</sup> و لذا اصالت گزارش طبری تأکید می‌شود. انتساب اشکانیان به آرش کمانگیر، شاید با تصویر ارشک کماندار در پشت اغلب سکه‌های اشکانی رابطه داشته‌باشد.

خاستگاه اشکانیان (پارت) که در تاریخ‌نگاری اسلامی به‌صورت «پهله» ثبت شده، عموماً بر ناحیه‌ای جز پارت اطلاق شده‌است. ابن‌خردادبه پهله را بر «ری و اصفهان و همدان و دینور و نهاوند و مهرجانقذق و ماسبدان و قزوین» منطبق می‌داند.<sup>۷</sup> احتمالاً این تغییر جغرافیایی به‌واسطه کوچ خاندان‌های پهلوی در دوره اشکانی در جهت فتوحات تازه بوده‌است.<sup>۸</sup>

---

به گزارش مسعودی زرتشت گفته بود که یک هزاره پس از او رخدادی شوم موجب می‌شود که دین و ملک زوال یابد و اردشیر که خود با پایان هزاره ۲۰۰ سال فاصله داشت، از بیم خطر زوال ملک پس از ۲۰۰ سال به واسطه تأثر شایعه بر مردم، تاریخ را دست‌کاری کرد.

۱. همان، ص ۹۲.

۲. بیرونی، *آثارالباقیه*، ص ۱۵۴.

۳. فردوسی، *شاهنامه*، ج ۶، ص ۱۳۸.

۴. طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۲، ص ۴۹۶.

5. Frye, «The Charisma Of Kingship In Ancient Iran», p 43.

۶. پیگولوسکایا، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران*، ص ۱۲۹.

۷. ابن‌خردادبه، *مسالک و ممالک*، ص ۴۲.

۸. شهبازی، *تاریخ ساسانیان*، ص ۲۴۳.

شاید از پاره‌ای اشارات در منابع اسلامی بتوان نشانه‌هایی از رخداد‌های سیاسی و نظامی دوران اشکانی را بازیافت. به گزارش بلعمی پس از درگذشت اسکندر، از روم<sup>۱</sup> شاهی (ملیک) به نام آنتیوخس (آنتیوخوس) به ایران حمله کرده و از دجله تا ری را فتح کرد و ملوک الطوائف که با حکومت او بر خود موافق نبودند، اشک پسر دارای اکبر (داریوش یکم)؟ را بر خود سالار کرده و او را مقهور کردند و از آن‌پس اشک به‌عنوان فرمانروای سرزمین‌های میان دجله و ری شناخته شد و دیگر ملوک به سبب نسب، او را اکرام می‌کردند.<sup>۲</sup> شاید بتوان از این گزارش، ترکیبی از جنگ‌های ارشک یکم، ارشک دوم و مهرداد یکم با سلوکیان را بازیافت.

شماری از مورخین اسلامی، شاپور پسر اشک (یا پسر اشکان) را دومین شاه اشکانی می‌دانند.<sup>۳</sup> به گفته حمزه، او بود که با انطیوخس (آنتیوخوس) جنگید و بسیاری از غنایمی که اسکندر برده بود را بازآورد. شاید اینجا نبرد مهرداد یکم با دیمتریوس دوم مدنظر بوده‌است. البته این بازسازی‌ها ضعیف و برپایه احتمال است. اما برخی شاهان اشکانی در روایات اسلامی شباهت بیشتری با اصل اشکانی خود دارند. بنابر گزارش ثعالی، اقفور شاه اشکانی به روم لشکر کشید و بخش وسیعی از سرزمین آنان را فتح و ویران کرد و دژها و حصارهای شهرها را فرو ریخت و این اقفور شاه میان مردم محبوب بود و با رعایا به نیکی رفتار می‌کرد.<sup>۴</sup> احتمالاً هدف ثعالی از اقفور، پاکور پسر ارد دوم (۳۸-۵۵ ق.م) باشد که همراه با لابینیوس به روم لشکر کشید و میان مردم سوریه و شام نیز بسیار محبوب بود.<sup>۵</sup> اشاره دیگر در منابع اسلامی به سخن گردیزی درباره شاهی به نام «خسرو پرویز» بازمی‌گردد که گردیزی در دو خط او را معرفی کرده و در پایان گفته: «پادشاهی به

۱. ایرانیان اواخر دوران ساسانی و صدر اسلام آسیای کوچک را روم می‌گفتند.

۲. بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۲۲۷.

۳. حمزه‌اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۴۱؛ بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۲۳۱؛ گردیزی، زمین‌الخبیار، ص

۶۰ و ...

۴. ثعالی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ص ۲۸۶.

۵. پیرنیا، ایران باستان، ص ۲۰۸۹.



هیچکس نداد از بیگانگان»<sup>۱</sup>. این سخن می‌تواند اشاره‌ای تلویحی به نبرد خسروی اشکانی با ترایان امپراطوری روم باشد که به عقب‌نشینی رومیان و بازپس‌دادن قلمرو اشکانی منجر شد. لقب پرویز که به گفته طبری به معنی پیروزمند است،<sup>۲</sup> احتمالاً به دلیل همین عقب‌راندن رومیان به او داده شده است.

گزارشی که بیش از همه به واقعیت نزدیک است، مربوط به حمله روم به متصرفات ملوک الطوایف است که در آثار مورخینی چون بلعمی،<sup>۳</sup> حمزه اصفهانی<sup>۴</sup> و ابن اثیر<sup>۵</sup> آمده است. به گفته حمزه شاه وقت اشکانی، بلاش پسر خسرو بود. بلاش، صاحب‌الحضر (شاه شهر الحضر یا به تلفظ رومی هاترا) را سالاری لشکر داد و او ارتش روم را مقهور کرد. در این گزارش می‌توان نشانی از نبرد بلاش پنجم با سپتیموس سوروس باشد. در این جنگ سوروس پس از پاتک‌های موفقیت آمیز اشکانیان و دو مرحله محاصره بی‌نتیجه شهر الحضر، با تلفات پرشمار به قلمرو روم عقب نشست.<sup>۶</sup>

### ۳- بازسازی نظام اداری دولت اشکانی به کمک منابع ساسانی و اسلامی:

منابع ساسانی و به تبع آنها منابع اسلامی اغلب سعی دارند دولت اشکانی را دولت غیرمنسجم و پاره‌پاره معرفی کنند و این عدم انسجام و وجود اغتشاشات داخلی را نیز به اسکندر منتسب می‌کنند. به گزارش *نامه تنسر*، اسکندر پس از فتح ایران به استادش ارسطو نامه نوشت و برای سرنوشت ایرانیان از او راهنمایی خواست. ارسطو در پاسخ گفت: «رأی آن است که مملکت پارس را موزع گردانی بر ابنای ملوک ایشان و به هرطرف که یکی را پدید کنی تاج و تخت ارزانی داری و هیچ کس را بر همدیگر ترفع و تفوق و فرمان‌فرمایی ندهی تا هریک بر مسند ملک مستند به رأی خویش بنشیند ... و از

۱. گردیزی، *زین‌الاکبار*، ص ۶۲.

۲. شهبازی، *تاریخ ساسانیان*، ص ۱۸۴.

۳. بلعمی، *تاریخ بلعمی*، ص ۷۲۸.

۴. حمزه اصفهانی، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ص ۴۲.

۵. ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ج ۱، ص ۳۴۴.

۶. ولسکی، *شاهنشاهی اشکانی*، ص ۲۱۲.

مشغولی به یکدیگر از گذشته یاد نتوانند کرد.<sup>۱</sup> انتساب بی‌نظمی به اسکندر، همان گونه که در ارداویراف‌نامه آمده،<sup>۲</sup> موجبات انتساب آن به اهریمن را برای دین‌مردان زرتشتی فراهم می‌کرد که خود بهانه دینی خوبی برای مبارزه با این گونه کشورداری بود. هرچند مشخص شده که این نگرش مربوط به اواخر دوران ساسانی است که تمرکز حکومت افزایش یافته بود؛ درحالی که ساسانیان در آغاز کار خود به میزان زیادی شیوه کشورداری اشکانیان را وام گرفته بودند.<sup>۳</sup>

با این حال در منابع دوران ساسانی و اسلامی دولت اشکانی را دولتی متشکست و گسسته گزارش کرده‌اند. در کارنامه اردشیر پاپکان آمده که «پس از مرگ الاسکندر ارومی ایران‌شهر را دوصد و چهل کدخدای بود.»<sup>۴</sup> معنی واژه کدخدا یا «کدگ خودای» را صاحب‌خانه یا والی دانسته‌اند.<sup>۵</sup> طبری شمار این شاهکان را ۹۰ تن و حاکم بر عراق و شام و مصر می‌داند.<sup>۶</sup> مؤلف بندهش نیز همین تعداد را ذکر کرده است،<sup>۷</sup> حال آنکه ثعالبی شمار آنها را بیش از ۷۰ عدد می‌داند.<sup>۸</sup> مؤلفان مذکور بیان می‌کنند که تمام این شاهان، شاهان اشکانی را بزرگ می‌داشتند. ابن بلخی گزارش می‌دهد که تنها انتظار شاه اشکانی از ملوک-الطوایف حرمت‌گذاری ایشان بود و از ایشان طلب خراج و بیگار نمی‌کرد.<sup>۹</sup> ابن خردادبه در گزارشی ۳۳ تن از شاهان کوچک دوران اردشیر پاپکان را نام می‌برد که شاید این فهرست یا دست‌کم جغرافیای این خرده‌دولت‌ها ریشه در دوران اشکانی داشته باشد:

۱. نامه تنسر، ص ۴۷-۴۸.

۲. ارداویراف‌نامه، ص ۹.

۳. یارشاطر، «تاریخ ملی ایران»، ص ۵۸۴.

۴. هدایت، زند بهمن بیشت و کارنامه اردشیر پاپکان، ص ۱۷۰.

۵. کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۱.

۶. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۲، ص ۵۰۰.

۷. بندهش، ص ۱۴۰.

۸. ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ص ۲۸۴.

۹. ابن بلخی، فارسنامه، ص ۵۹.

«بزرگ کوشان شاه، گیلان شاه، بوذ اردشیران شاه (موصل)، میسان شاه، بزرگ ارمنیان شاه، آذربادکان شاه، سجستان شاه، مروشاه، کرمان شاه، بدشوارگرشاه،<sup>۱</sup> یمان شان، تازیان شاه، کاذش شاه، برجان شاه، اموکان شاه، سابیان شاه، مشکزدان شاه (در خراسان)، اللان شاه (موقان [=دشت مغان])، براشکان شاه (در آذربایجان)، قفص شاه (در کرمان)، مکران شاه (در سند)، توران شاه (به ترکستان)، هندوان شاه، کابلان شاه، شیریان شاه (در آذربایجان)، ریجان شاه (در هند)، قیقان شاه (در سند)، بلاشجان شاه، داوران شاه (سرزمین داور)، نخشبان شاه، کشمیران شاه، بگردان شاه و کذافت شاه.»<sup>۲</sup>

به گزارش آپیان دولت سلوکی به ۷۲ شهرداری تقسیم می‌شد،<sup>۳</sup> اما به عقیده کالج این تقسیم‌بندی که آپیان در قرن ۲ میلادی گزارش داده در واقع ۷۲ اپارخی<sup>۴</sup> و مربوط به دولت اشکانی است.<sup>۵</sup> پلینی مهتر نیز از ۱۸ دولت دست‌نشانده در شاهنشاهی اشکانی بین دریای سرخ (پارس) و دریای کاسپی سخن می‌گوید.<sup>۶</sup> این دو گزارش می‌تواند تا حد زیادی مؤید و مکمل گزارش ابن‌خردادبه باشد. در نامه تنسر آمده‌است که اردشیر آتش‌های ملوک الطوائف را خاموش کرد.<sup>۷</sup> در ایران هخامنشی آتش مقدس آتشکده‌ها تنها با مرگ شاهنشاه خاموش می‌شد.<sup>۸</sup> دلیل این کار اردشیر عدم صلاحیت شاهکان در برافروختن آتش بود چراکه واگرایی از دولت مرکزی را نشان می‌داد. با تفحص در لشکرکشی‌های اردشیر نیز می‌توان اصالت برخی از این شهرداری‌ها و دولت‌های دست‌نشانده را مشخص کرد. به گزارش طبری، اردشیر پس از آرام کردن پارس

۱. سرزمین‌های کوهستانی جنوبی دریای کاسپی که به گفته ابن‌اسفندیار محدود به سرزمین‌های آذربایجان و سر و طبرستان و گیل و دیلم و ری و قومش و دامغان و گرگان بود؛ ابن‌اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، ص ۷۳

۲. ابن‌خردادبه، *مسالك و ممالک*، ص ۱۶

۳. دیاکونوف، *اشکانیان*، ص ۲۰

#### 4. Eparxia

۵. کالج، *اشکانیان*، ص ۷۲

۶. ویزهوفر، *ایران باستان*، ص ۱۸۳؛ Pliny, *Natural History*, Vol 2, p 68

۷. نامه تنسر، ص ۶۸

۸. دیودورسیسیلی، *کتابخانه تاریخی*، کتاب دوم، صص ۷۹۸-۷۹۹

به کرمان لشکر کشید و بلاش شاه آنجا را مغلوب و مقتول کرده و این ولایت را فتح کرد و پسر خود را به فرمانداری آنجا گماشت.<sup>۱</sup> هدف بعدی او کرانه‌های شمالی دریای پارس بود.<sup>۲</sup> پس از آن اردشیر به جانب اصفهان لشکر کشید و شاه آنجا را مغلوب کرد.<sup>۳</sup> مقصد بعدی خوزستان بود.<sup>۴</sup> سپس اردشیر میشان را گشود و این زنگ خطری برای اردوان بود که خود شخصاً به مصاف اردشیر شتافت اما در هرمزدگان مغلوب و کشته شد.<sup>۵</sup> به گزارش مسعودی تازه پس از کشتن اردوان بود که اردشیر توانست خود را شاهنشاه بنامد.<sup>۶</sup> این گزارش نشان می‌دهد که لقب شاهنشاه در این دوران کاملاً در ایران تثبیت شده بود و شاهان اشکانی این لقب را با قدرت در اختیار داشتند و بدون از میان برداشتن شاه وقت، اختیار این لقب ممکن نبود. این خود مثال نقضی برای عدم انسجام دولت اشکانی است.

پس از کشته شدن اردوان، اردشیر همدان را فتح کرده و راهی جبال (زاگرس) شده و سپس آذربایجان، موصل و سورستان (آشور) را گشود و وارد تیسفون شد.<sup>۷</sup> مقصد بعدی اردشیر در شرق ابتدا سیستان و سپس گرگان، ابرشهر، مرو، بلخ، خوارزم و تمام خراسان بود و پس از آن شاهان کوشان و توران و مکران اعلام انقیاد کردند.<sup>۸</sup> در ساحل جنوبی دریای پارس، اردشیر پس از مغلوب کردن سنتروک (سیناتروک) شاه بحرین، این سرزمین را فتح کرد.<sup>۹</sup> این نام پارتی احتمالاً به معنی حاکمیت اشکانیان بر بحرین است.<sup>۱۰</sup>

۱. شهبازی، *تاریخ ساسانیان*، ص ۹۷

۲. همان، ص ۹۷

۳. همان، ص ۹۸

۴. همان، ص ۹۸

۵. همان، ص ۹۹

۶. مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ص ۲۴۲

۷. شهبازی، *تاریخ ساسانیان*، ص ۹۹

۸. همان، ص ۱۰۰

۹. همان، ص ۱۰۰

۱۰. خسروزاده، «حضور پارتیان در مناطق جنوبی خلیج فارس (شرق و جنوب شرق شبه جزیره عربستان) بر

اساس مدارک باستان‌شناختی بدست آمده از محوطه‌های پارتی سواحل جنوبی خلیج فارس»، ص ۷۸

سپس عمان و یمامه نیز فتح شدند.<sup>۱</sup> سپس اردشیر موفق شد با بهره‌بردن از تفرقه میان نبطیان عراق و شام، این سرزمین‌ها را نیز فتح کند.<sup>۲</sup> حکومت اشکانیان بر اعراب غرب فرات توسط استرابو گواهی شده است.<sup>۳</sup> همپوشانی نسبتاً زیاد واحدهای ارضی گشوده شده توسط اردشیر با فهرست مذکور از ابن‌خردادبه، می‌تواند گواهی بر اصالت اشکانی این فهرست باشد.

زمانی که اردشیر سرگرم امور استخر بود، وزیر خود ابرسام را به حکومت امور شهر نوین خود اردشیرخره گماشته بود.<sup>۴</sup> شهرسازی اردشیر در آغاز کار، باید نشانگر ادعای او بر شاهنشاهی باشد و احتمالاً همین نکته باعث ترس اردوان شده؛ چرا که شهرسازی تنها توسط شاهان یا با تجویز شاهان ممکن بود.<sup>۵</sup> از طرفی هدف از شهرسازی‌های پیرامنه که به اردشیر و اعقابش نسبت داده می‌شود، احتمالاً افزایش دستگردهای شاهی (سرزمین‌هایی با وابستگی مستقیم به شاه) برای کاهش قدرت ملوک‌الطوایف بود.<sup>۶</sup> در همین زمان بود که نیروفر شاهک خوزستان به فرمان اردوان به اردشیر حمله برد و توسط ابرسام شکست خورد.<sup>۷</sup> فرستادن شاه اهواز به جنگ شاه طاغی پارس باید توسط سلسله مراتب خاصی صورت گرفته باشد که در این سلسله مراتب اقدام نظامی بر ضد یاغیان بر اساس نظام اداری خاصی انجام می‌گرفت. در واقع تا زمانی که شاه خوزستان برای رزم آماده بود، دفع اردشیر به عهده او بود و در صورت شکست او اقدام دولت مرکزی لازم بود. در دولت هخامنشی چنین سلسله‌مراتبی وجود داشت<sup>۸</sup> و دور نیست

۱. دینوری، اخبار الطوال، ص ۶۹

۲. نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، صص ۴۹-۵۰

3. Strabo, *The Geography of Strabo*, 7, p 235

۴. شهبازی، تاریخ ساسانیان، ص ۹۸

۵. هوف، «شکل‌گیری ایدئولوژی دولت ساسانی از روی شواهد باستان‌شناختی»، ص ۴۹

۶. لوکونین، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و داد و ستد»، ص ۱۲۳

۷. شهبازی، تاریخ ساسانیان، ص ۹۹

۸. یاکوبس، «سازوکارهای غلبه بر بحران در نظام اداری آسیای صغیر در دوره هخامنشی»، ص ۳۲۷

که اشکانیان این نظام را از هخامنشیان به وام گرفته باشند. تئوفیلاکتوس سیموکاتایی گزارش داده که اشکانیان نظام اداری خود را از داریوش یکم به ارث برده‌اند.<sup>۱</sup> به سبب خیزش اردشیر از پارس، دانش ما از این ایالت بیشتر است. پارس در دوران سلوکی استقلال خود را بازیافت.<sup>۲</sup> و بعد توسط مهرداد یکم اشکانی فتح شد و از آن به بعد شاهان پارس دست‌نشانده شاهان اشکانی بودند. با توجه به داده‌های منابع ساسانی و اسلامی می‌توان به میزان زیادی تقسیمات اداری ایالت پارس در دوره اشکانی را بازسازی کرد. مشخص شده که طبری در وصف تاریخ فعالیت‌های اردشیر پایکان، از منابع موثقی بهره می‌برده‌است.<sup>۳</sup> اطلاعات مندرج در تاریخ طبری درباره نظام اداری پارس در دوران خیزش اردشیر با منابع مستقل معاصر این رویدادها همپوشانی دارد.<sup>۴</sup> به گفته طبری، ساسان از دهی به نام «طیروده» از روستای «خیر» از کوره «استخر» از ایالت «پارس» بود.<sup>۵</sup> ملک استخر مردی به نام گوزهر از خاندان بازرنگی بود.<sup>۶</sup> ساسان متولی آتشکده استخر بود.<sup>۷</sup> اردشیر در آغاز کار خود ارگبد دارابگرد بود.<sup>۸</sup> اردشیر در آغاز کشورگشایی خود به جایی به نام گویانان در کوره دارابگرد حمله برد و چند مکان دیگر را نیز فتح کرد.<sup>۹</sup> در همین حین پدرش پایک، گوزهر را کشته و تاج او را بر سر پسرش شاهپور

۱. پیگولوسکایا، *ایران و بیزانس در سده‌های ششم و هفتم میلادی*، صص ۱۴۰-۱۴۱

۲. برای آگاهی درباره چند و چون استقلال پارس در دوره سلوکی بنگرید به اثر یوزف ویزهوفر: *ویزهوفر*،

*تاریخ پارس از اسکندر مقدونی تا مهرداد اشکانی*

و برای نظرات جدیدتر بنگرید به سرخوش، «سکه‌های فراتراکا از پارس: پلی میان هخامنشیان و ساسانیان»،

صص ۳۰۷-۳۲۴

۳. آلتهایم، *ساسانیان و هون‌ها*، ص ۵۲۵

۴. ویزهوفر، «مدارکی درباره تاریخ و فرهنگ پارس در دوران اشکانیان»، ص ۶۶۳

۵. شهبازی، *تاریخ ساسانیان*، ص ۹۵

۶. همان، ص ۹۵

۷. همان، ص ۹۵

۸. همان، ص ۹۵

۹. همان، ص ۹۶

نهاد.<sup>۱</sup> کوره دیگری در پارس که بعدها گشوده شد، به نام اردشیر، اردشیر خره نام گرفت و اردشیر شهر مشهور خود را آنجا بنا نهاد.<sup>۲</sup> به گفته بلعمی گوزهر ملک پارس بود و نشست‌گاهش در بیضاء بود.<sup>۳</sup> براینند این دو گزارش این است که ملک کوره استخر، ملک پارس نیز بوده‌است. بر اساس این گزارش، ایالت پارس در دوره اشکانی به چند کوره تقسیم می‌شد. تقسیمات ایالت پارس را ابن‌حوقل آورده‌است. بر این اساس کوره-های مختلف ایالت پارس عبارتند از استخر، اردشیرخره، دارابگرد، ارجان و شاپور.<sup>۴</sup> برخی از این نام‌ها مربوط به دوران ساسانی هستند و احتمالاً در این دوران جایگزین نام قدیمی شده‌اند. بنا بر سخن طبری، کشور به استان‌های مختلف بخش می‌شد؛ هر استان به چند کوره، هر کوره به چند روستا و هر روستا به چند ده تقسیم می‌شد. همین تقسیمات در دوران ساسانی معمول بود.<sup>۵</sup> ظاهراً هر کوره دارای ارگی دفاعی بوده که فرماندهی آن با شخصی ملقب به ارگبد بود و اردشیر در ابتدا چنین مقامی داشت. در اسناد بازمانده از دورا‌ارویوس<sup>۶</sup> و نسا<sup>۷</sup> وجود این مقام در دوران اشکانی با گواهی شده‌است (در اسناد نسا به نام «دزیت» (دژید) معرفی شده‌است). لذا به اصالت گزارش طبری پی می‌بریم.

مسعودی از انتصاب چهار سپهبد در چهار جهت کشور در دوران اردشیر خبر می‌دهد.<sup>۸</sup> اگرچه رسم تقسیم مقام ایران سپاهید به چهار مقام، از ابداعات قباد یکم و خسرو انوشیروان است، اما در دوران اشکانی در چهار جهت اصلی کشور، چهار مرزبان گماشته می‌شدند<sup>۹</sup> که گزارش مسعودی نیز احتمالاً به تقلید اردشیر از همین سازمان اشاره دارد.

۱. همان، ص ۹۶

۲. همان، ص ۹۷

۳. بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۸۷۶

۴. ابن‌حوقل، *سفرنامه ابن‌حوقل*، ص ۳۴

۵. فرای، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ص ۲۶

۶. میلار، «دورا‌ارویوس در دوره اشکانی»، ص ۷۵۱

۷. لوکونین، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و داد و ستد»، ص ۱۲۴

۸. مسعودی، *مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر*، ص ۲۴۰

۹. کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۴۵

همچنین طبری در گزارشی، گشتاسپ کیانی را مسئول انتصاب خاندان‌هایی چون سورن و کارن و اسفندیار در بخش‌های مختلف کشور می‌کند.<sup>۱</sup> به احتمال زیاد این گزارش مربوط به دوران اشکانی است که در قالبی حماسی بازگو شده است. به واسطه متن پهلوی یادگار زیربان<sup>۲</sup> که اصالتی اشکانی دارد، در دربار اشکانی از وجود مقامی به نام بیتخش آگاهیم. وجود این مقام در اسناد مکشوفه از دورا اروپوس<sup>۳</sup> و گرجستان<sup>۴</sup> مربوط به دوران اشکانی گواهی شده است. معنی لغوی واژه بیتخش را برخی چون آلت‌هایم «سرپرست» و برخی چون هینتس «نایب شاه» دانسته‌اند<sup>۵</sup> و برخی چون ویزهوفر عنوان وزیر بزرگ (نخست‌وزیر) را نیز ممکن دانسته‌اند.<sup>۶</sup>

در گزارش شاهنامه درباره مالیات اردشیر پاپکان آمده است:<sup>۷</sup>

ز ده یک مرا چند بر شهرهاست / که دهقان و موبد برآن کرد راست

در کارنامه اردشیر نیز همین مطلب تکرار شده است.<sup>۸</sup> از لحن فردوسی برمی‌آید که این مالیات ده یک (عشریه) مربوط به پیش از اردشیر بوده است. از اسناد بازمانده از دوران اشکانی مشخص است که مالیات تنها به میزان ده یک نبود و بر اساس نوع زمین و ناحیه آن، مقدارش تفاوت داشت.<sup>۹</sup> شاید بیشتر در ایران ده یک از برداشت محصول، اخذ می‌شد.

دربار و مقام‌های دولتی و اداری اردشیر به احتمال زیاد به میزان زیادی نمونه‌برداری از دربار پیشینیان اشکانی‌اش بود. یکی از اقدامات اردشیر که در نامه تنسر آمده، گماشتن

۱. طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ج. ۱، ص ۴۸۱

۲. یادگار زیربان، ص ۵۲

۳. دیاکونوف، *اشکانیان*، ص ۶۳

۴. پیگولوسکیا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، صص ۱۵۱-۱۵۲

5. Sundermann, «Bidaxsh»

۶. ویزهوفر، *ایران باستان*، ص ۲۳۲

۷. فردوسی، شاهنامه، ج. ۶، ص ۲۲۴

۸. هدایت، *زند بهمن بیست و کارنامه اردشیر پاپکان*، ص ۲۱۱

۹. لوکونین، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و داد و ستد»، ص ۱۴۵



جاسوس‌ها و دستگاه خبرچینی در کشور است.<sup>۱</sup> اردشیر احتمالاً سازمان جاسوسی اشکانی که بسیار هم کارآمد بوده<sup>۲</sup> را از نو برقرار کرده‌است. بر اساس مندرجات کارنامه اردشیر، اخترشماران در دربار واپسین شاه اشکانی نقش پیشگو را داشته‌اند.<sup>۳</sup> منظور از این اخترشماران که در هیئت مشاوران و اندرزگران دربار ظاهر می‌شوند، باید مغان باشند که حضورشان در دربار اشکانی توسط منابع رومی گواهی شده‌است.<sup>۴</sup> فردوسی حتی دختری به نام گلنار را نیز گنجور (خزانه‌دار) اردوان چهارم می‌داند.<sup>۵</sup> شاید درخصوص مقامات درباری اشکانی مهم‌ترین گزارش را مسعودی، البته با انتساب این ترتیب به اردشیر، داده‌است. بنابه گفته او، سه طبقه خواص در دربار اردشیر شامل اول اسواران و شاهزادگان، دوم مرزبانان و شاهکان و سپه‌داران و سوم دلقکان و بذله-گویان بودند.<sup>۶</sup> وجود طبقات اشراف (بزرگان و آزادان) و شاهکان دست‌نشانده، در منابع دوران اشکانی گواهی شده‌است.<sup>۷</sup> در کتیبه شاهپور یکم بر دیواره کعبه زرتشت نیز نام برخی از این شاهکان زمان اردشیر چون شاه ابرینه، شاه مرو، شاه کرمان و شاه سیستان آمده‌است.<sup>۸</sup> در مجموع شواهد گواه بر آگاهی نسبی منابع دوران ساسانی از نظام اداری اشکانیان است که البته باید با توجه به اسناد موجود از دوران اشکانی، تنظیم شوند. بنابراین با تکیه بر منابع بازمانده از دوران ساسانی (و به تبع آن منابع دوران اسلامی) می‌توان تصویری از اوضاع اداری و درباری اواخر دوران اشکانی را بازجست. دولت اشکانی در چهار جهت استراتژیک خود از وجود چهار مقام اداری و نظامی به نام مرزبان استفاده می‌کرد. کشور علاوه بر ایالات مختلف شامل چند شاهک نشین نیمه‌مستقل می‌شد که

۱. نامه تنسر، ص ۷۱

۲. ولسکی، شاهنشاهی اشکانی، ص ۱۴۷

۳. هدایت، زند بهمن بیشت و کارنامه اردشیر پاپکان، ص ۱۷۶

۴. درپورس، «آنچه استرابو درباره سرزمین پارت و اشکانیان نوشته‌است»، ص ۴۳۴

۵. فردوسی، شاهنامه، ج. ۶، ص ۱۴۸

۶. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۳۹

۷. لوکونین، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و داد و ستد»، صص ۹۳-۹۵

۸. عریان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه پهلوی-پارتی، ص ۷۲

تعهدات خاصی به دولت مرکزی داشتند. ایالات کشور به زیرلایه‌های جغرافیایی با مرزهای مشخص تقسیم‌بندی می‌شدند و در درون دربار نیز مقام‌هایی چون گنجور، جنگ‌سالاران، مشاوران (پیشگویان = مغان) و نظام نظارتی (جاسوسان) قابل‌بازیابی هستند.

#### ۴- اوضاع اجتماعی دوران اشکانی بر مبنای منابع ساسانی و اسلامی:

منابع بازمانده از دوران ساسانی و اسلامی گاه نظر مثبتی به اوضاع اجتماعی دوران اشکانی ندارند. اغلب این دوران، دوران پراکندگی و تشتت در امور سیاسی و به تبع آن ازهم‌گسیختگی اوضاع اجتماعی، نمایانده می‌شود. در ارداویراف‌نامه آمده‌است که پس از اسکندر، «مردمان ایرانشهر یکی با دیگری آشفته و در پیکار بود چون خدای و والی و سردار و دستور دین‌آگاه نداشتند. و به نعمت یزدان بی‌اعتقاد شدند و بسیار آیین و کیش و گروه و بدگمانی و بیداد در گیهان به پیدایش آمد.»<sup>۱</sup> در نامه تنسر نیز نگرشی مشابه به اوضاع دوران اشکانی به چشم می‌خورد: «همه زمین از شیران چشته خورده موج می‌زد و چهارصدسال برآمده بود تا [جهان پر بود از] وحوش و شیاطین آدمی صورت بی‌دین و ادب و فرهنگ و عقل و شرم. قومی بودند که جز خرابی و فساد جهان از ایشان چیزی ظاهر نشد، و شهرها بیابان شده و عمارات پست گشت.»<sup>۲</sup> داوری حمزه اصفهانی نیز بهتر نیست که گفته‌است: «در سراسر روزگار اشکانیان که ملوک الطوائف نامیده می‌شدند از ایرانیان نامی در میان نبود و کسی اندیشه دانش یا اندوختن حکمت را نداشت.»<sup>۳</sup> ابن ندیم نیز به افول علم و دانش در دوره اشکانی اشاره دارد<sup>۴</sup> و ابن بلخی معتقد است که در زمان خیزش اردشیر، «جهانیان از ظلم ملوک الطوائف به ستوه آمده بودند.»<sup>۵</sup>

۱. ارداویراف‌نامه، صص ۹-۱۰

۲. نامه تنسر، صص ۹۲-۹۳

۳. حمزه اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۱۷

۴. ابن ندیم، الفهرست، ص ۴۳۷

۵. ابن بلخی، فارس‌نامه، ص ۶۰

با این حال همه منابع ساسانی و اسلامی در این مورد هم‌سخن نیستند. همانطور که بیان شد، در دوران ساسانی چند تحریر متفاوت از خدای‌نامه وجود داشت که گاه با هم متفاوت بودند. از طرفی چه بسا که یک مورخ در دوران پسین به چند تحریر از خدای‌نامه (و یا دیگر کتب تاریخی دوران ساسانی) دسترسی داشته و لذا چند روایت را با یکدیگر ادغام کرده‌است.<sup>۱</sup> بنابراین به گزارشات متفاوتی در منابع ساسانی و اسلامی برمی‌خوریم. در کارنامه اردشیر به وجود فرهنگستان در دوران اشکانی اشاره شده‌است.<sup>۲</sup> اگرچه در این اشاره، بیشتر منظور حق تحصیل برای اشراف است، اما با توجه به اشاره‌نامه تنسر به نبود نظام طبقاتی در دوران اشکانی (که البته به صورت منفی بیان شده‌است)،<sup>۳</sup> باید پنداشت که حق تحصیل عمومی بوده‌است (البته در دوران گذشته سواد همچون یک حرفه، تنها توجه افرادی را جلب می‌کرد که قصد شکوفایی در آن حرفه را داشتند یا در کار خود به آن نیازمند بودند). حمزه در گزارشی متفاوت از گزارش بالا به فعالیت‌های علمی و ادبی اشکانی اشاره کرده و نگارش مجموعاً ۷۰ جلد کتاب از جمله مروک، سندباد، برسناس و شیماس را مربوط به این دوره می‌داند.<sup>۴</sup> نگارنده ناشناس مجمل‌التواریخ نیز همین مطلب را تکرار می‌کند.<sup>۵</sup> ابن ندیم نیز اشکانیان را رواج‌دهنده کتب افسانه می‌داند.<sup>۶</sup> در نامه تنسر به کتابت تاریخ در دورانی پیش از اردشیر اشاره شده‌است.<sup>۷</sup> با توجه به اینکه دست‌کم وجود یک سنت تاریخ‌نگاری دولتی در دوره اشکانی گواهی شده‌است،<sup>۸</sup> می‌توان گزارش نامه تنسر را معتبر دانست. شواهد حاکی از وجود یک سنت ادبی نیرومند از دوران اشکانی است. وظیفه ترویج این سنت را مردمی ملقب به گوسان

۱. خطیبی، «چرا داستان آرش کمانگیر در شاهنامه نیست؟»، صص ۱۴۸-۱۵۹

۲. هدایت، *زند بهمن پشت و کارنامه اردشیر بابکان*، ص ۱۷۴

۳. *نامه تنسر*، ص ۵۸

۴. حمزه‌اصفهانی، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ص ۴۱

۵. *مجمل‌التواریخ والقصص*، صص ۹۳-۹۴

۶. ابن‌ندیم، *الفهرست*، صص ۵۳۹-۵۴۰

۷. *نامه تنسر*، ص ۵۶

۸. ویدن‌گرن، *روبارویی فرهنگی ایرانیان و سامیان در روزگار پارتیان*، ص ۵۱

برعهده داشتند.<sup>۱</sup> در منظومه ویس و رامین که اصلتی پارتی دارد<sup>۲</sup> نیز به گوسان‌ها اشاره شده است.<sup>۳</sup>

از نظر دینی نیز احتمالاً با فعالیت‌های مهمی در دوران اشکانی روبرو هستیم که در کتاب دینکرد گواهی شده است: «بلاش اشکانی اوستا و زند را همانگونه پاک که نازل شده بود، و نیز آموزه‌های آن را که به علت گزند و خرابکاری اسکندر و غارت و ویرانی یونانیان که در ایرانشهر همه‌گیر شده بود، دستور داد بنویسند تا نزد دستوران همه به همین صورت و حالت به امانت بماند و در کشور این‌گونه دستور داده شد که برای نگاه‌داشتن [متن]، [یک نسخه] در همه شهرها نگاه داشته شود.»<sup>۴</sup> گزارش بالا در متن کوچک پهلوی «شگفتی و برجستگی سیستان» نیز گواهی شده است. براساس این متن پس از کشتار دین‌مردان به دست اسکندر، چند نفر در سیستان متون دینی را به خاطر سپرده و از نابودی آن جلوگیری کردند.<sup>۵</sup> احتمالاً جشن‌های دینی و ملی نیز در دوره اشکانی رونق داشت. به گفته تعالی جشن مهرگان در دوران اشکانی برگزار می‌شده است.<sup>۶</sup>

گاه در منابع به آبادگری و شهرسازی اشکانیان نیز اشاره رفته است. در رساله پهلوی شهرستان‌های ایرانشهر ساخت برخی شهرها به اشکانیان منتسب شده است.<sup>۷</sup> مارکلینوس گفته است که ارشک (اینجا مقصود کل اشکانیان است) شهرها و دژهای بی‌شماری در ایران ساخت<sup>۸</sup> که مؤید گزارش بالاست. برخی رسوم و تفریحات چون نرد باختن و چوگان در دوران اشکانی نیز در کارنامه اردشیر گواهی شده است.<sup>۹</sup>

۱. بویس، «گوسان‌های پارتی و سنت خنیاگری در ایران»، صص ۷۵۶-۷۶۳

۲. شوتکی، «منابعی در مورد تاریخ ماد آتروپاتنه و هیرکانیا در عهد اشکانیان»، ص ۳۰

۳. فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، ۳۰۰

۴. دینکرد چهارم، ص ۶۳

۵. شگفتی و برجستگی سیستان، ص ۵۳۶

۶. تعالی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ص ۲۹۷

۷. آسانا، «شهرستان‌های ایرانشهر»، ص ۶۵ و ۶۷

۸. آمینین مارسلن، جنگ شاهپور ذوالاکتاف با یولیانیوس امپراطور روم، ص ۲۳

۹. هدایت، زند بهمن بیشت و کارنامه اردشیر بابکان، ص ۱۷۳

## ۵- نظام دفاعی و سپاه اشکانی:

درباره ارتش اشکانیان در منابع ساسانی و اسلامی اطلاعات ناچیزی باقی مانده است. شاید بتوان غیرمستقیم، گزارش مؤلف مجمل‌التواریخ را شاهدی بر شمار و ساز و کار اجرایی ارتش اشکانی دانست. براساس این گزارش اردشیر پس از کشتن اردوان، بر ۱۷ شاه فرمان می‌راند که هرکدام دارای ۱۰ هزار سرباز بودند.<sup>۱</sup> از آنجایی که اردشیر در آغاز کار زمانی برای تشکیل ترتیبی جدید در کشورداری نداشت، احتمالاً این ترتیب را از اشکانیان به ارث برده بود. به گزارش استرابو شاه آتروپاتکان ۱۰ هزار سوار در اختیار داشت<sup>۲</sup> و به گفته پلوتارک شمار ارتش سورن در سیستان، بالغ بر ۱۰ هزار سوار بود.<sup>۳</sup> ظاهراً هر شاهک ۱۰ هزار سوار داشته است. پلینی شمار دولت‌های کوچک دست‌نشانده-ی اشکانی را ۱۸ عدد ذکر کرده<sup>۴</sup> که به آمار مؤلف مجمل‌التواریخ نزدیک است. شاید یک عدد اختلاف مرتبط به دولت اوسروئنه باشد که در اواخر دولت اشکانی به تصرف رومیان درآمده بود.

دژ هفتواد که به گزارش کارنامه به تصرف اردشیر درآمد<sup>۵</sup> نیز احتمالاً گواهی بر ساز و کار دفاعی اشکانیان درون قلمروشان باشد. این دژ را با ارگ بم تطبیق می‌دهند.<sup>۶</sup> این هفتواد ظاهراً تا کرانه مقابل دریای مکران نیز اعمال نفوذ می‌کرد و قدرتی منطقه‌ای داشت<sup>۷</sup> که می‌توانست برای اردشیر رقیبی مهم باشد. بنابراین در این مورد کارنامه می‌تواند منبع موثقی به شمار آید.

۱. مجمل‌التواریخ والقصص، ص ۶۰

2. Strabo, *The Geography of Strabo*, 5, p 303

۳. پلوتارک، *حیات مردان نامی*، ج.۳، ص ۷۲

۴. لوزینسکی، *خاستگاه پارت‌ها*، ص ۱۵؛ 68، Vol 2, p 68 Pliny, *Natural History*,

۵. هدایت، *زند بهمن بیست و کارنامه اردشیر پاپکان*، ص ۱۹۴

6. De Planhol, X & Bastani Parizi, M.E, «Bam»

۷. کیان‌راد، *بازرگانی در روزگار اشکانیان*، ص ۲۱۵

## نتیجه:

به مرور زمان و با پیشرفت دانش‌های تاریخ و باستان‌شناسی، هر روز بیش از پیش به پویایی و پیچیدگی دولت اشکانی پی برده می‌شود. دانش اشکانی‌شناسی که تا مدتی پیش صرفاً متکی به منابع لاتین بود، امروز منابع جدیدتری برای استفاده دارد. در این بین منابع ساسانی و به تبع آن منابع اسلامی، چندان مورد توجه پژوهشگران واقع نمی‌شود مگر به عنوان منابعی کم اهمیت در حاشیه پژوهش‌ها. با این حال ساسانیان که خود وارث مستقیم تمدن اشکانی بودند موارد زیادی را از آنان وام‌گیری کرده و به دودمان‌های پس از خود منتقل کردند. نظام اداری ساسانی، روش‌های سپاه‌گردانی، دین و جامعه اوایل دوران ساسانی تا میزان زیادی شبیه به دوران اشکانی بود و اگر هم تغییراتی صورت گرفته، این تغییرات به مرور زمان و در ابعادی کوچک رخ داده‌اند. به شکلی که حتی در اواخر دوران ساسانی دودمان‌هایی وجود داشته‌اند که خود را مستقیماً به اشکانیان منتسب می‌کردند. با بررسی منابع موجود مشخص شد که ساسانیان تقسیمات سیاسی خود را (شامل استان، کوره، روستا و ده) به میزان زیادی از اشکانیان وام‌گیری کردند، همچون اشکانیان در آغاز کار خود مقام برخی شاهک‌های تابع را در ازای دریافت نشانه‌های تابعیت به صورت نیمه‌مستقل باقی گذاشتند و در گزینش مقامات سیاسی و درباری خود چون بیتخشان، مرزبانان، شاهکان و نظام جاسوسی به میزان زیادی وامدار اشکانیان بودند. واکاوی اسناد بازمانده از دوران ساسانی و اسلامی مشخص می‌کند که ساسانیان علی‌رغم تحریف آگاهانه تاریخ سیاسی اشکانی، بخش‌هایی از واقعیت‌های این دوران را در تواریخ خود به یادگار گذاشتند که بررسی و استخراج آن با توجه به انواع تحریرهای خدای‌نامه و دیگر کتب تاریخی دوران ساسانی، به عهده مورخین کنونی است. همچنین از بررسی این مراجع به خوبی پیداست که همه تلاش ساسانیان در تخریب دودمان رقیب نبوده و ساسانیان نیز گاه در کتب خود به جایگاه بالای سیاسی، اخلاقی و حتی دینی اشکانیان معترف بودند. از طرفی بازسازی نظام دیوانی و اداری اشکانی از روی منابع بازمانده از دوران ساسانی، قادر است تا میزان زیادی برخی زوایای تاریک دست‌کم مربوط به اواخر دوران اشکانی را روشن سازد.

## منابع و مأخذ:

- آلت‌هایم، فرانتس، *ساسانیان و هونها*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه روز، ۱۳۹۸.
- ابن‌اثیر، علی ابن محمد، *تاریخ کامل*، ترجمه حسین روحانی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.
- ابن‌اسفندیار، بهاء‌الدین محمد، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور، ۱۳۸۶.
- ابن‌بلخی، *فارسنامه*، تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
- ابن‌حوقل، *سفرنامه ابن‌حوقل (ایران در صورت‌الارض)*، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ابن‌خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله ابن عبدالله، *المسالك والممالك*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: مهارت، ۱۳۷۰.
- ابن‌ندیم، محمد ابن اسحاق، *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
- اردویراف‌نامه*، ترجمه غلامرضا رشیدیاسمی، تهران: آتنا، ۱۳۹۱.
- بلعمی، ابوعلی محمد ابن محمد، *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: تابش، ۱۳۵۳.
- بندهش*، گردآوری فرنیغ دادگی، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس، ۱۳۹۵.
- بویس، مری، «گوسان‌های پارتی و سنت‌های خنیاگری در ایران»، *جیستا*، اسفند ۱۳۶۸ و فروردین ۱۳۶۹، شماره ۶۶ و ۶۷، ص ۷۵۶-۷۸۰.
- بیرونی، ابوریحان، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- پلوتارک، *حیات مردان نامی جلد ۳*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
- پیرنیا، حسن، *تاریخ ایران باستان*، تهران: نگاه، ۱۳۹۱.
- پیگولوسکایا، نینا، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم - ششم میلادی*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
- \_\_\_\_\_، *ایران و بیزانس در سده‌های ششم و هفتم میلادی*، ترجمه کامبیز میربهاء، تهران: ققنوس، ۱۳۹۴.
- ثعالی، ابومنصور عبدالملک ابن محمد ابن اسماعیل، *غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نقره، ۱۳۶۸.
- حمزه ابن حسن اصفهانی، *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الأرض و الأنبياء)*، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

خسروزاده، علیرضا، «حضور پارتیان در مناطق جنوبی خلیج فارس (شرق و جنوب شرق شبه جزیره عربستان) بر اساس مدارک باستان‌شناختی بدست آمده از محوطه‌های پارتی سواحل جنوبی خلیج فارس»، *مطالعات باستان‌شناسی*، شماره ۲، دوره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ص ۶۳-۸۱. خطیبی، ابوالفضل، «خدای نامه»، *تاریخ جامع ایران*، جلد ۵، تهران: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۳، ص ۶۷۵-۷۰۴.

\_\_\_\_\_، «چرا داستان آرش کمانگیر در شاهنامه نیست»، *تحقیقات ایران‌شناسی*، بی‌تا، شماره ۱/۱۶، ص ۱۴۳-۱۶۱

دیریوس، یان‌ویلیم، «آنچه استرابو درباره سرزمین پارت و اشکانیان نوشته است»، *امپراطوری اشکانی و اسناد و منابع آن*، ویراسته یوزف ویزهوفر، ترجمه فرید جواهرکلام، تهران: فرزانه روز، ۱۳۹۲، ص ۴۱۷-۴۴۶.

دیاکونوف، ایگور میخائیلویچ، *اشکانیان*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، ۱۳۵۱.

*دینکرد چهارم*، ترجمه مریم رضایی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۳.

دینوری، ابوحنیفه احمد ابن داوود، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی، ۱۳۶۴. دیودور سیسیلی، *ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی*، ترجمه حمید بیکس شورکایی و اسماعیل سنگاری، تهران: جامی، ۱۳۸۴.

سرخوش کرتیس، وستا، «سکه‌های فراتراکا از پارس: پلی میان هخامنشیان و ساسانیان»، *جهان هخامنشیان*، ویراستاران جان کرتیس و سنت جان سیمپسون، ترجمه خشایار بهاری، تهران: فرزانه روز، ص ۳۰۷-۳۲۴.

شوتکی، مارتین، «منابعی در مورد تاریخ ماد آتروپاتنه و هیرکانیا در عهد اشکانیان»، *امپراطوری اشکانی و اسناد و منابع آن*، ویراسته یوزف ویزهوفر، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه روز، ۱۳۹۲، ص ۶۷۵-۷۴۴.

شهبازی، علیرضا، *تاریخ ساسانیان*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹.

*شهرستان‌های ایران شهر، متون پهلوی*، گردآوری جاماسپ آسانا، گزارش سعید عریان، تهران: کتابخانه ملی، ۱۳۷۲، ص ۶۴-۶۹

طبری، محمد ابن جریر، *تاریخ طبری*، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.

\_\_\_\_\_، *تاریخ طبری*، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.

عریان، سعید، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه پهلوی - پارتی*، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۲.

فخرالدین اسعد گرگانی، *ویس و رامین*، تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.



- فراى، ریچارد نلسون، *عصر زرین فرهنگ ایران*، مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش، ۱۳۶۳
- فردوسی، *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، نیویورک: Bibliotheca Persica، ۱۳۶۶.
- قدرت دیزجی، مهرداد، «آیا ساسانیان میراث اشکانیان را نابود کردند؟»، *نامه ایران باستان*، شماره اول و دوم، ۱۳۹۰، ص ۳۷-۵۳.
- کالج، مالکوم، *اشکانیان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: هیرمند، ۱۳۸۸.
- کریستن‌سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشیدداسمی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- کیان‌راد، خسرو، *بازرگانی در روزگار اشکانیان*، تهران: آبادیوم، ۱۳۹۶.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- مجمعل التواریخ*، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: چاپخانه خاور، ۱۳۱۸.
- مسعودی، ابوالحسن علی ابن حسین، التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- \_\_\_\_\_، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- میلار، فرگوس، «دورا اروپوس در دوره‌ی اشکانی»، *امپراطوری اشکانی و اسناد و منابع آن*، ویراسته یوزف ویزهوفر، ترجمه خشایار بهاری، تهران: فرزانه‌روز، ۱۳۹۲، ص ۷۴۵-۷۶۴
- لوکونین، و.گ، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و داد و ستد»، *تاریخ ایران کمبریج* جلد ۳ بخش ۲، ویراسته احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰، صص ۷۱-۱۴۸.
- نامه تنسر*، تصحیح مجتبی مینوی و محمد اسماعیلی رضوانی، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، ۱۳۵۴.
- نولدکه، تئودور، ۱۳۵۸، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
- ولسکی، یوزف، *شاهنشاهی اشکانی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس، ۱۳۸۲.
- ویدن‌گرن، گئو، *رویارویی فرهنگی ایرانیان و سامیان در روزگار یارتیان*، ترجمه بهار مختاریان، تهران: آگه، ۱۳۹۷.
- ویزهوفر، یوزف، *ایران باستان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس، ۱۳۸۰.
- \_\_\_\_\_، *تاریخ پارس از اسکندر مقدونی تا مهرداد اشکانی*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه‌روز، ۱۳۸۸.

ویزهوفر، یوزف، «مدارکی درباره‌ی تاریخ و فرهنگ پارس در دوران اشکانیان»، *امپراطوری اشکانی و اسناد و منابع آن*، ویراسته‌ی یوزف ویزهوفر، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه‌روز، ۱۳۹۲، ص ۶۷۵-۶۵۷.

هدایت، صادق، *زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر پاپکان*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۲.

هوف، دیتریش، «شکل‌گیری ایدئولوژی دولت ساسانی از روی شواهد باستان‌شناختی»، *ساسانیان*، ویراستاران وستا سرخوش کرتیس و سارا استوارت، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: مرکز، ۱۳۹۲، ص ۷۵-۴۰.

*یادگار زریران، متون پهلوی*، گردآورنده جاماسپ آسانا، گزارش سعید عربان، تهران: کتابخانه ملی، ۱۳۷۲، ص ۶۳-۴۹.

یارشاطر، احسان، «تاریخ ملی ایران»، *تاریخ ایران کمبریج*، جلد ۳ بخش ۲، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰، ص ۴۷۱-۵۹۲.

یاکوبس، برونو، «ساز و کارهای غلبه بر بحران در نظام اداری آسیای صغیر در دوره هخامنشی»، *هخامنشیان خرونینگن*، جلد ۱۳، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس، ۱۳۹۲، ص ۳۰۳-۳۳۲.

De Planhol, X & Bastani Parizi, M.E, «Bam», *Encyclopedia Iranicaonline*, Last Updated: December 15, 1988, <https://www.iranicaonline.org/articles/bam-in-arabic-town>, 1988

Frye, Richard.N, 1964, «The Charisma Of Kingship In Ancient Iran», *Iranica Antiqua*, 4, 1964.

Pliny, Natural History Vol 2, Translated by John Bostock & H.T. Riley, Henry G.Bohn, York Street, Covent Garden, 1855.

Strabo, *The Geography Vol 5*, edited by T.E.Page, E.Capps, W.H.D.Rouse, Translated by Jones Horace Leonard, London: William Heinemann LTD, 1928.

\_\_\_\_\_, *The Geography Vol 7*, edited by T.E.Page, E.Capps, W.H.D.Rouse, Translated By Horace Leonard Jones, London: William Heinemann LTD, 1930.

Sundermann, Werner, «Bidaxsh», *Encyclopedia Iranicaonline*, Last Updated: December 15, 1989, <https://www.iranicaonline.org/articles/bidaxs-title-of-iranian-origin>, 1989.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۹

## هاترا، پایگاه نظامی و فرهنگی اشکانیان در میان رودان

سجاد بهرامیان<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۹/۶/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۹/۷/۶

### چکیده:

عمده شهرهایی که بین دو رودخانه دجله و فرات قرار گرفتند، نقش مهمی در تمدن شرق و غرب داشتند. یکی از این شهرهای کاروانی مهم هاترا است. هاترا یا الحضر در اوایل قرن اول میلادی به پایگاه مهمی برای شاهنشاهی اشکانیان تبدیل شد و در مقابل فرهنگ و تهاجمات امپراطوری روم نقشی ویژه ایفا می کرد. هنر به کار رفته در پیکره های حاکمان و ایزدان، القاب و عناوین ایرانی آن ها و نمایش صحنه های ضیافت و شکار، حکایت از تأثیر فرهنگ اشکانی در این ایالت دارد. این ایالت حامی شاهنشاهی اشکانی، با مهاجرت اعراب بادیه نشین به آنجا و اختلاط آیین ها و مذاهب گوناگون و از سویی افزایش قدرت تجاری و مذهبی اش پیشرفت محسوسی داشت. به این دلایل نه تنها شاهنشاهی ایران، بلکه امپراطوری روم نیز چشم به این منطقه داشت. هاترا که در قرن دوم میلادی به مرکزی مهم در میان رودان شمالی تبدیل شد، در نهایت با تغییر موازنه قدرت در ایران و افزایش اختلافات بین شاهنشاهی ساسانی و امپراطوری روم، در سال ۲۴۰ میلادی توسط شاپور یکم تسخیر و ویران شد.

**واژگان کلیدی:** میان رودان، هاترا، اشکانیان، روم، ساسانیان.

**۱- مقدمه:**

هاترا شهری کهن و مدور در شمال عراق و در ۱۱۰ کیلومتری جنوب غربی موصل واقع شده است که به نظر می‌رسد قدمت آن به دوره سلوکی و قبل‌تر از آن برسد.<sup>۱</sup> (تصویر ۱) این شهر پایگاهی استوار برای قبایل جنگجوی عرب بود. نام دیگر آن الحضر، بر شهری دلالت می‌کند که برای اقامت دائم در نظر گرفته شده بود و از این‌رو الحضر به معنای «جمعیت یکجانشین» است. دیوار ستبرگ دایره‌ای شکل به طول شش کیلومتر در اطراف آن، وجود خندق و برج‌های آن، حکایت از اهمیت نظامی و دفاعی آن دارد.<sup>۲</sup> (تصویر ۲) عمده آگاهی ما از تاریخ هاترا، صدها کتیبه - هر چند کوتاه - به زبان آرامی هستند که بازه زمانی بین سالهای ۸۹ تا ۲۳۸ م را برای این شهر پوشش می‌دهند.<sup>۳</sup>

هر چند سکنه هاترا آمیزه‌ای از ایرانیان، اعراب و آرامنه بودند، با این حال پیرو سیاست اشکانیان بودند.<sup>۴</sup> در میان کتیبه‌های مکشوفه از هاترا به اشاراتی راجع به خاستگاه اعراب بودن اهالی هاترا برمی‌خوریم. هر چند مذهب رایج در هاترا تحت تسلط سامی نژادان است، با این حال وجود اسامی ایرانی نشانگر ترکیب قومیت‌های مختلف در این ایالت است. با افزایش جایگاه سیاسی هاترا، اعرابی که در گوشه و کنار جزیره بودند تحت حاکمیت هاترا درآمدند و این شهر تبدیل به مرکز مذهبی مهمی برای آنان شد.<sup>۵</sup>

در اواخر قرن اول میلادی و اوایل قرن دوم، مهاجرت اعراب به هاترا افزونی یافت. بعد از استقرار این قبایل در شهر و سهم شدن در امور مذهبی، آنان نیز هدایا و موقوفاتی برای ساخت معابد و توجه بیشتر به ایزدان در نظر داشتند و این‌گونه دل‌بستگی خود را

۱. سفر. مصطفی، الحضر مدینه الشمس، ص ۱۰.

2. Eilers, "Iran and Mesopotamia", p. 490 – 491.

3. Hoyland, Arabia and the Arabs: From the Bronze Age to the Coming of Islam, p. 77.

زبان آرامی - یا دقیق‌تر برای این دوره، زبان آرامی میانی - در حدود ۲۰۰ ق.م تا ۲۰۰ م کاربرد داشت که نه تنها در هاترا، بلکه در پالمیرا و بین نبطیان نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. نک: Woodard, The Ancient Languages of Syria-Palestine and Arabia, p. 109.

4. Bivar, "The political history of Iran under the Arsacids", p. 91.

5. Retso, The Arabs in Antiquity, Their history from the Assyrians to the Umayyads, p. 442 – 448.

نشان دادند.<sup>۱</sup> معبد اصلی شهر به ایزد شَمَش اختصاص داشت. با وجود اینکه شَمَش یا خدای خورشید به عنوان خدای برتر عبادت می‌شد، اما پرستش دیگر خدایان حکایت از رواج مذاهب گوناگون دیگر دارد. در واقع شهر میزبان عقاید و باورهایی از فرهنگ ایرانی، سامی و میان‌رودان بود و در طول قرون دوم و سوم میلادی جهان‌بینی متفاوتی را درون خود هضم می‌کرد.<sup>۲</sup>

## ۲- رشد سیاسی و نظامی هاترا:

جمعیت این ناحیه با مهاجرت اعراب گسترش بیشتری پیدا کرد. رخنه اعراب در این ناحیه به دو دلیل صورت گرفت: نخست جنبه تجاری و بازرگانی که محل تلاقی مسیرهای کاروان‌رویی بود که نصیبین و تیسفون را به هم متصل می‌کرد و دوم جنبه دینی آن که وجود معابد و پرستشگاه‌های مختلف بود. همزمان با توسعه هاترا به عنوان پایگاه و حامی شاهنشاهی اشکانیان، پالمیرا در سوی دیگر مورد توجه رومیان قرار گرفت. با این وجود هاترا به عنوان پایگاهی معرفی می‌شود که همچنان در نقشه تجاری و بازرگانی رومیان جایگاه ویژه‌ای داشت<sup>۳</sup> و یکی از مقاصد مسیر کاروان‌رویی بود که تکمیل‌کننده راه تجاری سنجارا به جنوب غربی این زنجیره بود.<sup>۴</sup>

رومیان سعی کردند تأثیر خود بر ایالت پالمیرا را افزایش دهند. آنها توانستند ترکیب جمعیتی حاکم بر این ایالت را از سیستم قبیله‌ای به سیستم پولیسی تغییر جهت دهند. در نتیجه پالمیرا در کنار اهمیت تجاری و کاروانی‌اش، از سویی به عنوان پایگاهی برای جلوگیری از تاخت و تازهای قبایل تازی و از سویی دیگر در مقیاس کلان‌تر پایگاهی در برابر تهاجمات اشکانیان مورد توجه قرار گرفت.<sup>۵</sup> آگاهی ما از اهمیت پالمیرا برای امپراطوری روم از این جهت مشخص می‌شود که این ایالت در زمان هادریان از پرداخت

1. Segal, "Arabs at Hatra and the vicinity: marginalia on new Aramaic texts", p. 58.

2. Potter, The Roman Empire at Bay AD 180–395, p. 114.

۳. در زمینه نقش پالمیرا به عنوان مرکزی تجاری نک: Gawlikowski, "Palmyra as a Trading Centre", p. 27 – 33.

4. Oates, "The Roman Frontier in Northern Iraq", p. 197 – 198.

5. Gregoratti, "Hatra: On the West of the East", p. 46.

مالیات معاف می‌شود و سپس در حکم *colonia civium Romanorum* ایفای نقش می‌کند.<sup>۱</sup>

زمانی برای اولین بار نام هاترا در منابع کلاسیک ذکر شده است که تراژان در پی شورش اهالی آن علیه امپراطوری روم در سال ۱۱۶-۱۱۷ م، عازم نواحی شرق شد.<sup>۲</sup> تراژان برای فتح این شهر، تصمیم گرفت استپ‌های غرب دجله و راه اصلی و حیاتی بین میان‌رودان و بابل را تحت کنترل خود درآورد.<sup>۳</sup> او سپاه خود را در میان‌رودان مستقر کرد. باضعفی که از جانب اشکانیان وجود داشت، موفق به فتح تیسفون، پایتخت اشکانیان شد، اما در راه بازگشت موفق به تسخیر و تصرف هاترا نشد و اهالی این منطقه با وجود فتح تیسفون، سرسختانه به مقاومت خود ادامه دادند و امپراطور روم را ناکام گذاشتند.<sup>۴</sup>

تأسیس ایالاتی چون میان‌رودان توسط تراژان، حکایت از برنامه‌ریزی بلند مدت رومیان برای استقرار در این نواحی دارد. برنامه‌ریزی که در گام نخست با فتح کوتاه‌مدت تیسفون، پایتخت اشکانیان توسط این امپراطور شروع شد.<sup>۵</sup> دیوکاسیوس همچنین اشاره می‌کند که هاترا در این زمان نه شهری آباد و نه بزرگ بود و پیرامون آن نواحی بیابانی دیده می‌شد. او علت این ناکامی را کمبود آب، تیر و آذوقه در سپاه امپراطوری روم می‌داند.<sup>۶</sup> هر چند اهالی هاترا موفق به ناکام گذاشتن تراژان در تسخیر این ایالت شدند، اما این بدان معنا نیست که این ایالت به پیشرفت خود ادامه ندهد. دیوار اصلی شهر که قبل از تهاجم تراژان ساخته شده بود، دوباره تقویت شد.<sup>۷</sup> به نظر می‌رسد شورش اهالی هاترا

1. Sommer, "Palmyra and Hatra "Civic" and "Tribal" Institutions at the Near Eastern Steppe Frontier", p. 287.

2. Cassius. Dio, Roman History, LXVIII. 31. 1.

3. Bennett. Trajan: Optimus Princeps, p. 203.

7. Lightfoot, "Trajan's Parthian War and the Fourth-Century Perspective", p. 115 – 126.

5. Millar, The Roman Near East: 31 BC – AD 337, p. 99 - 102.

6. Cassius. Dio, Roman History, LXVIII. 31. 1.

7. Fioletta, "The Defences of Hatra: a Revaluation through the Archive of the Italian Expedition", p. 299.

قبل از تهاجم تراژان، به معنای زیاده‌خواهی و گسترش قلمرو آنان نیست؛ چرا که سلاح-های استفاده شده توسط آنان در این زمان در راستای تشکیل اتحادیه‌ای تدافعی صورت گرفت و نه هرگونه اقدامی تهاجمی.<sup>۱</sup>

در سال ۱۴۰ م و در زمان نَسرو (Nasrū)<sup>۲</sup> نیز دروازه‌های شمالی و شرقی ساخته و تقویت شدند.<sup>۳</sup> نَسرو همچنین نقش ویژه‌ای در بالا بردن جایگاه مذهبی شهر داشت. در کتیبه‌های منسوب به این حاکم لقب 'PKL'RB' به معنای «روحانی اعظم» دیده می‌شود. این لقب که در کتیبه‌های مکشوفه از معبد دهم (کتیبه H 67) و ایوان کوچک مجموعه اصلی (کتیبه H 361) به دست آمد، تأکیدی بر افزایش موقعیت هاترا به عنوان مرکز مهم مذهبی دارد.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد این لقب فقط مختص نَسرو نبوده است، چرا که در کتیبه H 463 با لقب «روحانی اعظم نانای» برمی‌خوریم و معبد ۱۴ هاترا به این ایزد بانو اختصاص داشته است.<sup>۵</sup>

بعد از ناکام گذاشتن تراژان، بالطبع جایگاه سیاسی هاترا برای شاهنشاهی اشکانیان در میان رودان نیز بیشتر شد. در کنار اهمیت دفاعی هاترا، جایگاه اقتصادی و مذهبی آن نیز رو به فزونی گشت و اینها عواملی بود که توجه اشکانیان را به این ایالت بیشتر می‌کرد. تهاجم لوسیوس وروس در سال‌های ۱۶۶ - ۱۶۳ م پیامدهای منفی و ناخوشایندی را برای اشکانیان و شاهنشاه بلاش چهارم (۱۹۱ - ۱۴۷ م) در پی داشت. امپراتور روم موفق به فتح پایتخت شاهنشاهی اشکانی یعنی تیسفون شد. حتی شاهنشاهی ناچار به واگذاری بخش‌هایی از شمال میان‌رودان به امپراتوری روم شد. با وجود اختلافات داخلی زیاد، شورشی علیه شاهنشاهی اشکانی صورت نگرفت، اما به طور

1. Bagain, "Fortifications of Hatra The gate of King santruq 11 and The theory of the second wall", p. 22.

۲. براساس کتیبه‌های H 82, 272, 338, 346 هاترا، نَسرو با لقب ارباب «mry» یاد می‌شود. نک: Sommer, "The Desert and the Sown. Imperial Supremacy and Local Culture in Partho-Roman Mesopotamia," p. 244.

3. Gawlikowski, "The First season of excavations in the Hatra", p. 120.

4. Jakubiak, "Was Hatra the Second Babylon?", p. 191.

5. Moriggi, "Recent Studies in Hatran Aramaic Texts", p. 125.

طبیعی تأثیر منفی بر قلمرو شاهنشاهی داشت. در نتیجهٔ این جنگ شاهد تغییرات ارضی در میان‌رودان به سود امپراطوری روم هستیم.<sup>۱</sup> درست در همین موقع است که تغییراتی در القاب فرمانروای ایالت هاترا صورت می‌گیرد. برای نخستین بار این ایالت لقب «شاه» (*Mlk*) به خود می‌بیند. این شاه، بلاش (۱۷۰ - ۱۴۰ م)، پسر ن سرو نام داشت که براساس شواهد باستان‌شناختی و کتیبه‌های مکشوفه از هاترا، در ابتدا لقب «ارباب» (*Mry*) داشت ولی در سالهای اواخر فرمانرایی‌اش صاحب عنوان پرمطراق «شاه» شد.<sup>۲</sup>

به نظر می‌رسد ارتقا جایگاه سیاسی ایالت هاترا، سیاستی روشن از طرف شاهنشاهی اشکانی بود؛ چرا که هاترا ظرفیت تبدیل شدن به پایگاه سیاسی و نظامی مناسبی برای اقدامات بلند مدت آنان در میان‌رودان را داشت. پر واضح است که ارتقا درجهٔ فرمانروایان هاترا از «ارباب» به «شاه» اقدامی آگاهانه و عامدانه از سوی شاهنشاهی اشکانی و در راستای تقویت بیشتر هواخواهانش در میان‌رودان است. در نتیجهٔ اعطا چنین لقبی، ساکنین هاترا بیش از پیش در سیاست و فرهنگ شاهنشاهی اشکانی سهیم شدند و احساس تعلق آنان به شاهنشاهی افزونی یافت. باور به این امر که شاه هاترا آگاهانه و بدون کسب مشروعیت از سوی شاهنشاهی اشکانی به خود لقب «شاه» داده باشد، پنداشتی غیر معقول به نظر می‌رسد. از سویی دیگر ادسا - که پیش‌تر به قلمرو اشکانیان تعلق داشت - در سال ۱۶۵ م به قلمرو امپراطوری روم الحاق شد. این امر سبب شد که هاترا به غربی‌ترین بخش شاهنشاهی اشکانی تبدیل شود و از این‌رو جایگاه استراتژیک آن افزون یافت.<sup>۳</sup> در نتیجه شاهنشاهی اشکانی می‌بایست به فکر تقویت این نقطه از میان‌رودان باشد که وفاداری آن بیش از سایر ایالات به اثبات رسید.

به گفتهٔ هرودیان مورخ رومی، سیپتیمورس سورس نیز دومین امپراطور رومی بود که در سال ۱۹۸ م موفق به تسخیر این شهر مستحکم نشد. از دید هرودیان هدف

1. Sommer, "In the twilight. Hatra between Rome and Iran", p. 43.

2. Sommer, "The Desert and the Sown. Imperial Supremacy and Local Culture in Partho-Roman Mesopotamia," p. 237 ff.

3. De Jong, "Hatra and the Parthian commonwealth", p. 150.



سپیتاموس سوروس از تهاجم به قلمرو اشکانیان، نشان دادن پیروزی بر بیگانگان بود.<sup>۱</sup> دیوکاسیوس نیز اشاره می‌کند که سپیتاموس سوروس دوبار برای تسخیر هاترا تلاش کرد و هر دو بار ناکام ماند. براساس این گزارش، هدف سپیتاموس سوروس زیاده‌خواهی و رسیدن به شکوه و جلال بیشتر بود.<sup>۲</sup> نتیجه این محاصره برای سپیتاموس سوروس چیزی جز نابودی ابزارهای محاصره، از دست رفتن و جراحت تعداد زیاد سربازانش و در نهایت عقب‌نشینی برای این امپراطور رومی نبود.<sup>۳</sup> امپراطوری روم در کمتر از یک قرن موفق شد دوبار، تیسفون پایتخت اشکانیان را فتح کند ولی در مقابل هاترا ناکام ماند. نکته مهم آنست که اگر اشکانیان پایگاه یا پایگاه‌های قابل اعتمادتری - به مانند هاترا - در میان‌رودان داشتند و فرهنگ خود را در میان ایالات دیگر نیز گسترانده بودند، شاید هیچ وقت تیسفون توسط رومیان فتح نمی‌شد و این چنین حیثیت تاریخی آنان خدشه‌دار نمی‌شد.

پر واضح است این گزارش‌ها خود تأکیدی بر رشد و قدرتمند شدن تدریجی جایگاه دفاعی و نظامی هاترا است. شهر دوره‌های مختلفی از استحکام‌سازی را در خود تجربه کرده است و استحکامات هاترا به مرور زمان و با نگرش دفاعی هوشمندانه‌تری، توسط حاکمان تقویت و بازسازی شده‌اند. در نتیجه برج‌های عظیم‌الجثه و دیوارها با هدف افزایش سیستم دفاعی شهر تقویت شد.<sup>۴</sup> در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم برج‌های توخالی و دیوارهای گلی طرح‌ریزی شده بر پایه‌های سنگی، چهره دفاعی شهر را نشان می‌داد. سپس در نیمه دوم قرن دوم میلادی برج‌های سنگی محکم‌تری جایگزین برج‌های قبلی شد و دروازه‌های شهر تقویت شد. این امر در نتیجه دو تهاجم رومیان صورت گرفت. با این حال و براساس کتیبه‌های مکشوفه از هاترا، سناتروک دوم (۲۴۰ - ۲۰۰ م) به‌عنوان آخرین شاه هاترا سیستم دفاعی شهر را با اضافه کردن دیوار بیرونی و خندقی

1. Herodian, History of the Empire. III. 9, 1 - 3.

2. Dio, Roman History, LXXVI 12.2.

3. Birley, Septimius Severus, The African Emperor, p. 131.

4. Foietta, "The Defences of Hatra: a Revaluation through the Archive of the Italian Expedition", p. 300.

در اطراف آن تقویت کرد؛ اما تغییر شرایط سیاسی حاکم در قرن سوم باعث شد که این بار شهر نه برای دشمنی از سوی غرب، بلکه در مقابل نیرویی تازه نفس از سوی شرق، یعنی شاهنشاهی ساسانی آماده می‌شد.<sup>۱</sup>

### ۳- میراث فرهنگی اشکانیان در هاترا:

تیسفون پایتخت و بنابراین مرکزی اداری سیاسی برای اشکانیان محسوب می‌شد، اما انتخاب پایتخت در این ناحیه ملزم به در اختیار داشتن پایگاه‌های مردمی و نیروی کمکی بیشتری است. هاترا ایالتی بود که می‌توان آن را قوی‌ترین و مهم‌ترین پایگاه اشکانیان در میانرودان نامید. هر چند حاکمیت در هاترا به سیاست شاهنشاهی اشکانی گرایش داشت، اما به علت نقش واسطه‌ای تجاری و قرار گرفتن در مسیر کاروان‌رو، میزبان دیگر عقاید دینی نیز بود. در واقع ایزدان و الهه‌های گوناگونی در این ایالت پرستش می‌شدند. در کتیبه‌های مکشوفه از هاترا، از حدود ۶۰ نام یاد شده است که از این میان، ۱۷ نام به ایزدان اختصاص دارد. در میان این ایزدان، چهار ایزد بیش از سایر ایزدان یاد شده؛ به طوری که حدود ۸۰ درصد به آن‌ها تعلق دارد.<sup>۲</sup> یکی از این ایزدان «نرگال» (*Nergāl*) بود که یکی از نشانه‌های او، وجود حیوان سگ<sup>۳</sup> در کنار اوست که در پیکره‌های مکشوفه از هاترا و همچنین در نواحی مجاور این ایالت به دست آمد.<sup>۴</sup> براساس شواهد شمایل‌شناختی، معبد ۱ در هاترا به این ایزد اختصاص دارد.<sup>۵</sup> ایزد نرگال حکم ایزد

1. Bagain, "Fortifications of Hatra The gate of King santruq 11 and The theory of the second wall", p. 18 – 22.

2. Dirven, "Religious Frontiers in the Syrian-Mesopotamian Desert", p. 165 – 166.

۳. برای پی بردن به مهاجرت قبایل بدوی، اهمیت جانور باستان‌شناسی و جایگاه حیوانات خانگی در هاترا نک: Mashkour. Peruzzetto, "Animal remains at Hatra, City of the Sun. First archaeozoological evidence for the Parthian period", p. 135 – 137  
پیکره‌های معبد مسجد سلیمان در ایران عصر اشکانی، ارتباط هنری و جایگاه این پیکره‌ها نک: Foietta.

Bucci, "A gazelle pendant from Hatra. A comparative analysis", p. 181 – 183.

4. Dirven, "Religious Frontiers in the Syrian-Mesopotamian Desert", p. 147 – 153.

5. Jakubiak, "A note on the inscriptions and architectural decorations from the small temples in Hatra", p. 92.

پاسبان را دارد و پیکره‌های متعلق به او، در کنار دوازده‌های اصلی شهر نصب می‌شود.<sup>۱</sup> مظهر پاسبان بودن این ایزد زمانی تجلی بیشتری می‌یابد که کتیبه H 1055 b-c ایزد نرگال را به‌عنوان «فرمانده ارتشیان» معرفی می‌کند.<sup>۲</sup>

گوناگونی عقاید دینی، حکایت از گوناگونی اقوام و ملل مختلفی دارد که نمی‌توان سیاست دینی همه آن‌ها را همخوان و هم‌راستا با سیاست کلی شاهنشاهی اشکانی دانست. از دین رسمی شاهنشاهی اشکانی اطلاع دقیقی در دست نداریم، اما شاید بتوان گفت شاهنشاهی اشکانی می‌بایست در این ایالت تساهل مذهبی بیشتری از خود نشان دهد. چرا که اگر شاهد سخت‌گیری و تعقیب و آزار ادیان و دیگر عقاید در هاترا بودیم، جمعیت متعصب این ایالت یا مجبور به مقاومت در برابر شاهنشاهی اشکانی می‌شدند، یا به دیگر ایالات مهاجرت می‌کردند که خود نوعی کاهش جمعیت هاترا را در پی می‌داشت و یا اینکه در صورت افزایش فشارها و نگرانی‌ها، مجبور به درخواست کمک از دشمن اشکانیان یعنی امپراطوری روم می‌شدند. بنابراین شاهنشاهی اشکانی به این امر آگاه بود که هرگونه سخت‌گیری نسبت به اهالی این ایالت، باعث کاهش و یا حذف قدرت ماهیت تجاری و بازرگانی این ایالت می‌شد و هرگونه کاهش قدرت هاترا مترادف با کاهش قدرت شاهنشاهی اشکانی در برابر امپراطوری روم در میان‌رودان می‌شد.

از میان حدود ۱۲۰ پیکره مکشوفه (چه سالم، چه ناقص) در هاترا، تعداد زیادی از آن‌ها به ایزدان گوناگون اختصاص دارد. هرچند فقط ۴۲ پیکره کتیبه‌دار هستند و متأسفانه باز ۲۲ پیکره مخدوش به نظر می‌رسد، اما می‌توان به ماهیت مذهبی بودن آن‌ها پی برد و جایگاه ایزدان برتر را همگام با خوانش کتیبه‌ها ردیابی کرد. از این میان سه ایزد برتر یعنی شَمَش (*šamaš*) یا خدای خورشید، (مارن *Māren*)، و بارمارن (*Bār-māren*) در معبد اصلی شهر، یعنی اساگیلا (*Esāgilā*) - که همانام با معبد مردوک پادشاه بابلان

1. Al-Salihi, "Hercules-Nergal at Hatra (II)", p. 67 – 68.

2. Moriggi, "Recent Studies in Hatran Aramaic Texts", p. 127.

بود- پرستش می‌شدند و خدایان محلی دیگر<sup>۱</sup> در اطراف معبد اصلی جای داشتند.<sup>۲</sup> جایگاه والای ایزد شَمَش زمانی بیشتر جلوه‌گر می‌شود که دیوکاسیوس ادعا می‌کند که علت ناکامی تراژان و سپیتاموس سوروس در تسخیر هاترا به دلیل آن است که شهر تحت حفاظت و حمایت این ایزد بود.<sup>۳</sup> در اطراف معبد اصلی سه نوع معبد (معابد کوچک) دیده می‌شود: اولین آن‌ها به زوار و اهالی هاترا اختصاص داشت؛ معابدی که در نزدیکی معبد اصلی هستند و ورودی آن‌ها روبه‌روی مجموعه اصلی است. در درجه بعد، معابدی هستند که فقط مخصوص مردم محلی بود و در نهایت دیگر معابد به وسیله دیوارهای مجموعه اصلی احاطه می‌شدند. این معابد هم میزبان خدایان قدیم بابل و هم خدایان جدید سامی‌ها بودند.<sup>۴</sup>

پیکره‌های مکشوفه از هاترا گویای هنر اشکانی در این ایالت است. با دقت بر روی سلاح پیکره‌ها، ماهیت تزئینی آن‌ها و همچنین دیوارنگاره‌هایی که نقش سواره‌نظام را نشان می‌دهند، می‌توان انعکاس استفاده از سلاح‌های اشکانی در این ایالت را دید.<sup>۵</sup> همچنین نقاشی‌های دیواری که نمایانگر سوارکاران و صحنه شکار هستند، خود گویای تأثیر از هنر شاهنشاهی اشکانی است.<sup>۶</sup> پیکره‌های حاکمانی چون اتالو (*Atālou*) و سناتروک، با شمایل‌شناختی و تزئینات نزدیک به هنر اشکانی، پیکره‌های ایزدانی چون میترا با هاله‌ای بر اطراف صورت و همچنین صورتک‌هایی که نمای بیرونی دیوارهای معبد را می‌آراستند، اسلوبی ایرانی داشتند.<sup>۷</sup> مهم‌ترین پیکره‌ای که از دوران اشکانی به یادگار مانده است،

۱. یکی از خدایان باستانی که علاوه بر هاترا در دیگر ایالات شرق نزدیک و حتی ایران مورد پرستش واقع شد، هرکولس بود. در زمینه مکان پرستش، نقش این ایزد، جایگاهش بر روی سکه‌ها و ارتباطش با دیگر ایزدان نک: Kaizer, "The "Heracles Figure" at Hatra and Palmyra: Problems of Interpretation", p. 219

2. Dirven, "Aspects of Hatrene religion: a note on the statues of kings and nobles from Hatra", p. 215 – 218.

3. Dio, Roman History, LXVIII. 31.

4. Jakubiak, "Was Hatra the Second Babylon?", p. 193.

5. Winkelmann, "The weapons of Hatra as reflection of interregional contacts", p. 242 – 245.

6. Ricciardi, "Wall paintings from building A at Hatra", p. 152 – 157.

7. Fukai, "The Artifacts of Hatra and Parthian Art", p. 135 – 181.

پیکره مفرغی متعلق به بزرگ‌زاده اشکانی (مرد شمی) است که در ایالت الیمائیس کشف شد و متعلق به نیمه قرن اول ق.م و یا اوایل قرن اول میلادی است. با دقت بر روی تزئینات بالاپوش، شلوار تنبان و مقایسه با آرایش مخصوص پیکرهای مکشوفه از هاترا، می‌توان ردپای تزئینات هنری به کار گرفته شده در پیکره مرد شمی را بر پیکرهای هاترا ردیابی کرد.<sup>۱</sup>

جدا از این پیکرها، نمایش صحنه‌های ضیافت و مهمانی خود سند دیگری از تأثیر هنر پوشش اشکانیان در هاترا است. یکی از مهم‌ترین این صحنه‌های ضیافت، متعلق به نسرو است. نسرو در حالی که توسط کتیبه‌ای معرفی می‌شود، با تونیک و تنبان و آرایش مو معمول اشکانیان، نمایانگر تقلید پوشش شاهزادگان اشکانی است. در سمت راست او نیز پسرش بلاش با پوشش مشابه توسط کتیبه‌ای معرفی می‌شود.<sup>۲</sup> پیکره دیگری از بلاش در دست است که خود را به‌عنوان «بلاش، شاه اعراب» معرفی می‌کند. این پیکره که در ایوان<sup>۳</sup> جنوبی معبد اصلی کشف شد نمایانگر سبک پوشش و آرایش پر نقش و نگار پوشاک اشکانیان است.<sup>۴</sup>

همچنین اطلاعات زبان‌شناختی نیز حکایت از تأثیر فرهنگ اشکانی بر اسامی مقامات این ایالت دارد. براساس شواهد باستان‌شناختی و کتیبه‌های مکشوفه از هاترا القاب مهمی از دوره اشکانیان در هاترا به میراث مانده است. القابی همچون *bitaxš* «بیدخش»، *asppat* «پیشرو سواره نظام»، *hadarpat* «فرمانده هزار نفر» و *naxširpat* «سالار شکار» خود گویای این امر است. از سویی دیگر نه تنها این القاب، بلکه رواج اسامی شاهی چون ورود (*Worōd*)، بلاش (*Wolgaš*) و سناتروک (*Senatrūq*) مهر تأییدی بر این ادعاست.<sup>۵</sup>

1. Curtis, "A Parthian Statuette from Susa and the Bronze Statue from Shami", p. 65 – 67.

2. Dirven, "Banquet Scenes from Hatra", p. 62 – 64.

۳. ایوان‌های هاترا نیز به سبک اشکانی ساخته شدند. در این زمینه نک: Ball, *Rome in the East, The transformation of an empire*, p. 332.

4. Downey, "Images of deities used in the decoration of costumes at Hatra", p. 213.

5. De Jong, "Hatra and the Parthian commonwealth", p. 156 – 157.

به نظر می‌رسد اشاره به «شاه اعراب» در کنار تأکید بر افزایش قدرت سیاسی، مؤید این نکته است که حاکم هاترا با مشروعیت قانونی که از طرف شاهنشاهی اشکانی کسب کرده است، می‌توانست بر اعراب ساکن در آن بخش از میان‌رودان فرمانروایی کند. پر واضح است که داشتن این امتیاز سیاسی از سویی بی‌تأثیر بر شرایط مذهبی حاکم بر آن ایالت نیست و افزایش قدرت ایزدانی را در پی دارد که شاه هاترا آن را حامی خود می‌داند. از سوی دیگر اعطا چنین لقبی از سوی شاهنشاهی اشکانی به شاه هاترا، به معنای اعطا مسئولیتی است که شاه هاترا می‌بایست در قبال آن پاسخگو باشد. این مسئولیت می‌بایست هم شامل حفاظت از جان و مال قبایل اعراب تاجر در مقابل تهاجمات احتمالی و هم احترام به عقاید مذهبی آنان جهت جلوگیری از هرگونه نارضایتی و شورش احتمالی بر علیه شاهنشاهی اشکانی باشد. وجود چنین لقبی باور به جلوگیری از پراکندگی اعراب و متحد کردن آنان را می‌رساند. از این‌رو به نظر می‌رسد به کار بردن این لقب بیشتر دلالت بر وجه قومی و نژادی قبایل کل اعراب جزیره دارد تا ماهیت و مفهوم جغرافیایی آن.

#### ۴- سقوط هاترا:

تحولات سیاسی داخلی در قلمرو ایران، ماهیت کشمکش در مرزهای شرقی امپراطوری روم در نیمه اول قرن سوم میلادی را تغییر داد و قدرت و منافع امپراطوری روم در میان‌رودان را نیز به چالش کشید. این مشکلات امپراطوری روم نه تنها اثر بی‌ثباتی رهبری امپراطوری و جنگ در دو جبهه بود، بلکه هم‌چنین به نظر می‌رسد ظرفیت محدودی برای تعامل مؤثر با ایرانیان ساسانی برای توانایی پیشبرد سریع و به کارگیری تکنیک‌های پیچیده نظامی بعدی از جمله فنون محاصره داشت. رومی‌ها اطلاع کمی از حوادث ایران که منجر به پیروزی ساسانیان و در نتیجه، کارایی نظامی مورد نیاز ایرانیان ساسانی برای شکست اشکانیان بود، داشتند.<sup>۱</sup> این عوامل سبب شد تا ساسانیان نخست، توجه خود را به مناطقی از میان‌رودان جلب کنند که هنوز میراثی از اشکانیان را در خود دارند.

1. Edwell, *Between Rome and Persia*, p. 151 – 153.

مهم‌ترین این مناطق، هاترا بود. بازتاب این امر را می‌توان در سخنان دیوکاسیوس دید. این مورخ رومی ادعا می‌کند که هدف ساسانیان از این تهاجم، در نظر گرفتن هاترا به‌عنوان پایگاهی برای مبارزات بعدی علیه امپراطوری روم بود.<sup>۱</sup>

اردشیر بابکان موفق شد در سال ۲۲۴ م، اردوان چهارم آخرین شاهنشاه اشکانی را شکست دهد. این موفقیت به معنای حذف کامل شاهنشاهی اشکانی و پیروزی نهایی نبود؛ چراکه هنوز در ایالاتی از جمله ماد آروپاتن، ارمنستان و میان‌رودان، حامیان شاهنشاهی اشکانی به فعالیت خود ادامه می‌دادند.<sup>۲</sup> اردشیر خیلی زود متوجه میان-رودان شد و سعی در کنترل این ناحیه برای اقدامات بعدی علیه امپراطوری روم داشت. براساس گزارش دیو، بعد از حذف شاهنشاهی اشکانی، وضع سیاسی هاترا نیز دچار دگرگونی شد.<sup>۳</sup>

با برانداخته شدن اشکانیان، هاترا عامدانه و آگاهانه تغییر جهت داد و به استحکامات نظامی رومیان اضافه شد.<sup>۴</sup> هنگامی که اردشیر بابکان مشغول سفرهای جنگی در شرق بود، پادشاه هاترا که از روی کار آمدن ساسانیان خوشنود نبود و هنوز به امید احیا شاهنشاهی اشکانی و حمایت از آن تلاش می‌کرد، به تاخت و تاز در میان‌رودان پرداخت. شاهنشاه ساسانی که می‌بایستی از تلاش نافرجام سپیتموس سورس در حدود ۳۰ سال پیش از آن در تسخیر هاترا آگاهی داشته باشد، در بازگشت سعی در برانداختن این

1. Dio, Roman History, LXXX.3.2.

این ادعا می‌بایست مورد سوال قرار گیرد. چرا که نه تنها این شهر پس از فتح، ویران و متروک شد، بلکه به سبب موقعیت جغرافیایی آن که در حدود ۶۰ کیلومتری غرب دجله و حدود ۱۰۰ کیلومتری جنوب شرق نزدیک‌ترین پایگاه نظامی رومی در سنجار واقع شده بود، آن را تبدیل به پایگاهی بسیار دشوار برای ایرانیان به منظور تدارک حمله از آنجا می‌کرد. نک: Edwell, *Between Rome and Persia*, p. 155.

2. Dodgeon. Lieu, *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars AD 226 – 363*, p. 11 – 13.

3. Dio, Roman History, 3. 1.

4. Potter, *The Roman Empire at Bay AD 180 – 395*, p. 218.

ایالت حامی اشکانیان داشت، اما در وهله اول شکست خورد و مجبور به عقب‌نشینی به سمت ماد آتروپاتن شد.<sup>۱</sup> این حمله باعث شد روابط خصمانه‌ای که بین هاترا و امپراتور روم در زمان شاهنشاهی اشکانی وجود داشت، حال به دوستی تبدیل شود. از سویی دیگر امپراتوری روم نیز پایگاه دفاعی خود را در این منطقه تقویت کرد. کتیبه‌های یافت شده به زبان لاتینی، نشان از حضور سربازان رومی در عهد سورس الکساندر (۲۳۵ - ۲۲۲ م) و گوردیانوس سوم (۲۴۴ - ۲۳۸ م) در این شهر دارند و نیروی کمکی *Cohors IX Maurorum Gordiana* در هاترا مستقر شد.<sup>۲</sup> به دنبال اتحاد نظامی بین هاترا و امپراتور روم، توجه ساسانیان به این منطقه بیش از پیش شد. تا زمانی که سورس الکساندر زنده بود، هیچ کدام از دو طرف در به دست آوردن پیروزی مهمی توفیق نیافتند. با مرگ سورس الکساندر در سال ۲۳۵ م، توجه اردشیر دوباره به مناطق غربی بیشتر شد.<sup>۳</sup> این بار

---

1. Dio, Roman History, 3.2.

منابع از وسعت نیروی نظامی ساسانیان در این حمله آگاهی به ما نمی‌دهند، اما این احتمال وجود دارد که اول نبود نیروی نظامی و تدارکاتی کافی برای این کار و درثانی شرایط ژئوپولیتیک منطقه هاترا و ثالثاً عدم شناخت کامل شاهنشاهی ساسانی از شرایط آن، این کار را برای اردشیر و سپاهیانش آسان نساخت. چنانچه در ابتدا محاصره‌ای از جانب شاهنشاهی ساسانی صورت گرفته بود، احتمال دارد کوتاه‌مدت و موقتی باشد.

ویدنگرن ادعا می‌کند اردشیر حمله به سمت هاترا را از سوی ماد آتروپاتن سازماندهی کرد: Widengren,

“The establishment of the Sasanian dynasty in the light of new evidence”, p. 757.

2. Oates, “The Roman Frontier in Northern Iraq”, p. 39 – 43; Dignas. Winter, Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbours and Rivals, p. 155.

در مدت حدود پنج سالی که ارتش روم در این شهر مستقر شد، افسران رومی خدایان اهالی هاترا همچون هرکولس را مورد پرستش قرار دادند. به نظر می‌رسد سناتروک دوم مکانی مشخص برای استقرار نیروی رومیان در داخل شهر معین نکرد و آنان در خانه‌های خصوصی اسکان یافتند که می‌تواند نشانه‌ای از اندیشه نه چندان بلندمدت برای حضور و استقرار رومیان بوده باشد. نک: Jakubiak, “The Last Days of Hatra: The Story

Behind the City’s Downfall”, p. 472 – 473.

3. Daryaei, Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire, p.4.



اردشیر با کمک پسرش شاپور که او را در حکومت با خود انباز کرد، توانستند این شهر مستحکم را فتح کنند و شاپور آن را به ویرانی کشید.<sup>۱</sup> گزارش این پیروزی در منابع عربی و فارسی اسلامی حالت افسانه‌ای به خود گرفته است. بدین معنی که فتح توأم با عشق و خیانت است و نه محصول قدرت و صلابت ارتش ساسانیان. جدا از ماهیت افسانه‌ای فتح قلعه در این منابع، هویت واقعی شاهنشاه ساسانی فاتح هاترا نیز مسیری به نسبت رمزآلود را در پی می‌گیرد.<sup>۲</sup> در نهایت شاپور یکم

---

۱. در نسخه قدیمی یونانی از زندگی مانی در مجموعه مانوی کلمن (*Codex Manichaicus Coloniensis*) مطالبی آمده است که تأییدی بر این ادعا است. در این نسخه از قول مانی آمده است که هنگامی که وی بیست و چهار ساله بوده و در سالی که اردشیر شهر هاترا را گشود، شاهد تاجگذاری شاپور همزمان با سلطنت پدرش بوده است. (Frye, "The political history of Iran under the Sasanian", p. 119.) این نسخه‌ها که تاریخ آن‌ها به سده ۵ م باز می‌گردند، در سال ۱۹۶۹م در اسیوط (Asyut) مصر یافت شده‌اند و آگاهی مهمی از گاهشماری شاهان نخستین ساسانی و به ویژه دوره شاپور یکم ارائه می‌کنند. برای توضیح بیشتر این قطعه نک: Könen & Römer, *Der Kölner Mani-Kodex: Über das Werden seines Leibes*, p. 10 – 12.

۲. در عیون‌الخبار (دینوری، عیون‌الخبار، الجلد الرابع، ص ۱۱۹) و تاریخ سعید ابن‌البطریق (ابن‌البطریق، التاريخ المجموع علی التحقيق و التصدیق، ص ۱۰۷-۱۰۶)، اردشیر به عنوان فاتح معرفی می‌شود. گزارش دینوری با نسخه مانوی هماهنگ و هم‌داستان است. اما می‌دانیم که در حین محاصره هاترا اردشیر بابکان، فردی کهنسال بود و بنابراین سال‌های آخر شاهنشاهی خود را می‌گذراند. در نتیجه عشق دختری جوان به شاهنشاهی پیر، به آن حدت و شدتی که موجب تسلیم قلعه و خیانت به پدر باشد، دور از ذهن می‌نماید. در تاریخ طبری (طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۹۳ - ۵۹۰)، غرر اخبار ملوک الفرس (ثعالی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ص ۳۱۰)، فارسنامه (ابن‌بلخی، فارسنامه، ص ۶۲ - ۶۱)، مجمل‌التواریخ (مجم‌التواریخ، ص ۶۴ - ۶۳) و معجم‌البلدان (یاقوت حموی، معجم‌البلدان، الجلد الثاني، ص ۲۶۷ - ۲۶۹)، شاپور یکم نقش اصلی را در فتح شهر ایفا می‌کند. در متونی دیگر چون اخبار الطوال (دینوری، اخبار الطوال، ص ۴۸ - ۴۹)، الاغانی (ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، الجز الثاني، ص ۱۴۴ - ۱۴۰)، السیره النبویه (ابن‌الهشام، السیره النبویه، الجزء الاول، ص ۷۶ - ۷۳) و البته متن منظومی به فارسی به نام شاهنامه (فردوسی، شاهنامه، جلد ششم، ۱۳۸۶: ۲۹۸ - ۲۹۳)، شاپور ذوالاکتاف به عنوان فاتح هاترا معرفی می‌شود.

با کمک و یا خیانت نضیره<sup>۱</sup> دختر ضیزن<sup>۲</sup> - شاه هاترا - موفق به گشودن قلعه و ویرانی آن می‌شود. در تمام این منابع تأکید شده است که قلعه تسخیر ناپذیر بود و تنها با شکستن طلسمی که در آن تعبیه شده بود می‌بایست گشوده می‌شد. نکته و سوال اصلی در این گزارش‌ها آن است که آیا داستان خیانت دختر شاه هاترا به شکل اسطوره در خداینامه نیز وجود داشته است؟ به نظر می‌رسد چنین نبود و این فتح اسطوره‌ای و رمزآلود نمودن چنین شکستی ساخته و پرداخته طرف مغلوب یعنی اعراب بوده باشد. از سوی دیگر معرفی کردن تبار ایرانی دختر خائن در راستای اعلان خیانت از سوی کسی است که خون و نژاد ایرانی داشته است و با این کار سعی در حفظ عصبیت عربی خود در برابر ایرانیان داشتند. نکته مهم‌تر اینکه این منابع خود از روایان عرب سود جسته‌اند و نه خداینامه.<sup>۳</sup>

---

۱. به دنبال روایت‌های مختلف افسانه‌ای، نام و تبار این شاهزاده خانم نیز مورد اختلاف است. دینوری در اخبار الطوال می‌گوید پادشاه الحضر در طی حمله خود به قلمرو ساسانیان، شاهزاده خانمی از دودمان سلطنت را به اسارت گرفت. این شاهزاده خانم دختر نرسی و عمه شاپور دوم بود و «دختنوش» نام داشت و دختر خانی که از ازدواج این شاهزاده خانم و ضیزن شاه الحضر به دنیا آمد، «ملیکه» نام داشت (دینوری، اخبار الطوال، همان). بنا به گزارش یاقوت حموی، ضیزن خواهر شاپور یکم را که «ماه» نام داشت به اسیری گرفت ولی نمی‌گوید دختر ضیزن از این زن بوده است (یاقوت حموی، معجم البلدان، الجلد الثانی، همان). فردوسی که نام شاه الحضر را «طاهر» می‌نامد، آورده است که او، عمه نرسه به نام «نوشه» را به اسارت گرفت و دختر خائن به نام «مالکه» حاصل این پیوند است (فردوسی، شاهنامه، جلد ششم، همان).

۲. چنان که گفته شد براساس کتیبه‌های مکشوفه از هاترا، آخرین شاه آن شهر سناترک دوم نام داشت.

۳. در تاریخ طبری چنین آمده است: «در مقابل تکریت، ما بین دجله و فرات شهری به نام حضر بود و یکی از جرمقیان به نام ساطرون آنجا بود و همو بود که ابوداود ایادی درباره وی گوید: «مرگ را بینم که از حضر بر ساطرون، خداوندگار مردم آنجا فرود آمده». و عرب وی را ضیزن نام دادند. گویند: ضیزن از مردم با جرمی بود و به گفته هشام کلی از عرب بود». روشن است که طبری - به عنوان معتبرترین مورخ دوران اسلامی - در این گفته خود از دو راوی عرب تبار که منبع او بودند، یاد کرد (طبری، تاریخ طبری، ج ۲، همان). ابن الهشام، قصه فتح الحضر را از قول خلاد بن قره السدوسی که او نیز از روایان عرب است، نقل کرده است (ابن الهشام، السیره النبویه، الجزء الاول، همان). منابع ابوالفرج اصفهانی در ذکر این داستان نیز سرتاسر از روایان عرب است (ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، الجز الثانی، همان).

ساسانیان به شاهنشاهی شاپور یکم توانستند در سال ۲۴۰ م و در شرایطی که رهبری امپراطوری روم ثبات لازم را نداشت، به این منطقه دست پیدا کنند و آن را ویران سازند. آمیانوس مارسلینوس که حدود یک قرن و اندی بعد در هنگام لشکرکشی ژولیانوس (ملقب به ژولیانوس مرتد) در سال ۳۶۳ م علیه شاپور دوم در سپاه رومی حضور داشت، از این منطقه دیدن کرد. این مورخ رومی، هاترا را شهری کهن در میان بیابان توصیف کرد که از مدت‌ها پیش خالی از سکنه شده بود.<sup>۱</sup> حذف این دولت حائل میان دو امپراطوری بزرگ، زمینه را برای جنگ‌های بیشتر آتی فراهم کرد. چنانکه گوردیانوس سوم به محض روی کار آمدن بر تخت امپراطوری روم به سمت میان‌رودان لشکر کشید، اما در مقابل شاپور توفیقی نیافت و کشته شد. شاپور شرح شکوه‌مند پیروزی‌های خود علیه امپراطوری رومیان را در سنگ‌نبشته شاپور کعبه زردشت به یادگار گذاشت.

### نتیجه:

هاترا بدون شک یکی از شهرهای مهم کاروانی بود که در دوره اشکانیان به‌عنوان پایگاهی نظامی در مقابل تهاجمات رومیان ایفای نقش می‌کرد. ویژگی ژئوپولیتیک و بیابانی بودن آن، واقع شدن در مسیر جاده‌های کاروان‌رو و تبدیل شدن به مرکزی دینی مذهبی برای اعراب ساکن در میان‌رودان، اهمیت آن را دو چندان می‌کرد. این شهر پذیرای فرهنگ اشکانی بود؛ طوری که می‌توان گفت علاوه بر مرکزی تجاری و امنیتی برای شاهنشاهی اشکانی، مهم‌ترین مرکز فرهنگی اشکانیان در میان‌رودان نیز محسوب می‌شد. هنر به کار رفته در پیکره‌های حاکمان و ایزدان، القاب و عناوین ایرانی آن‌ها و نمایش صحنه‌های ضیافت، حکایت از تأثیر فرهنگ اشکانی در این ایالت دارد.

با نفوذ قبایل اعراب به این منطقه و به دنبال آن پیشرفت این شهر، حساسیت دو قدرت شرق و غرب نسبت به این منطقه بیشتر شد. شاهان اشکانی با میل خود به حاکمان آن، عنوان «شاه» اعطا می‌کردند. عنوانی که در دوره قبل شاهد آن نبودیم. امپراطوران

1. Marcellinus, Roman History, 25.8.5.

رومی از موقعیت استراتژیک هاترا و اهمیت نظامی آن در میان رودان شمالی باخبر بودند و با وجود شکست‌هایی در محاصره و تسخیر آن، علاقه رومیان در تسخیر این شهر در سرتاسر قرن گذشته وجود داشت. حساست و اهمیت این شهر زمانی نمود پیدا می‌کند که امپراطوران روم در کمتر از یک قرن دو بار در امر بازگشایی قلعه و فتح شهر ناکام ماندند. آن هم در زمانی که موفق به فتح تیسفون - پایتخت اشکانیان - شدند.

هاترا پس از چند کارنامه موفق در دفاع از امپراطور رومی و شکستن محاصره آنان، در نهایت در مقابل هجوم و محاصره ساسانیان تاب مقاومت نیاورد و روی ویرانی به خود دید. چنانکه رومیان موفق به تسخیر این شهر می‌شدند و کنترل آن را به دست می‌گرفتند، زنگ خطر بیشتری برای ساسانیان در نزدیکی تیسفون، پایتخت آن‌ها به صدا در می‌آمد. با فتح و ویران شدن هاترا، به‌عنوان دولتی حائل میان دو امپراطوری روم و شاهنشاهی ساسانی و شهری مهم در عرصه تجاری و بازرگانی، فصل جدیدی در تعاملات و روابط نظامی بین دو قدرت برتر به وجود آمد. ماهیت روابط در میان‌رودان نیز تغییر کرد که ماحصل آن نبردهای مهمی است که در دوره شاپور یکم با رومیان صورت گرفت. گزارش این نبردها که توسط شاهنشاه ساسانی در سنگ‌نبشته کعبه زردشت آمده است حکایت از شکست رومیان، ویران و سوزانده شدن بسیاری از مناطق مهم میان‌رودان دارد.

## تصاویر:



تصویر ۱

(Lightfoot. "Trajan's Parthian War and the Fourth-Century Perspective," p. 119)



تصویر ۲

(Jakubiak, "The Last Days of Hatra: The Story Behind the City's Downfall," p. 469)

### منابع و مآخذ:

ابن هشام، عبدالملک. **السيره النبويه**. الجزء الاول، تصحيح مصطفى السقا، ابراهيم الأبيارى و عبدالحفيظ شلى، دارالوفاق، مصر: نشر مصطفى البايى الحليلى، ۱۳۵۵.

ابن بلخى. **فارس نامه**. تصحيح گای لیسترانج و رینولد الن نیلکسون. مطبع دارالفنون کمبریج، ۱۳۳۹.

ابن البطریق، سعید. **التاریخ المجموع علی التحقیق و التصدیق**. بیروت: مطبعه الاباء الیسوعیین، ۱۹۰۵.

الاصفهانى، ابى الفرج. **کتاب الأغانى**. الجز الثانى. القايره: الطبع الاولی، ۱۳۴۶.

الدینورى، ابى حنیفه احمد بن داوود. **الاخبار الطوال**. تحقیق عبد المنعم عامر. القايره: الطبعه الاولی، ۱۹۶۰.

الدينورى، ابى محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه. **عيون الاخبار**. الجلد الرابع. مصر: الطبعة الاولى، ۱۳۴۹.

ثعالى نيشابورى، ابومنصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل. **تاريخ ثعالى**، مشهور به غرر اخبار ملوك الفرس و سيرهم. همراه با مقدمه زتنبرگ و ديپاچه مجتبى مينوئى، ترجمه محمد فضائلى. تهران: قطره، ۱۳۶۸.

حموى، ياقوت. **معجم البلدان**. الجلد الثانى. دارصاى بيروت، ۱۳۹۷.

سفر. ف، مصطفى. م. **الحضر مدينه الشمس**. بغداد: وزاره الاعلام، ۱۹۷۴.

طبرى، محمد بن جرير طبرى. **تاريخ طبرى يا تاريخ الرسل والملوك**. ج ۲. ترجمه ابولقاسم پاينده. تهران: اساطير، ۱۳۷۵.

فردوسى، ابوالقاسم. **شاهنامه**. دفتر ششم. به كوشش جلال خالى مطلق - محمود اميد سالار. تهران: مركز دائره المعارف بزرگ اسلامى. ۱۳۸۶.

**مجملى التواريخ والقصاص**. به تصحيح ملك الشعرا بهار. تهران: چاپخانه خاوران، ۱۳۱۸.

Al-Salihi. W, "Hercules-Nergal at Hatra (II)," *Iraq*, Vol. 35, No. 1, 1973, pp. 65-69

Bagain. H, "Fortifications of Hatra The gate of King santruq 11 and The theory of the second wall," *Sumer*, Vol LIII, NO, 1 & 2, 1983, pp. 13 – 34.

Ball. W, *Rome in the East, The transformation of an empire*, London and New York: Routledge, 2000.

Bennett. Julian, *Trajan: Optimus Princeps*, London and New York: Routledge, 2000.

Birley. A. R, *Septimius Severus, The African Emperor*, London and New York: Routledge, 1999.

Bivar. A. D. H, "The political history of Iran under the Arsacids," *The Cambridge History of Iran, Volume 3: The Seleucid, Parthian and Sasanid Periods, Part 1*, Edited by E. Yarshater, Cambridge University Press, 2000.

Curtis. V. S, "A Parthian Statuette from Susa and the Bronze Statue from Shami," *Iran*, Vol. 31, British Institute of Persian Studies, 1993, pp. 63-69.

Daryaee. T, *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire*, London: I.B.Tauris & Co Ltd, 2009.

De Jong. A, "Hatra and the Parthian commonwealth," *Hatra: Politics, Culture and Religion Between Parthia and Rome*, Proceedings of the conference held at the University of Amsterdam, Edited by Lucinda Dirven, 2009. pp. 143 – 160.

Dignas. B, Winter. E, *Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbours and Rivals*, Cambridge University Press, 2007.

Dio, Cassius, *Roman History*, tr. by Cary, in nine Vols. (VI), London. 1957.

Dirven, L, "Banquet Scenes from Hatra," *ARAM*, 17, 2005, 61-82.

\_\_\_\_\_, "Aspects of Hatrene religion: a note on the statues of kings and nobles from Hatra," *The Variety of Local Religious Life in the Near East in the Hellenistic and Roman Periods*, Edited by Ted Kaizer, Leiden. Boston, 2008, pp. 209 – 246.

\_\_\_\_\_, "Religious Frontiers in the Syrian-Mesopotamian Desert," *Frontiers in the Roman World*, Proceedings of the Ninth Workshop of the International Network Impact of Empire (Durham, 16–19 April 2009), Edited by Olivier Hekster and Ted Kaizer, Leiden. Boston, 2011, pp. 157 – 175.

\_\_\_\_\_, "A goddess with dogs from Hatra," *Animal, gods and men from east to west*, Ed. By, Alessandra Peruzetto. Francesca Dorna Metzger. Lucinda Dirven, BAR International series 2516, 2013.

Dodgeon. M. H, Lieu. S.N.C, *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars AD 226 – 363*, vol. I, London and New York: Routledge, 2002.

Downey. S. B, "Images of deities used in the decoration of costumes at Hatra," *Sumer*, Vol LIII, NO, 1 & 2, 1983, pp. 355 – 360.

Edwell. P .M, *Between Rome and Persia*, London and New York: Routledge, 2008.

Eilers. W, "Iran and Mesopotamia," *The Cambridge History of Iran, Volume 3: The Seleucid, Parthian and Sasanid Periods, Part 1*, Edited by E. Yarshater, Cambridge University Press, 2000.

Foietta. E, "The Defences of Hatra: a Revaluation through the Archive of the Italian Expedition," *Broadening Horizons 4: A Conference of young researchers working in the Ancient Near East, Egypt and Central Asia*, University of Torino, October 2011 (BAR International), Edited by: Giorgio Affanni. Cristina Baccarin. Laura Cordera. Angelo Di Michele. Katia Gavagnin, BAR International Series 2698, England, 2015, pp. 295 – 302.

- Bucci. I, "A gazelle pendant from Hatra. A comparative analysis," *Animals, Gods and Men from East to West: Papers on archaeology and history in honour of Roberta Venco Ricciardi*, Edited by Alessandra Peruzetto Francesca Dorna Metzger Lucinda Dirven, BAR International Series 2516, 2013, pp. 181 – 186.

Frye. R. N, "The political history of Iran under the Sasanian," *The Cambridge History of Iran, Volume 3: The Seleucid, Parthian and Sasanid Periods, Part 1*, Edited by E. Yarshater, Cambridge University Press, 2000.

Fukai. SH, "The Artifacts of Hatra and Parthian Art," *East and West*, Vol. 11, No. 2/3, June - September 1960, pp. 135-181.

Gawlikowski, M. "The First season of excavations in the Hatra," *Iraq, PAM II*, Reports 1989-1990. pp. 119 – 121.

\_\_\_\_\_, "Palmyra as a Trading Centre," *Iraq*, Vol. 56, 1994, pp. 27-33.



- Gregoratti, L., "Hatra: On the West of the East," *Hatra: Politics, Culture and Religion Between Parthia and Rome*, Proceedings of the conference held at the University of Amsterdam, Edited by Lucinda Dirven, 2009, pp. 46 – 66.
- Herodian: History of the Empire, Volume I, Books 1-4*, tr. C.R. Whittaker, Loeb Classical Library No. 454, 1969.
- Hoyland, R. G., *Arabia and the Arabs: From the Bronze Age to the Coming of Islam*, London and New York: Routledge, 2001.
- Jakubiak, K., "A note on the inscriptions and architectural decorations from the small temples in Hatra," *Hatra: Politics, Culture and Religion Between Parthia and Rome*, Proceedings of the conference held at the University of Amsterdam, Edited by Lucinda Dirven, 2009, pp. 91 – 106.
- \_\_\_\_\_, "Was Hatra the Second Babylon?," *Proceedings of the 8th International Congress on the Archaeology of the Ancient Near East*, Volume 1, 30 April – 4 May 2012, University of Warsaw, Edited by Piotr Bieliński, Michał Gawlikowski, Rafał Koliński, Dorota Ławecka, Arkadiusz Sołtysiak and Zuzanna Wygnańska, Wiesbaden, 2014, pp. 189 – 200.
- \_\_\_\_\_, "The Last Days of Hatra: The Story Behind the City's Downfall," *Ad fines imperii Romani. Studia Thaddaeo Sarnowski septuagenario ab amicis, collegis discipulisque dedicate*, Instytut Archeologii, Edit By: Agnieszka Ewa Tomas, 2015, pp. 469 – 475.
- Kaizer, T., "The "Heracles Figure" at Hatra and Palmyra: Problems of Interpretation," *Iraq*, Vol. 62, 2000, pp. 219-232.
- Könen, L., Römer, C. (eds) *Der Kölner Mani-Kodex: Über das Werden seines Leibes*, kritische Edition, Abhandlung der Reinisch-Westfälischen Akademie der Wissenschaften: Papyrologica Coloniensia 14, Opladen, Germany. 1988.
- Lightfoot, C.S., "Trajan's Parthian War and the Fourth-Century Perspective," *The Journal of Roman Studies*, Vol. 80 (1990), pp. 115-126.
- Marcellinus. Ammianus, *Roman History*, Volume II, Books 20-26, tr. By C.R. John. Loeb Classical Library No. 315, 1940.
- Mashkour, M., Peruzzetto, A., "Animal remains at Hatra, City of the Sun. First archaeozoological evidence for the Parthian period," *Animals, Gods and Men from East to West: Papers on archaeology and history in honour of Roberta Venco Ricciardi*, Edited by Alessandra Peruzzetto Francesca Dorna Metzger Lucinda Dirven, BAR International Series 2516, 2013, pp. 135 – 146.
- Millar, F., *The Roman Near East: 31 BC–AD 337*, London: Harvard University Press, 1995.
- Moriggi, M., "Recent Studies in Hatran Aramaic Texts," *Mesopotamia, Rivista Di Archologia, Epigrafia E Storia Orientale Antica*, XLV, Torino, 2010, pp. 123 - 132

- Oates, D., "The Roman Frontier in Northern Iraq," *The Geographical Journal*, Vol. 122, No. 2, 1956, pp. 190-199.
- , "A Note on Three Latin Inscriptions from Hatra," *Sumer* 11, 1955, pp. 39-43.
- Potter, D.S., *The Roman Empire at Bay AD 180-395*, London and New York, Routledge, 2004.
- Retsō, J., *The Arabs in Antiquity, Their history from the Assyrians to the Umayyads*, London and New York: Routledge, 2003.
- Ricciardi, R. V., "Wall paintings from building A at Hatra," *Iranica Antiqua*, Vol. XXXI, 1996, pp. 147 – 165.
- Segal, J. B., "Arabs at Hatra and the vicinity: marginalia on new Aramaic texts," *Journal of Semitic Studies* 31, 1986, pp. 57-80.
- Sommer, M., "In the twilight. Hatra between Rome and Iran," *Hatra: Politics, Culture and Religion Between Parthia and Rome*, Proceedings of the conference held at the University of Amsterdam, Edited by Lucinda Dirven, 2009. pp. 33 – 45.
- \_\_\_\_\_, "Palmyra and Hatra "Civic" and "Tribal" Institutions at the Near Eastern Steppe Frontier," *Cultural Borrowings and Ethnic Appropriations in Antiquity*, Oriens et occidentes band 8, Franz Steiner Verlag 2005, pp. 285 – 296.
- \_\_\_\_\_, "The Desert and the Sown. Imperial Supremacy and Local Culture in Partho-Roman Mesopotamia," *Parthica*, 6, 2004, pp. 235 – 246.
- Widengren, G (1971), "The establishment of the Sasanian dynasty in the light of new evidence", in: *La Persia nel Medioevo*. (Atti del Convegno Internazionale), Rome 31.3. – 5.4, pp. 711- 784.
- Winkelman, S., "The weapons of Hatra as reflection of interregional contacts," *Hatra: Politics, Culture and Religion Between Parthia and Rome*, Proceedings of the conference held at the University of Amsterdam, Edited by Lucinda Dirven, 2009, pp. 235 – 50
- Woodard, R. D., *The Ancient Languages of Syria-Palestine and Arabia*, Cambridge University Press, 2008.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۹

## اوضاع فرهنگی دولت سامانیان

رحمان پیرانشاهی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۱۲

### چکیده:

سامانیان یک حکومت کاملاً ایرانی به حساب می‌آمدند که توانستند در بین سال‌های ۲۶۱-۳۹۵ ه.ق بر منطقه فرارودان (ماوراءالنهر) تسلط یابند و بر آنجا حکمرانی کنند. این حکومت یکی از قدرت‌های فرهنگی ایران به شمار می‌رفت. در واقع قرن‌های ۳ و ۴ ه.ق که دولت سامانیان نیز در آن حضور داشتند را عصر طلایی فرهنگ و ادب ایران به حساب می‌آورند. در دوران سامانیان اوضاع فرهنگی به کلی رشد کرد و ادبیات جدید فارسی نیز پایه‌گذاری شد که تا امروز محصول آن را استفاده می‌کنیم. در واقع سامانیان بنیانگذار فارسی جدید به حساب می‌آیند. این حکومت ترجمه‌های فراوانی را انجام می‌دادند و کتاب‌های زیادی را ترجمه می‌کردند و به این خاطر نهضت ترجمه و کتاب نویسی نیز رشد زیادی یافت. این حکومت از نظر دینی نیز تحت تابعیت اسلام درآمد بودند.

متعصب نبودن شدید امیران سامانی در حوزه دین و مذهب باعث شد تا سرزمین سامانیان به‌عنوان مکانی برای ورود نخبگان زبان فارسی به حساب بیاید. حتی این عامل باعث شد تا شهرهای مهمی در حکومت سامانیان ایجاد شود که به‌عنوان شاخصه‌های مهم زبان و ادب فارسی در آن دوران شناخته شوند. امیران سامانی براساس همان شاخصه‌های فرهنگی آن دوران و شروعات بخشیدن به دولتشان مجبور بودند منشور خلافت عباسی را دریافت کنند.

**واژگان کلیدی:** سامانیان، فرهنگ، زبان و ادب فارسی، ماورالنهر.

## ۱- مقدمه:

فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای از اعتقادات، باورها، اخلاقیات، دانش، قوانین، هنر و ... می‌باشد. به صورت کلی هرچه که فرد به عنوان عضوی از جامعه خود می‌پذیرد به عنوان فرهنگ شناخته می‌شود. اصطلاح فرهنگ در کشورهای مختلف معانی گوناگون دارد. ایین اصطلاح در واقع به عنوان یک عنصر اجتماعی مدام در حال تغییر و تحول است و تغییراتی را در جامعه ایجاد می‌کند.

ایران به عنوان کشوری که قدمت تاریخی عظیمی دارد، فرهنگ‌های زیادی را در خود به وجود آورد. حکومت‌های ایران از همان زمان باستان تا امروز قومیت و حاکمیتشان اوضاع فرهنگیشان تغییر می‌کرد. بعد از حمله اعراب به ایران فرهنگ اسلامی نیز بر تمام این سرزمین پرتو افکند. در واقع ایران تحت تابعیت فرهنگ اسلامی قرار گرفت یا به نوعی به ایران اسلامی بدل گردید.

بعد از ورود اسلام به ایران قومیت‌های فرهنگی زیادی وارد ایران شدند و تشکیل حکومت دادند. دولت سامانیان یک دولت کاملاً ایرانی بوده و در راستای اهداف هویت ایرانی قدم برداشت. در واقعچنین می‌توان گفت که دولت سامانیان نیز به عنوان حکومتی در ادوار تاریخی ایران کارکردهای خاصی را در اوضاع فرهنگی این کشور به وجود آوردند. این دولت نیز به دنبال کارکردهایی که انجام داد در تاریخ ایران به عنوان یکی از معروفترین حکومت‌ها در اوضاع فرهنگی شناخته شد. دولت مستقل سامانیان راه و روش و در واقع هویت ایرانی را زنده کردند و فرهنگ این مرز و بوم را گسترش دادند. امرای دولت سامانی هر کدام به نوبه خود در ارتباط با اوضاع فرهنگی این حکومت قابل بررسی است. ما در این مقاله به دنبال این کارکردها هستیم و آیا این اقدامات فرهنگی در آینده این سرزمین تأثیر گذاشته یا این که در همان محدوده زمانی به خاک سپرده شد؟

## ۲- اوضاع فرهنگی:

سرزمین ماوراءالنهر را به خاطر شرایط خاص و موقعیت ویژه‌ای که دارد می‌توان جزء مراکز مهم فرهنگ و تمدن در تاریخ ایران معرفی کرد، در این سرزمین اقوام متفاوتی پا به عرصه حیات سیاسی گذاشتند که به‌عنوان نمونه این سلسله‌ها به سامانیان می‌توان اشاره کرد. این حکومت‌ها تأثیر زیادی را بر فرهنگ و ادب ایران داشتند و همواره دولتشان را به‌عنوان یکی از اشاعه دهندگان فرهنگ ایران یاد می‌کنند.

دولت‌های زیادی در تلاش بودند که بانی گسترش و اشاعه فرهنگ خود به سایر کشورهای دیگر باشند، ولی در رابطه با دولت سامانی باید گفت که امیران سامانی سعی می‌کردند دربار خود را به سان عباسیان از نظر مرکز فرهنگی و از نظر زندگی پر شکوه سازند.<sup>۱</sup> در واقع دولت سامانیان سعی می‌کردند به هر نحوی که وجود دارد سرزمین خود را از نظر فرهنگی ارتقاء بخشند. از رشد و برکت مبانی اقتصادی و سیاست ترقی خواهانه شاهان و وزیران دربار سامانی فرهنگ به درجه بالایی رسید.<sup>۲</sup> این عامل باعث شد که سمرقند و بخارا به مراکزی تبدیل شوند که فروغ آنان بر سراسر سرزمین‌های ترکان سایه افکند. پس از حکومت طاهریان و صفاریان، دولت سامانی سومین دولت مقتدری بود که در ایران پا به عرصه حیات گذاشت و توانست قدرت گیری کند.<sup>۳</sup> در دوره‌ای که سامانیان توانستند قدرت را در دست بگیرند نه تنها باعث وحدت حیات سیاسی کشور شدند، بلکه توانستند رونق دهنده علم، هنر، شعر و فرهنگ باشند.<sup>۴</sup>

در دوران حکومت سامانیان مثل حکومت‌های دیگر جنگ و جدال‌های زیادی وجود داشت ولی در عین حال مراکز فرهنگی متعدد و نهضت علمی ادبی قوی نیز به وجود آمد، حتی در ناحیه بخارا تلاش و کوشش بسیاری صورت گرفت تا زبان فارسی از نو مورد استعمال قرار گیرد. این تلاش و کوشش‌های فراوان باعث شد تا شاهنامه، حماسه ملی

۱ باسورت. تاریخ غزنویان، ۳۲

۲ ریپکا و دیگران. تاریخ ادبیات ایران، ۲۰۶

۳ قدیانی. تاریخ فرهنگ و تمدن ایران از ظهور تا پایان سامانیان، ۳۷۹

۴ همان، ۳۸۰

بزرگ به وجود آمد.<sup>۱</sup> در دوران سامانیان در میان جریان‌های سیاسی و فرهنگی به صورت واضح مشخص می‌شود که چگونه منطق و استدلال از شروط مذهبی آزاد شده بود.<sup>۲</sup> در واقع می‌توان گفت سخت‌گیری مذهبی نیز وجود داشت ولی به نوعی با حکومت‌های دیگر تفاوت زیادی داشت.

ترجمه به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم روابط فرهنگی میان دولت‌های متفاوت و مختلف جهان در امر انتقال تمدن و گسترش زبان و ادبیات از اهمیت خاصی برخوردار بود. در آثار ترجمه شده تأثیرات هر دو زبان، هم زبان مبدأ و هم زبان مترجم به صورت کاملاً واضح مشخص می‌شود. ترجمه کتاب‌هایی که در زمان سامانیان انجام شده بود، بنابر گفتمان‌هایی که در بالا بیان کردیم تأثیرات زیادی در گسترش زبان و ادبیات فارسی داشت.<sup>۳</sup> خدمت نصرین احمد به شعرا و ادبا به گونه‌ای بود که زبانزد خاص و عام قرار گرفته بود، به گونه‌ای که شاعر پیرآوازه آن دوران یعنی رودکی چنان به امیر نزدیک شد و از همین طریق نیز مورد احترام قرار گرفت که گویی در زندگی هیچ شاعری اینگونه نبود به طوریکه حدود ۲۰۰ غلام را فقط برای رودکی ذکر کرده‌اند و چون در کنار امیر به راه می‌افتاد حدود ۴۰۰ شتر اسباب و وسایل آن شاعر را حمل می‌کرد.<sup>۴</sup>

رودکی شاعر پیرآوازه سامانیان در قبال شاعری‌اش در دستگاه امیر نصر دوم چنان ثروتی به دست آورد که برای شعرای دوران بعد ضرب‌المثل گشت.<sup>۵</sup> کتاب‌های معروف و با ارزشی همچون حدودالعالم، کشف المحجوب، الابنیه عن حقایق الادویه که از متون فارسی به جای مانده‌اند در همین دوره سامانیان به رشته تحریر در آمده بود.<sup>۶</sup> تقریباً همه امیران سامانی نقشی در رشد زبان فارسی داشتند ولی نصرین احمد سامانی بیشترین

۱ مینورسکی. ابن سینا چگونه مردی بود، ۶۶

۲ همان، ۶۷ و ۶۶

۳ امیر احمدیان. تعامل فرهنگی ایرانیان و ترکان آسیای مرکزی، ۱۶۸

۴ مالکم. تاریخ ایران، ۱۳۷

۵ امین پور. تاریخ فرهنگ ایران، ۱، ۲۰۹

۶ همان، ۱۶۴

تأثیر را گذاشت لذا آن دوران را می‌توان دوران شکوفایی فرهنگ و ادب فارسی دانست.<sup>۱</sup> دیوان نهادی بود که به امور اداری و حکومتی سامانیان می‌پرداخت، لیکن در رأس آنها خواجه یا وزیر قرار داشت. در زمان سامانیان خاصه در دوران امارت نصرین احمد سامانی ده دیوان به نام‌های دیوان وزیر، مستوفی، عمیدالملک، صاحب شرط، صاحب برید، اشرف، مملکت خاص، محتسب، اوقاف و قضا وجود داشت و به همراه دیوان عرض (سپاه) به عدد یازده می‌رسیدند.<sup>۲</sup> از مهم‌ترین خدماتی که سامانیان برای جامعه ایرانی انجام دادند حمایت از شعرا و ادبای فارسی‌گوی بود.<sup>۳</sup>

### ۳- روابط سامانیان با خلافت عباسی:

مناسبات بین سامانیان و خلفای عباسی حالتی یکنواخت نداشت و مداوم در حال تغییر و تحول بود، این تغییرات نیز وابسته به علل و عواملی بودند. روابط بین این دو حکومت را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد که عبارت انداز: ۱- دوره‌ی وفاق و همگرایی ۲- دوره‌ی تنش و تیرگی روابط ۳- دوره‌ی تضاد و تقابل.<sup>۴</sup>

مناسبات دولت سامانیان با خلافت عباسی را باید در زمره روابط دینی - سیاسی برشمرد. سامانیان خواستار تبعیت دینی با خلافت عباسی بودند، به این دلیل که عباسیان توانایی مراد و حتی نظارت سیاسی بر مناطق دور دست را نداشتند.<sup>۵</sup> امرای سامانی در اداره کشور از خلفای عباسی پیروی می‌کردند.<sup>۶</sup> محمد رضا ناجی در این باره می‌نویسد: «تقارن دین و دولت در نگاه سامانیان امارتی را پی افکند که در آن یکپارچگی ملی و وحدت سیاسی جز از رهگذر وحدت دینی متصور نبود»<sup>۷</sup>. امیران سامانی با بهره‌گیری از توازنی

۱ شورمیج. تاریخ فرهنگ ایران، ۲، ۲۵

۲ همان، ۲۳ و ۲۴

۳ امین‌پور. تاریخ فرهنگ ایران، ۱، ۱۶۴

۴ رحمتی. مناسبات سیاسی سامانیان با خلافت عباسی و عوامل موثر بر آن، ۶۹

۵ هروی. دولت سامانیان در عرصه سیاست خارجی، ۱۲۹

۶ بخارایی. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، ۱۶

۷ ناجی. فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانی، ۳۲

که بین خود با خلفا ایجاد کرده بودند برای خودشان در بین مردم، علما و دانشمندان به نوعی محبوبیت و مشروعیت ایجاد کرده بودند و به دلیل اختلاف با آنان به شکل عمده با صفاریان، سامانیان جایگاه محبوبیت خود را در بین مردم بالا برده بودند.<sup>۱</sup> حکام سامانی با اسیر کردن رقبای حکومتی خود و فرستادن آنان به نزد خلفای عباسی ارادت خود را به آنان نشان می‌دادند.

برای اعمال حاکمیت بر سرزمین پهناوری که در زیر سلطه‌ی سامانیان قرار داشت دین عامل اصلی و مهم یکپارچه کردن آنان به شمار می‌رفت<sup>۲</sup>، در واقع برای نزدیک ساختن تفاوت‌های قومی یا زبانی و کسب تأییدیه‌ای از طرف خلافت عباسی دین مهم‌ترین عامل به شمار می‌رفت، سامانیان مستقیماً از خلافت عباسی منشور دریافت می‌کردند، ولی چون قدرت خلافت بالکل ساقط شده بود تابعیت سامانیان از ایشان اسم و رسمی صوری و پوشالین را داشت<sup>۳</sup>، و هیچ مدرکی وجود ندارد که ثابت کند امرای سامانی به صورت مرتب خراج و مالیات به خلیفه می‌پرداختند<sup>۴</sup>. ولی این نیز مشخص است که بدون داشتن منشور خلافت و مشروعیت در بین مردم اعمال حاکمیت بر مردم امکان پذیر نبود.

سامانیان با انتخاب نام امیر برای خود اکتفا کردند و چنین وانمود می‌کردند که فقط نماینده‌ی خلیفه‌ی بغداد هستند و از او پیروی می‌کنند ولی ظاهراً کار به شکلی پیش می‌رفت که آنان استقلال تام و تمام داشتند<sup>۵</sup>.

از زمان اعطای شهرهای مهم ماوراءالنهر به چهار پسر اسد بن سامان توسط خلیفه مامون عباسی این دولت به عرصه قدرت وارد شد و شهرت زیادی را بدست آورد، و قدرت و شوکت سامانیان از سیحون تا بغداد از خوارزم تا دریای خزر و سرحدات هند

۱ مهدویان. زمینه‌های گسترش فلسفه و کلام در روزگار سامانیان، ۲۰

۲ مهدویان. زمینه‌های گسترش فلسفه و کلام در روزگار سامانیان، ۳۳

۳ بارتولد. گزیده‌ی مقالات تحقیقی، ۱۰۲

۴ فرای. بخارا (دستاورد قرون وسطی)، ۶۸ و ۶۷

۵ گروسه. امپراطور صحرانوردان، ۲۴۶



پهناور گردید، اما باید دانست که عظمت سلسله سامانیان از زمان نصر ابن احمد آغاز شد. امیر نصر از معتمد خلیفه عباسی حکومت ماوراءالنهر را دریافت کرد و سمرقند را به عنوان اقامتگاه خود قرار داد.<sup>۲</sup>

همانطور که بیان شد در سال ۲۶۱ ه. ق خلیفه معتمد امیر نصر را حاکم ماوراءالنهر خواند و در این بیان باید گفت که ارتباط صمیمانه و دوستانه‌ای بین خلافت عباسی و سامانیان حکم فرما بود<sup>۳</sup>، ولی از همان زمانی که خلیفه معتمد ولایت سرزمین ماوراءالنهر را برای نصر بن احمد فرستاد. سامانیان از این دوره توانستند صاحب قدرتی شوند که به وضوح می‌توان آن را حکومت نامید<sup>۴</sup>. ولی در مدتی بعد جنگی در بین دو برادر یعنی امیر اسماعیل و نصر رخ داد که در این جنگ اسماعیل به پیروزی رسید، اما برادر خود را بخشید و حاکمیت سمرقند را به او داد و خود به بخارا برگشت<sup>۵</sup>.

در واقع می‌توان گفت که خلیفه همزمان که مخالفت‌های خود را با یعقوب لیث صفاری انجام می‌داد، همزمان منشور حکومت تمام ماوراءالنهر را برای نصر بن احمد سامانی فرستاد و او را حکمران ماوراءالنهر منصوب کرد<sup>۶</sup>. این رابطه دوستانه با خلافت عباسی را در دوره‌های بعدی هم می‌توان دید، به محض این که اسماعیل سامانی خراسان را نیز تصرف کرد، عهد و لواء از طرف خلیفه معتمد برای وی فرستاد، در واقع می‌توان گفت با اسیر کردن عمرولیث صفاری توسط اسماعیل سامانی بر سر حکومت ماوراءالنهر و فرستادن آن به بغداد موجبات شادی خلیفه عباسی را فراهم کرده بود و خلیفه نیز منشور حکومتی را برایش فرستاد<sup>۷</sup>، این امیر سامانی را به عنوان فردی متعصب در مذهب تسنن و یا شخصیتی که به همت و دوستی با خلفای عباسی پرداخته بود می‌شناسند،

۱ ناظم. حیات و اوقات سلطان محمود، ۲۱

۲ گروه. امپراطور صحرانوردان، ۲۴۶

۳ پیرنیا و اقبال آشتیانی. تاریخ ایران-تاریخ مفصل ایران، ۴۸۱

۴ بی‌نا. تاریخ سیستان، ۲۲۹

۵ جوزجانی. طبقات ناصری، ۲۳۲

۶ فرای. تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ۱۲۰

۷ گردیزی. تاریخ گردیزی، ۳۲۳

اما دلیل چنین عملکرد وی این بود که او دست نشاندۀ خلفای عباسی به حساب می‌آمد. اسماعیل سامانی هر فردی را که اهل تسنن نبود و بر علیه خلافت عباسی قیام می‌کرد به سختی با آن برخورد می‌کرد و در عوض خود دستگاه سامانی نیز چنین عملکردی و یا شاید بدتر را با آن شخص داشتند. در این باره می‌توان گفت شوکت از دست رفتۀ عباسیان که توسط جنگ با دشمنان خلافت صورت گرفته بود دوباره با حمایت سامانیان به دست آمد.<sup>۱</sup> بعد از اسماعیل سامانی رابطهٔ دوستانه بین عباسیان و سامانیان همچنان ادامه داشت و در این مورد می‌توان رابطهٔ مکتفی خلیفۀ عباسی با احمد فرزند اسماعیل سامانی نیز بیان داشت که به صورت حسنه‌ای صورت گرفت و در این موقع خلافت عهد و لواء را برای او فرستاد، در همین راستا به هنگام ورود خلیفه به بخارا با او به مهربانی رفتار کرد و اموال زیادی را به امیر سامانی داد.<sup>۲</sup>

#### ۴- رفتار امیران سامانی با علمای دین:

علل تجمع و سکوت شیعیان و سادات علوی در ماوراء النهر در دورۀ سامانیان و بعد از آن نیز قراخانیان و حتی در دورۀ قراخانیان این بود که این دولت‌ها بر خلاف دولت‌های غزنویان و سلجوقیان، متعصب نبودند و به همین خاطر این گروه به صورت خاص با آرامش و امنیت در این مکان زندگی می‌کردند.<sup>۳</sup>

این دو حکومت چون خود سنی مذهب بودند از خلافت عباسی (سنی مذهب) حمایت کامل مذهبی را داشتند و از آن نیز حمایت می‌کردند و در پس سرکوب مخالفان بودند. خاندان سامانی چون خود سنی مذهب بودند در نتیجه علمای دین نیز احترام می‌گذاشتند. این گروه با فرق حنفی، شافعه ای و حتی شیعیان نیز احترام خاصی قائل بودند زیرا توجه آنان نیز به علم و دانش بود. این گروه علما از زمین بوسی در برابر امیران سامانی هم معاف بودند. امیران سامانی به دنبال این عمل یکی از علمای دین را بالا

۱ پیرنیا و اقبال آشتیانی. تاریخ ایران-تاریخ مفصل ایران، ۴۸۴

۲ گردیزی. تاریخ گردیزی، ۳۲۵

۳ غفرانی. تاریخ شیعه در ماوراءالنهر از سقوط سامانیان تا حملهٔ مغول، ۸

می‌کشیدند و نیازهای او را بر طرف می‌کردند و فتواها را از رای وی صادر می‌کردند. در واقع این گروه سعی داشتند مقامات دینی را به خود نزدیک کرده و ارتباط موثری را بین دیانت و سیاست به وجود آوردند.

ولی چنین به نظر می‌آید و شاید این گونه باشد که هدف اصلی امیران سامانی از نزدیک‌تر کردن علمای دین به خود نه فقط تلفیق دیانت و سیاست باشد بلکه قصد داشتند تا از این طریق اگر اختلاف، اعتراض و یا هر شورش که بر علیه حکومت توسط مردم انجام شود را توسط همین علمای دینی با انجام دادن و یا صدور فتوای شورش را بخواباند در چنین اهدافی که در سر می‌پروراندن امیر سامانی مجبور بودند که با این گروه بر خورد خوبی داشته باشند. نخستین تعامل بین امیران سامانی و علمای دین در ماوراءالنهر در دوران حکومت امیر نصر اول (۲۷۹-۲۵۰ق) بود.<sup>۱</sup> در اواخر حکومت طاهریان بود که اغتشاشات به حد خود رسیده بود و جنگ و جدال‌ها باعث کشتار زیادی از مردم عادی شده بودند. یکی از این اغتشاشات اصلی که باعث کشتار مردم شده بود وجود حسین بن طاهر الطائی بود، ولی از خوارزم تا بخارا سفر کرد و قصد تصرف این شهر را داشت ولی با دفاع سر سخت مردم شهر بخارا رو به رو شد در نهایت این شهر بعد از ۵ روز فتح شد. امرای صفاری نیز در خراسان مشغول جنگ با واقع بن هرثه بودند و توان این را نداشتند که بتوانند در این جنگ وارد شوند و این شورش را بخوابانند. در نتیجه با این وضع و کشتاری که وجود داشت بزرگان شهر در پی چاره‌ای افتادند و به همین منوال که تصمیم گرفتند با فقیه شهر ابو عبد الله پسر خواجه ابوحفص بزرگ رفتند و از او درخواست کمک کردند و خواستند تا امیری را برای بخارا بفرستد، نصر نیز برادر خود اسماعیل بن احمد را برای این کار به بخارا فرستاد. اسماعیل هنگامی که کرمینه رسید چند روزی در آنجا اقامت کرد و نامه‌ای به حسین بی محمد خوارزمی فرستاد و از او خواست از طرف سامانیان بر بخارا حکومت کند، دلیل این کار اسماعیل سامانی این بود که بخارا اوضاع خوبی نداشت و در جنگ بود و این که سپاهیان کمی داشت و در واقع

۱ ترکمنی‌آذر و محمودی. نقش موثر علمای دین در ساختار حکومت سامانیان، ۹

هنوز مطمئن نبود که مردم بخارا از درون و باطن با وی مانند یا از روی ظاهر بودند و هنگام جنگ فرار می‌کنند. ولی با آمدن فقیه بزرگ ابو عبد الله و قول دادن او که تا آخر به این امر کمک کند، ترس دیگر در وجود امیر نماند و دیگر با خیال راحت تری وارد بخارا شد و توانست محمد بن خوارزمی را شکست دهد و به زندان افکند و به این شورش خاتمه دهد چون وقتی که فقیه بزرگ به امیر سامانی قول کمک داد مطمئن بود مردم بخارا پشت وی را خالی نمی‌کنند و تا آخر با او هستند<sup>۱</sup>. این موضوع نشان از این است که نه تنها امیران بلکه مردم هم احترام خاصی را برای علمای دین قائل بودند، بنابر این نظر قبلی که گفته شد تأییدی محکم‌تری بر آن بر می‌آید که امیران در واقع به دنبال قدرت این علمای دین برای سرکوبی شورش‌ها نیز استفاده می‌کردند به نوعی استفاده ابزاری از علمای دین در کار دولت انجام می‌دادند.

آمدن اسماعیل سامانی نه تنها به ظلم و ستم محمد بن خوارزمی بر مردم بخارا پایان داد بلکه قدرت سامانیان را بیش از پیش مستحکم‌تر کرد و یک حمایت همه جانبه را هم از طرف ابو عبد الله فقیه بزرگ و تمام مردم بخارا دریافت کرد این حکومت دیگر حمایت مردمی را به دنبال خود داشت<sup>۲</sup>. به این ترتیب می‌توان گفت یک اتحاد محکمی بین ایران سامانی و علمای دین شکل گرفت. پس می‌نتیجه گرفت که این جنگ نه فقط برو سامانی در بر داشت بلکه حمایت دینی را به دنبال داشت.

اسماعیل سامانی نیز به حمایت از علما بر خواست و طی در خواستی عالمان سمرقند، بخارا و دیگر مکان‌های ماوراءالنهر را جمع آوری کرد وی از ابوالقاسم حکیم سمرقندی خواست تا در رابطه با مذهب حنفی و گسترش آن رساله‌ای بنویسد و آن مذهب را بر مردم بیشتر نشان دهد.

در اواخر دولت سامانیان دیگر مردم یارای کمک به آنان نبودند و خواستار این نبودند که حکومت ادامه پیدا کند به جزء تعداد کمی که حامیان این دولت بودند، چون اگر مانند

۱ نرشخی. تاریخ بخارا، ۱۰۶-۱۰۹

۲ مادلونگ. فرقه‌های اسلامی، ۵۸

دفعات قبل که سامانیان هنگام جنگ از نیروی داوطلب استفاده می‌کردند به کمک دولت می‌شتافتند امکان غلبه بر دولت قراخانیان زیاد بود. اما فتوایی که فقها و علما صادر کردند مردم را از کمک کردن به سامانیان منع کردند. این نهی کردن به گونه‌ای تأثیر گذار بود که حتی پس از این که ایلک خان قراخانی بزرگان سامانی را به حبس انداخت مردم کاری انجام ندادند و لزوماً بعد از این که یکی از خاندان سامانی به نام امیر منتصر (۳۸۹ ه.ق) موفق به فرار شد مردم چنان که باید کمک می‌کردند این کار را انجام ندادند هرچند می‌بینیم برخی از مردم از بازگشت فردی از خاندان سامانی خوشحال شده بودند و برخی از مردم مناطق مختلف از جمله سمرقند به کمک وی شتافتند، ولی با این اوصاف این خوشحالی و شادمانی از بازگشت سامانیان و علاقه‌مندی به این خاندان خیلی کم‌رنگ‌تر از فتوایی بود که فقهای سنی مذهب دربارهٔ عدم شرکت مردم در جنگ با مسلمانان قراخانی صادر کرده بودند، بود.<sup>۱</sup> در این جمله به راحتی می‌توان میزان نفوذ و رخنهٔ علما را دبین مردم تشخیص داد، به هر حال مردم آن دوران به نوعی دست‌پروردهٔ علما بودند نه حکومت، پس می‌توان گفت علما حکومت می‌کردند نه امیران سامانی با این تفاوت که علما در لباس مذهبیون بودند ولی امیران سامانی به شکل حاکمان سیاسی بودند ولی در عوض هیچ قدرتی نداشتند، در واقع قدرت سیاسی امیران سامانی گرو لباس دینی علمایشان بود.

### ۵-دین در حکومت سامانیان:

در برخی از منابع قلمرو سامانیان را شامل ماوراءالنهر و خراسان بزرگ می‌نامند که پیش از اسلام محل تجمع ادیان متفاوت از جمله؛ بودایی، مانوی، مسیحی و زرتشتی بود، اما با آمدن دین اسلام وحدتی مذهبی در بین مردم این منطقه صورت گرفت.<sup>۲</sup> و با ورود اسلام به این منطقه دینی دیگر بر تاریخ ادیانی که در این سرزمین بود اضافه شد.<sup>۳</sup>

۱ ترکمنی آذر و محمودی. نقش موثر علمای دین در ساختار حکومت سامانیان، ۱۸

۲ همان، ۸

۳ بارتولد. تاریخ ترک‌های آسیای مرکزی، ۷۴

با این وجود همانطور که بیان شده دین‌هایی از قبل در ماوراءالنهر وجود داشته بودند ولی با آمدن اسلام نفوذشان را از دست دادند به‌عنوان نمونه دین بودایی که در سرزمین ماوراءالنهر وجود داشته بود با ورود اسلام به این منطقه نفوذش را از دست داد و رو به نابودی رفت، ولی تأثیرش بر فرهنگ اسلامی باقی ماند و بر آن تأثر بسزایی گذاشت.<sup>۱</sup> در اواخر قرن پنجم تعداد زیادی از پیروان دین بودا در سمرقند زندگی می‌کردند.<sup>۲</sup> در رابطه با ماوراءالنهر و به خصوص منطقه خوارزم به بیانی برای تعریف مذهب می‌توان اصل و بنیان بعضی از مذاهب به خصوص مذهب زرتشت را در این منطقه دانست.<sup>۳</sup> سامانیان از نظر دینی و عقاید مذهبی جزء نادرترین، پرتمترین و در عین حال پیچیده‌ترین دوره‌های حکومتی تاریخ ایران به شمار می‌رفت. در هیچ زمان و دوره‌ای دیگر چنین تفکرات آزاد، عقاید دینی، فرقه‌های گوناگون و هم‌زیستی غیر متعصبانه نمایندگان ادیان در کنار هم را نمی‌توانیم ببینیم.<sup>۴</sup>

در این میان پیوند و گسترش و به طور کلی احیای زبان فارسی در دوران سامانیان گسترش احساسات و عواطف ملی ایرانی در زیر لوای اسلام محسوب می‌شد، و مآخذ این حدس را تأیید می‌کنند.<sup>۵</sup> اما به به بیانی دیگر باید گفت که سامانیان به‌صورت یکجا و یکدست مسلمان نشدند بلکه با گذشت زمان مسلمان شدند ولی اقدامی که سامانیان در تقابل با ترکان انجام دادند رنگ پررنگی به خود داشت، چون سامانیان با نهایت تعصب و پافشاری ترکان را به قبول دین اسلام وادار می‌کردند، که این عامل نیز باعث ضربه وارد کردن به خود دولت سامانیان در طول دوران بعدی حکومتشان می‌شد.<sup>۶</sup> در این مقطع از دوران بروز مشروعیت برای حکومت‌ها به دو نوع سیاسی و مذهبی بستگی

۱ همان، ۷۵

۲ ستارزاده. سلجوقیان، ۹۴

۳ بلنیتسکی. خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، ۲۵۴

۴ آکادمی تاجیکستان. سامانیان و احیای تمدن فارسی تاجیکی، ۲۳۳

۵ فرای. بخارا (دستاورد قرون وسطی)، ۷۲

۶ بذرمنش و بحرانی پور. جایگاه و نقش غلامان و بردگان ترک در حکومت سامانیان، ۵

داشت به این معنی که با وجود قدرت حکومت‌ها در زیر پرچم اسلام می‌توانستند مشروعیت خود را به دست بیاورند، همین عامل دلیلی برای فشار سامانیان برای مسلمان شدن ترکان بود که بعداً ضررهای دو چندان را متحمل شدند.

## ۶- ادبیات سامانیان:

فرهنگ و ادب پارسی در روزگار سامانیان که از دودمان اشرافی بلخ بودند اهمیت بیشتری پیدا کرد. در زمان نصر بن احمد به دلیل حمایت از فرهنگ ایرانی و به این ترتیب انجمنی از دانشمندان و ادیبان ایرانی تحت حمایت او جمع شدند اهمیت خاصی پیدا کرد و زبان پارسی دری نسبت به زبان عربی رواج بیشتری پیدا کرد، علاوه بر این چون افراد علمی زیادی در بخارا جمع شده بودند، این شهر از مراکز مهم فرهنگ و دانش به حساب می‌آمد<sup>۲</sup>، خلاصه این کارکردها باعث شد تا بسیاری از سنن ایران باستان دوباره در این دوره زنده شود و مجدداً از آنان استفاده شود و نمونه‌ی بارز آن جشن نوروز است. در واقع نوروز جشن بزرگ و ملی ایرانیان است که در آن زمان هم متداول بود، در بخارا نیز جشنی به نام نوروز کشاورزان وجود داشت که بعد از بازار بیست روز آخر سال برگزار می‌شد، این روز مبدأ گاهشماری کشاورزان بخارا بود<sup>۳</sup>، اما امیران سامانی برای تداوم این راه و برای ایجاد دولتی بزرگ سازمان اداری - دیوانی وسیع و گسترده‌ای را ایجاد کرده بودند به طوری که بتوانند تمام مختصات اداره دولت را زیر سلطه‌ی خود آورند. چنین ساختاری تا قبل از این دوره در ماوراءالنهر وجود نداشت<sup>۴</sup>، آنان که در طول سالیان دراز نظام سیاسی ملوک الطوائفی ماوراءالنهر را تجربه کرده بودند و خودشان نیز در همین نظام سیاسی به قدرت رسیده بودند تصمیم گرفتند تقسیمات اداری و تنظیمات سیاسی قلمرو خود را شبیه شاهنشاهی ساسانی انجام دهند<sup>۵</sup>.

۱ بخارایی. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، ۱۶

۲ فرای. بخارا(دستاورد قرون وسطی)، ۸۷

۳ ناجی. فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانی، ۲۹۵

۴ رحمتی. سامانیان و احیاء شاهنشاهی ایرانی، ۶۲

۵ همان، ۶۱

جانشینان طاهریان در ماوراءالنهر، یعنی سامانیان گرچه زبان عربی را در قلمرو و حاکمیت خود رونق می‌دادند، ولی حامیان زبان فارسی جدید بودند.<sup>۱</sup> این گروه با نوشتن آثاری از جمله حمایت فردوسی شاعر بزرگ و پرآوازه فارسی به دنبال احیای زبان فارسی بودند، سامانیان همچنین با حمایت از طبقات پایین جامعه و با طرفداری از فرهنگ و ادب سعی می‌کردند آرامش و امنیت را در سرزمین به وجود آورند به قولی که توده‌ی زیادی از مردم از روستاها به سمت شهرها مهاجرت می‌کردند.<sup>۲</sup> ترجمه تاریخ طبری و تفسیر آن در همین دوران سامانیان شکل گرفت و در همین دوران بود که بزرگ‌ترین شاعر نغزگوی تاریخ ادبی ایران یعنی ابو عبدالله جعفر معروف به رودکی شعر فارسی را به شیوه نوینی هدایت کرد.<sup>۳</sup> در این دوران با تغییر پیدا کردن بخارا از مرکز ایالتی به مرکز امپراطوری نظام اداری گسترش زیادی پیدا کرد.<sup>۴</sup> همچنان باید گفت که علم نیز با این عوامل که بیان شد گسترش زیادی پیدا کرد و تغییرات زیادی را در خود به وجود آورد و در حوزه جغرافیا نیز به اوج خود رسید.<sup>۵</sup> با این تفاسیر دولت سامانی را هر روز در مسیر فرهنگ سوق می‌دادند.

## ۷- شهرهای تأثیرگذار در زبان فارسی:

علاوه بر بخارا در دیگر شهرهای ماوراءالنهر در زمان سامانیان چنین دنبال کننده‌ی برخی از سنت‌ها و به دنبال ترویج زبان فارسی بودند، که از جمله آن‌ها می‌توان به سمرقند هم اشاره کرد، با این وجود سمرقند علاوه بر این که یکی از شهرهای مهم ماوراءالنهر به حساب می‌آید از این نکته نیز به دور نمانیم که این شهر مهد علم و دانش بود و همزمان عده‌ی زیادی از علماء، دانشمندان و بزرگان را در خود تربیت کرده بود و خود را از این

۱ فرای. بخارا(دستاورد قرون وسطی)، ۶۰ و ۵۹

۲ حاجیان‌پور. اوضاع سیاسی ماوراءالنهر در دوران اسلامی تا تشکیل دولت صفوی، ۷۳

۳ طاهری. جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان، ۴

۴ فرای. بخارا(دستاورد قرون وسطی)، ۷۱

۵ بروکلیمان. تاریخ ملل و دول اسلامی، ۲۲۹



طریق در جزء شهرهای مهد علم جای داده بود<sup>۱</sup>، هرچند سمرقند شهر مهم و تأثیرگذار در زبان فارسی بود ولی با استقلال و مستقل شدن دولت سامانیان از خلافت عربی پیشرفت شهرها و پیدایش مراکز اقتصادی و فرهنگی قوم جدید تاجیکان و همچنین ترویج و پیشرفت زبان جدید فارسی دری به رشد زیادی انجامید<sup>۲</sup>. در حول گردش همین محور بود که در بخارا و سیستان تلاش‌های فراوانی صورت گرفت تا زبان فارسی از نو مورد استفاده قرار گیرد<sup>۳</sup>. به همین خاطر زبان فارسی در این دوره رشد و گسترش چشمگیری داشت به شکلی که ترجمه‌ی آثار علمی و ادبی فراوانی به این زبان صورت گرفت و به دنبال این عملکرد اروپائیان این دوره را رنسانس یا عصر طلایی شعر و ادب فارسی نام‌گذاری کردند<sup>۴</sup>. این کوشش‌ها و تلاش‌ها منتهی به پیدایش شاهنامه، حماسه-ی بزرگ ایرانیان شد<sup>۵</sup>، با این همه افراد والا مقامی همچون فردوسی، رودکی و ابن سینا در دستگاه سامانیان باعث جاودانگی این حکومت می‌شدند و باعث گسترش اشاعه‌ی فرهنگ این دولت به حکومت‌های بعدی می‌شدند.

### ۸- شهرهای مهم فرهنگی:

شهرهای سمرقند و بخارا دو شهر مهم و تأثیرگذار دولت سامانیان به شمار می‌آمدند به شکلی که این شهرها برای دولت سامانیان قابل بحث بودند تا جایی که یکی از دو شهر مهم و تأثیرگذار در تشکیل دولت سامانی را شهر سمرقند معرفی می‌کنند<sup>۶</sup> و شهر مهم دیگر را بخارا بیان می‌کنند، اما با این وجود باید گفت که ورود اسماعیل سامانی به شهر بخارا اولین جرقه‌ی قدرت و رونق به این شهر بود. وی توانست راهزنان را سرکوب کند

۱ رفیعی و سیفی. نقش امیر اسماعیل سامانی در چگونگی تشکیل دولت سامانی، ۱۲۹

۲ تورسان زاد. شهرهای ماوراءالنهر در دوره سامانیان (با تأکید بر خجند)، ۱۴۴

۳ مینورسکی. ابن سینا چگونه مردی بود، ۶۶

۴ رفائی. شکوفایی خراسان بزرگ در عصر سامانیان-امرای نخستین، ۴۹

۵ مینورسکی. ابن سینا چگونه مردی بود، ۶۶

۶ رفیعی و سیفی. نقش امیر اسماعیل سامانی در چگونگی تشکیل دولت سامانی، ۱۲۸

و خود امارت این منطقه را تصاحب کند<sup>۱</sup> شاید چیزی که بیش از همه موجب شهرت بخارا شده بود وجود دانشمندانی بود که در آن مکان زندگی می‌کردند<sup>۲</sup>. این دانشمندان از طبیبان، نجوم شناسان، ادباء و... بودند که در این مکان می‌زیستند و خود با کارهایی که در گسترش علم انجام می‌دادند باعث شهره شدن این منطقه شدند.

در همین دوران بود که سرزمین خراسان قدیم و ماوراءالنهر جدا بود، ولی در این باره باید گفت که پادشاهی یا حکومت هردوی این سرزمین‌ها به دست یک نفر اداره می‌شد یا به نوعی باید گفت که امیر خراسان در بخارا سکونت داشت و از آن منطقه سرزمین‌های دیگر را نیز اداره می‌کرد<sup>۳</sup>. شهرهای دیگری نیز در این دوران قابل اهمیت بودند، که نمونه‌ی مثالی برای آن می‌توان بلخ را بیان کرد، بلخ یکی از سرزمین‌های معروف ایرانیان بود، ولی به صورت مداوم مورد حمله‌ی اعراب و اقوام دیگر قرار می‌گرفت به شکلی که یونانیان توانستند حکومتی را در آنجا بنا نهند. قبل از حمله‌ی عرب‌ها و استیلای آنان بر این منطقه آیین بودائی، مذهب رایج منطقه به شمار می‌رفت و نیاکان وزرای معروف برمکی، روحانیون معبد بودائی معروف بلخ بودند که به نوبهار معروف بود. بنابراین این سرزمین حوادث بسیار زیاد و تجربه‌های فراوانی را در خود جای داده بود<sup>۴</sup>.

### نتیجه:

اوضاع فرهنگی در همه‌ی دولت‌ها متفاوت بود و هرکدام نیز فرهنگ‌های گوناگون و خاص خود را داشتند، هرچند شرایط جغرافیایی نیز این ارتباطات را تغییر می‌داد. دولت سامانی نیز به‌عنوان یک دولت کاملاً ایرانی و مسلمان برای حوزه‌ی فرهنگی ایران اسلامی بسیار مفید واقع شد، به گونه‌ای که می‌توان گفت این دولت زنده کننده‌ی راه و روش ایرانیان و آثار ایرانی که همان زبان فارسی است به حساب می‌آیند.

۱ همان، ۱۳۲

۲ فرای. بخارا(دستاورد قرون وسطی)، ۹۱

۳ بی‌نا. حدود العالم الی المشرق الی المغرب، ۸۸و۸۹

۴ مینورسکی. ابن سینا چگونه مردی بود، ۶۳

عملکرد سامانیان باعث شد بعد از اینکه دولتشان نیز از بین رفت، اعتقاداتشان، عوامل فرهنگی و کارهایی که انجام داده بودند نیز پا بر جا بماند، به گونه‌ای که دولت‌های بعد، از سیاست‌های فرهنگی آنان نیز در حکومت خود استفاده می‌کردند، حتی از وزرا و افراد والا مقام سامانی نیز در ارکان حکومتی استفاده می‌کردند. این سنت باعث شد که فرهنگ ایران و ایرانی (زبان و ادب فارسی) که خودشان پایه‌گذاری کرده بودند بعد از سقوط حکومتشان نیز پا بر جا بماند.

دولت سامانیان نیز گسترش دهنده علم، هنر، شعر و... محسوب می‌شدند. ترجمه‌هایی که در این دولت صورت می‌گرفت باعث گسترش زبان فارسی گردید با این تفسیر که کتاب‌ها به فارسی ترجمه می‌شدند، گروه‌های نویسنده و ... نیز برای تبادل کتاب، ارتباط زبانی و ... مجبور بودند زبان فارسی را یاد بگیرند، همین گروه‌ها زبان فارسی را به دیگر مکان‌ها ترویج می‌دادند.

دوران سامانیان برای زبان فارسی در واقع به‌عنوان دوران رنسانس این زبان محسوب می‌شود. شاعران زیادی از جمله رودکی و کتاب‌های متعدد در این دوره نشان از حمایت امیران سامانی از این عامل فرهنگی بود.

امیران سامانی به حمایت از علما پرداختند. سامانیان آنان را به نزد خود فرا می‌خواندند تا در موقع لازم و در صورت شورش مردم با صدور فتوایی توسط این علما جلوی این اغتشاش یا شورش را بگیرند. برخی از این امیران حمایت‌های شدیدی را صورت می‌دادند که به‌عنوان نمونه می‌توان اسماعیل سامانی را نام ببریم، این امیر به حمایت از علما برخواست و طی درخواستی عالمان سمرقند، بخارا و دیگر مکان‌های ماوراءالنهر را جمع آوری کرد.

در اواخر دولت سامانیان دیگر مردم یارای کمک به آنان نبودند و خواستار این نبودند که حکومت ادامه پیدا کند به جزء تعداد کمی که حامیان این دولت بودند، این نیز یکی از دلایل اصلی بود که باعث سرنگونی این دولت گردید.

## منابع و مأخذ:

- آکادمی تاجیکستان (۱۳۷۷)، سامانیان و احیای تمدن فارسی تاجیکی، مترجمین حمزه کمال و بحرالدين علوی، بی‌جا: انتشارات دفتر نشر فرهنگیان نیاکان.
- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۳)، تعامل فرهنگی ایرانیان و ترکان آسیای مرکزی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال سیزدهم، دوره چهارم، شماره ۴۸، صص ۱۵۷-۱۹۴.
- امین‌پور، صالح (۱۳۹۴)، تاریخ فرهنگ ایران ۱، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۵۸)، گزیده مقالات تحقیقی، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۷۶)، تاریخ ترک‌های آسیای مرکزی، ترجمه غفار حسینی، تهران: انتشارات توس.
- باسورث، کلیفورد آدموند (۱۳۷۸)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، ج ۱ و ۲، چ ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بخارایی، میرزا شمس (۱۳۷۷)، تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، به تصحیح محمداکبر عشیق، تهران: انتشارات دفتر میراث مکتوب تهران، آینه میراث.
- بذرمنش، حلیمه و علی بحرانی پور (۱۳۹۴)، جایگاه و نقش غلامان و بردگان ترک در حکومت سامانیان، فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران، سال یکم، شماره ۳، صص ۱-۲۲.
- بروکلمان، کارل (۱۳۴۶)، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بلنیتسکی، آ (۱۳۶۴)، خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، ترجمه پرویز ورجاوند، تهران: انتشارات گفتار.
- بی‌نا (۱۳۶۲)، حدودالعالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: انتشارات کتابخانه طهوری.
- بی‌نا (۱۳۸۱)، تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۹۳)، تاریخ ایران - تاریخ مفصل ایران، چ ۴، تهران: انتشارات میلاد.
- ترکمنی آذر، پروین و فاطمه محمودی (۱۳۹۲)، نقش مؤثر علمای دین در ساختار حکومت سامانیان، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، سال چهارم، شماره ۱۱، صص ۷-۲۰.

- تورسان زاد، نذیر جان (۱۳۷۷)، شهرهای ماوراءالنهر در دوره سامانیان (با تأکید بر خجند)، ترجمه رضا نقدی، خراسان پژوهی، سال اول، شماره ۲، صص ۱۶۸-۱۴۳.
- جوزجانی، قاضی منهاج السراج (۱۳۹۱)، طبقات ناصری، ج ۳، افغانستان: انتشارات بنیاد فرهنگی جهانداران غوری.
- حاجیان پور، حمید (۱۳۸۶)، اوضاع سیاسی ماوراءالنهر در دوران اسلامی تا تشکیل دولت صفوی، فصلنامه تاریخ اسلام، سال هشتم، شماره ۳۲، صص ۹۸-۶۹.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۴)، سامانیان و احیاء شاهنشاهی ایرانی، جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ششم، شماره ۱، صص ۴۷-۷۲.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۴)، مناسبات سیاسی سامانیان با خلافت عباسی و عوامل مؤثر بر آن، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)، سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۸، پیاپی ۱۱۸، صص ۶۵-۹۸.
- رفائی، علی‌اکبر (۱۳۸۸)، شکوفایی خراسان بزرگ در عصر سامانیان - امرای نخستین، نامه تاریخ پژوهان، سال پنجم، شماره ۱۷، صص ۶۴-۴۸.
- رفیعی، امیرتیمور و فرزانه سیفی (۱۳۹۰)، نقش امیراسماعیل سامانی در چگونگی تشکیل دولت سامانی، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ، سال ششم، شماره ۲۰، صص ۱۲۶-۱۴۵.
- ریپکا، یان و دیگران (۱۳۵۲)، تاریخ ادبیات ایران (از دوران باستان تا قاجاریه)، ترجمه عیسی شهابی، تهران: بی‌نا.
- ستارزاده، ملیحه (۱۳۸۶)، سلجوقیان، ج ۳، تهران: انتشارات سمت.
- شورمیچ، محمد (۱۳۹۳)، تاریخ فرهنگ ایران ۲، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۴۸)، جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان، تهران: انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.
- فرای، رن (۱۳۴۸)، بخارا (دستاورد قرون وسطی)، ترجمه محمود محمودی، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فرای، رن (۱۳۶۳)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- غفرانی، علی (۱۳۸۵)، تاریخ شیعه در ماوراءالنهر از سقوط سامانیان تا حمله مغول، فصلنامه شیعه‌شناسی، سال چهارم، شماره ۱۴، صص ۷-۲۴.
- قدیانی، عباس (۱۳۸۵)، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران از ظهور اسلام تا پایان سامانیان، ج ۳، تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.

گروسه، رنه (۱۳۶۵)، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مادلونگ، ویلفرد (۱۳۸۱)، فرقه‌های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۲، تهران: انتشارات اساطیر.

مالکم، سرجان (۱۳۶۲)، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، تهران: انتشارات دنیای کتاب.  
مهدویان، محبوب (۱۳۸۵)، زمینه‌های گسترش فلسفه و کلام در روزگار سامانیان، تاریخ و تمدن اسلامی، سال دوم، شماره ۳، صص ۵۴-۱۷.

مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۳۳)، ابن سینا چگونه مردی بود، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال اول، شماره ۴، صص ۶۱-۷۸.

ناجی، محمدرضا (۱۳۸۶)، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانی، تهران: انتشارات امیرکبیر.  
ناظم، محمد (۱۳۷۸)، حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی، ترجمه عبدالغفور امینی، ج ۲، بی جا: مرکز نشراتی میوند.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۵۱)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصراحمد بن محمد بن نصرالقبایوی، بی‌جا: انتشارات سنائی.

هروی، جواد (۱۳۸۹)، دولت سامانیان در عرصه سیاست خارجی، جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره ۲، صص ۱۱۹-۱۳۳.

## فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۹

# عوامل مؤثر بر سرنگونی مجسمه شاپور یکم در غار شاپور

میرزا محمد حسنی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۹/۵/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۱۸

### چکیده:

مجسمه شاپور یکم در غار شاپور [بیشاپور - کازرون] در دوره اسلامی و در زمانی نامشخص سرنگون شده است. عواملی مانند زمین لرزه، صاعقه، سنگینی زیاد مجسمه، نداشتن نقطه اتکا و همچنین تخریب عمدی مجسمه توسط عوامل انسانی از جمله موارد مؤثر در سرنگونی مجسمه دانسته شده است. در این مقاله با استناد به منابع متعدد تاریخی، جغرافیایی و سفرنامه‌های سیاحان مسلمان وضعیت مجسمه شاپور در بازه زمانی سده سوم تا دهم هجری مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به استناد این متون، مجسمه شاپور ده قرن بعد از سقوط ساسانیان پا برجا بوده است. آنچه مسلم است این مجسمه در فاصله آخرین گزارش از پابرجا بودن آن در ابتدای دوره صفویه تا نخستین گزارش از واژگونی آن در ابتدای دوره قاجار (۱۲۲۶ ق/۱۸۱۱ م) بنا به دلایلی نامشخص سرنگون شده است. با توجه به فقدان گزارشی تاریخی در این بازه زمانی سعی شده عواملی مانند زمین لرزه و تأثیر احتمالی آن بر سقوط مجسمه نیز مورد بررسی قرار گیرد. همچنین با توجه به گزارشی در سفرنامه شاردن مبنی بر فرمان شاه صفی برای تخریب آثار تخت جمشید احتمال اجرای این فرمان در سایر نواحی فارس و از جمله در کازرون و سرنگونی مجسمه شاپور نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

**واژگان کلیدی:** مجسمه شاپور یکم، ساسانی، غار شاپور، بیشاپور، سرنگونی مجسمه، متون اسلامی.

---

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شاهرود mohamadhassani68@yahoo.com

## ۱- مقدمه:

پیکره شاپور یکم بزرگ‌ترین مجسمه بر جای مانده از عصر ساسانی است که درون غاری طبیعی<sup>۱</sup> در حدود ۶ کیلومتری شهر باستانی بیشاپور و در ارتفاعات کوهستانی تنگ چوگان<sup>۲</sup> از توابع کازرون قرار دارد. درگاه ورودی غار در ارتفاع ۱۲۰۰ متری<sup>۳</sup> از سطح دریا قرار دارد و از دیرباز به دلیل وجود مجسمه شاپور یکم در آن به نام «غار شاپور»<sup>۴</sup> شهرت یافته است.<sup>۵</sup>

این مجسمه بزرگ به ارتفاع تقریبی هفت متر در دوره اسلامی و در زمانی نامشخص سرنگون شده است.<sup>۶</sup> در سال ۱۳۳۶ خ / ۱۹۵۷ م. به اهتمام سپاه فارس این مجسمه

---

۱. طول دهانه غار در گذشته نزدیک به ۱۶ متر و ارتفاع آن کمتر از نصف آن بوده است. در دهه سی خورشیدی و در اقداماتی که برای برپا ساختن مجسمه صورت گرفت، دهانه غار از آنچه اعلام شد بزرگتر شد. (مصطفوی، *اقلیم پارس*، ص ۱۲۹-۱۲۸؛ مشکور، *جغرافیای تاریخی ایران باستان*، ص ۵۵۰). سامی ابعاد دهانه غار را حدود ۳۰ متر عرض و ۲۰ متر ارتفاع بیان داشته است. (سامی، *تمدن ساسانی*، ج ۲، ص ۱۵۴)

۲. مصطفوی تلفظ واژه چوگان در نامجای «تنگ چوگان» را بصورت «تنگ چگان» و «تنگ چکو» و «تنگ چگون» و «تنگ چکاو» نیز آورده است. (مصطفوی، همان، ص ۱۲۹) در کتاب جغرافیای تاریخی ایران باستان از مشکور به نقل از مصطفوی واژه تنگ به اشتباه «سنگ» نوشته شده است. (مشکور، همان، ص ۵۵۰) این واژه در اصل باید «تنگ شکان» یا «تنگ شکون» باشد. واژه شکان یا شکون برگرفته از نام شکانیان است که به نوشته ابن بلخی یکی از طوایف پنجگانه تشکیل دهنده شبانکارگان بوده‌اند. آنها قومی کوه‌نشین بودند که در منطقه گرمسیر [فارس] سکونت داشته‌اند. (ابن بلخی، *فارسنامه*، ۱۳۷۴، ص ۱۶۷) تذکر این نکته مهم را مدیون دقت نظر آقای عمادالدین شیخ‌الحکمایی هستیم.

۳. ارتفاع غار در پژوهش‌های صورت گرفته متفاوت اعلام شده است. گروسی ارتفاع را ۱۲۰۰ متر از سطح دریا می‌داند (پیکره شاپور یکم، ۱۳۸۸، ص ۲۰) مظفریان ارتفاع را ۸۰۰ متر برآورد کرده است (کازرون در آیینة فرهنگ ایران، ص ۸۷) گیرشمن نیز ارتفاع ۸۰۰ متری را ثبت کرده است. (بیشاپور، ج اول، ص ۲۵۹) سرفراز نیز ارتفاع را ۸۰۰ متر ثبت کرده است. (سرفراز و دیگران، *شهر باستانی بیشاپور*، ص ۲۹۱).

۴. این غار به نام «غار مُدان» Mudan هم شهرت داشته است. (واندنبرگ، *باستان‌شناسی ایران باستان*، ص ۵۷؛ دوتیز و ماتیسون، *از پاسارگاد تا داراب*، ص ۶۵) دهخدا «مدان» را نام یکی از بت‌های اعراب جاهلی دانسته که نام‌هایی چون عبدالمدان با ترکیب این نام ساخته می‌شده است. [دهخدا: ذیل واژه] احتمال دارد با توجه به تصور رایج مبنی بر بت بودن مجسمه شاپور در دوره‌های این نام به غار شاپور اطلاق شده است. برای توضیحات بیشتر درباره بُتی به نام مدان بنگرید به: (فهد، *خدایان شبه‌جزیره*، ص ۷۸).

۵. گروسی، *پیکره شاپور یکم*، ص ۱۵ و ۱۷ و ۲۰.

۶. نخستین گزارش مبنی بر ضرورت برپا کردن مجسمه، حاصل سفر علی‌اصغر حکمت در ۲۹ خردادماه سال ۱۳۰۶ خ به غار شاپور و بررسی وضعیت مجسمه است. (حامدی، *جستارهایی در تاریخ هنر*، ص ۱۷۷) دو سال



برپا و بر دو پایه از بتون مسلح استوار گردید.<sup>۱</sup> در پژوهش‌هایی که تاکنون درباره این اثر تاریخی صورت گرفته فرضیاتی چند درباره چگونگی سرنگونی مجسمه و زمان تقریبی این اتفاق ارائه شده است. در ادامه با جمع‌بندی این دیدگاه‌ها سعی خواهد شد عوامل مؤثر در تأیید یا رد فرضیه‌های مطرح شده ارائه شود. همچنین با بررسی منابع اسلامی زمان پابرجا بودن مجسمه و تاریخ تقریبی سرنگونی آن مشخص شود.

## ۲- عوامل مؤثر در سرنگونی مجسمه شاپور یکم:

عوامل مؤثر در سرنگونی مجسمه شاپور یکم را می‌توان در دو بُعد: طبیعی و انسانی مورد بررسی قرار داد. عوامل طبیعی را می‌توان در موردی مانند زمین‌لرزه خلاصه کرد. بُعد انسانی مؤثر در سقوط این مجسمه را می‌توان در سرنگونی تعمدی مجسمه در دوره‌های مختلف تاریخی و عوامل مؤثر در این اقدام جستجو کرد.

به طور کلی این پژوهش در پی یافتن پاسخی برای این دو پرسش است:

۱- مجسمه شاپور یکم در غار شاپور تا چه زمانی برپا (پابرجا) بوده است؟

۲- چه عامل یا عواملی در سرنگونی مجسمه شاپور یکم دخیل بوده‌اند؟

برای یافتن پاسخ برای پرسش اول نیاز به جستجوی گسترده در متون تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی است. آنچه مسلم است پیش از این و در پژوهش‌های قبلی به برخی از این مستندات تاریخی اشاره شده است.<sup>۲</sup> در این مقاله منابع مهم تاریخی که در بردارنده اطلاعاتی درباره وضعیت مجسمه است و پیش از این مورد توجه قرار نگرفته

---

قبل از انجام عملیات برپا ساختن مجسمه ابوالحسن صدیقی، مجسمه‌ساز معروف به همراه هیأتی به غار شاپور اعزام شده (۱۳۳۴/۷/۲۰) و امکان حمل مجسمه به تهران، برپا ساختن آن در محل و همچنین قالب‌گیری مجسمه مورد بررسی قرار می‌گیرد. (حامدی، همان، ص ۱۸۰-۱۷۸) گزارش مفصل عملیات برپا ساختن مجسمه شاپور توسط سرهنگ دوم پیاده محمد کاظمی با عنوان «پیکره‌ای برپا ایستاده، شاپور یکم» در خردادماه سال ۱۳۳۷ خ. منتشر شده است.

۱. کاظمی، همان، ص ۳۰-۲۵؛ سامی، همان، ۱۵۹-۱۵۴.

۲. به عنوان مثال: گیرشمن، بیشاپور، ج اول، ص ۳۶-۳۵؛ گروسی، پیکره شاپور یکم، ص ۲۳.

معرفی خواهد شد و در این راستا تاریخ فشرده‌تری برای زمان احتمالی سقوط مجسمه مطرح خواهد شد.

برای پاسخ به پرسش شماره دو، عوامل مختلف طبیعی و انسانی مؤثر در سرنگونی مجسمه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. به طور کلی تاکنون فرضیه‌های متعددی درباره عوامل مؤثر بر سقوط این پیکره مطرح شده است. این عواملی شامل: سرنگونی مجسمه توسط فاتحان مسلمان، زمین‌لرزه، سنگینی مجسمه و مشکل نازکی میج پای تراشیده شده توسط هنرمند سنگتراش، تخریب مجسمه توسط جویندگان گنج و سنگینی مجسمه و نداشتن نقطه اتکا است. جدول شماره یک به صورت تفکیک شده، فرضیات مختلف مطرح شده درباره سرنگونی مجسمه شاپور یکم را نمایش می‌دهد. جدول شماره ۱: فرضیات مختلف درباره عوامل مؤثر در سقوط مجسمه شاپور یکم:

شماره	نام پژوهشگر	فرضیه مطرح شده	ملاحظات	برگرفته از
۱	اوژن فلاندن	- نفوذ آب از سقف سبب شده پایه مجسمه سست شود. - تخریب عمدی توسط انسان‌ها	فلاندن از بین دو گزینه، تخریب توسط انسان را عامل اصلی سرنگونی مجسمه می‌داند. (سفر فلاندن به ایران در دوره محمد شاه قاجار انجام شده است.)	فلاندن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ص ۳۵۵
۲	فرصت‌الدوله شیرازی	- در این سنوات <sup>۱</sup> دو پای مجسمه را از بالای ساق به ضرب تبر و تیشه شکسته‌اند	بازدید فرصت از آثار کازرون در ماه شعبان سال ۱۳۱۱ق/ ۱۸۹۳ م صورت گرفته است. (آثار عجم، ج اول، ص ۹۶)	فرصت شیرازی، آثار عجم، ج

۱. تأکید فرصت شیرازی بر سرنگونی مجسمه در این سنوات نمی‌تواند بیانگر سرنگونی پیکره در سال‌های نزدیک به زمان او باشد. آنچه مسلم است مجسمه شاپور در سال ۱۲۲۶ ق و همزمان با سلطنت محمدشاه قاجار یعنی حدود ۸۵ سال قبل از بازدید فرصت شیرازی سرنگون توصیف شده است. (گزارش سرگرد استون) در گزارش استون و دیگر متون قاجاری از وضعیت مجسمه، بخش‌هایی از مجسمه مدفون در زیر خاک توصیف شده که بیانگر گذشت زمان قابل توجهی از سرنگونی آن است.

شماره	نام پژوهشگر	فرضیه مطرح شده	ملاحظات	برگرفته از
		که مجسمه سرنگون شده و بر زمین افتاده است.		دوم، ص ۴۸۰.
۳	آندره گدار	- ساکنان مسلمان آن ناحیه مجسمه را سرنگون کرده‌اند. - با توجه به وزن زیاد، مجسمه بر اثر زلزله‌ای ضعیف سرنگون می‌شود. - علت سقوط، باریکی بی‌اندازهٔ مچ پای مجسمه توسط هنرمند سنگ‌تراش بوده است.	گدار فرضیهٔ سرنگونی مجسمه توسط فاتحان مسلمان را قبول نداشته و آن را رد می‌کند. (البته برای رد این فرضیه دلیلی مطرح نمی‌کند)	گدار، هنر ایران، ص ۲۷۳.
۴	رومن گیرشمن	- وزن چندین تنی مجسمه بر مچ پا فشار آورده و آن را شکسته و یک زمین‌لرزه سبب سقوط مجسمه شده است. - این پیکره نقطهٔ اتکایی نداشته است و زلزله سبب جدایی تاج از سقف شده است.	-	گیرشمن، بیشاپور، ج اول، ص ۲۶۵. گیرشمن، هنر پارسی و ساسانی، ص ۱۶۲.

۱. ابوالحسن صدیقی (مجسمه‌ساز) در بازدید از مجسمهٔ شاپور در سال ۱۳۳۴ خ (پیش از برپا کردن مجسمه) وزن آن را حدود ۲۲ تن برآورد کرده است. (حامدی، همان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰) اما علی سامی وزن مجسمه را حدود ۳۰ تن (حدود ۹۰ خروار) محاسبه کرده است. (سامی، همان، ص ۱۵۵)

شماره	نام پژوهشگر	فرضیه مطرح شده	ملاحظات	برگرفته از
۵	سعید نفیسی	سرنگونی در نتیجه زلزله یا فشار زیادی بوده که به مدت ۱۷۰۰ سال بر پایه مجسمه وارد شده است. سرنگونی مجسمه در اوایل قرن حاضر اتفاق افتاده است.	این دیدگاه نفیسی در سال ۱۳۳۱ خ پیش از برپایی مجسمه در سال ۱۳۳۶ خ ارائه شده است.	نفیسی، تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۲۵۴.
۶	محمد کاظمی	- مجسمه به عمد توسط اعراب مسلمان سرنگون شده است. - اعراب آن را مجسمه شاپور دوم دانسته‌اند و این اقدام به کین خواهی کشتار اعراب توسط این پادشاه صورت گرفته است. - سرنگونی مجسمه با شکستن پاها و کشیدن مجسمه و دفن آن در گودالی صورت گرفته است.	سرهنگ کاظمی از اعضای هیأتی است که اقدام به برپاساختن مجسمه کرده‌اند.	کاظمی، پیکره‌ای برپا ایستاده، شاپور یکم، ص ۲۲ و ۲۳.
۷	علی سامی	- چند قرن پیش دزدان به امید یافتن گنجی در پای مجسمه گودالی به عمق چهارم‌تر حفر کرده‌اند. این گودال بنیاد مجسمه را متزلزل کرده است. - صاعقه و زلزله هم در سقوط مجسمه بی‌تأثیر نبوده است.	آنچه مسلم است با توجه به محل قرار گرفتن مجسمه در فضای درونی غار، صاعقه نمی‌توانسته تأثیری بر سرنگونی آن داشته باشد.	سامی، تمدن ساسانی، ج دوم، ص ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۸.

شماره	نام پژوهشگر	فرضیه مطرح شده	ملاحظات	برگرفته از
۸	سید محمد تقی مصطفوی	- مجسمه در قرون گذشته بر اثر سنگینی زیاد وازگون شده است. - شکستگی قسمت‌هایی از پا و دست به تدریج اتفاق افتاده است.	-	مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۱۲۹.

### ۳- بررسی داده‌های متون تاریخی و جغرافیایی درباره وضعیت مجسمه شاپور یکم در دوره اسلامی:

در بررسی متون برجای مانده از دوره اسلامی و یافتن توصیفات در ارتباط با غار شاپور و مجسمه شاپور یکم درون آن، در ابتدا باید نکته مهمی را مد نظر قرار داد و آن تفکیک روایات مربوط به توصیف مجسمه‌ای از شاپور یکم در شهر بیشاپور<sup>۱</sup> با مجسمه بزرگ این پادشاه در غار شاپور است. به‌عنوان مثال توصیف مستوفی قزوینی در سده هشتم هجری از مجسمه‌ای به‌صورت ایستاده باید مربوط به مجسمه شاپور یکم در شهر بیشاپور باشد.<sup>۲</sup> اما برخی از پژوهشگران به اشتباه این توصیف را به مجسمه این پادشاه در غار

۱. مقاله‌ای مربوط به مجسمه شاپور یکم در شهر بیشاپور توسط نگارنده نوشته شده و در دست انتشار است.

۲. روایت مستوفی درباره مجسمه شاپور به این صورت است:

«بر ظاهر بشاور شکل مردی سیاه است به هیکل بزرگتر از مردی، بعضی گویند طلسمی است و برخی گویند مردی بوده که خدای تعالی او را سنگ گردانیده، شاهان آن ولایت او را معزّز و مکرم دارند و به زیارت او روند و درو روغن مالند.» مستوفی قزوینی، *نزهة القلوب*، ص ۱۸۴.

آنچه مسلم است این توصیف نمی‌تواند ربطی به مجسمه ۷ متری شاپور در غار شاپور داشته باشد که چندین برابر قد یک انسان معمولی است. توصیف پیکره شاپور از سنگی سیاه که مقدسی او را به شکل غلام یا برده‌ای در شهر بیشاپور دیده در کتاب احسن‌التقاسیم نیز آمده است. (مقدسی، *احسن‌التقاسیم*، ج ۲، ص ۶۶۲-۶۶۱) گیرشمن با توجه به کشف بقایای این پیکره، ارتفاع آن را حدود ۲/۵۰ متر برآورده کرده است. (*بیشاپور*، ج اول، ص ۳۳).

شاپور مرتبط دانسته‌اند و آن را قابل قیاس با توصیفات مقدسی از مجسمه شاپور در غار شاپور دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

در بررسی‌های صورت گرفته، متنی باستانی که در بردارنده توصیفی درباره وضعیت مجسمه در دوره ساسانی باشد یافت نشد. گیرشمن تنها به متنی مانوی مکشوفه از مصر اشاره می‌کند که در آن به مرگ شاپور یکم در شهر بیشاپور اشاره شده است.

*«شاپور شاه به پارس آمد/ او رسید به شهر بیشاپور/ یک بیماری  
عارض شد بر تن او/ او خود را در خطر بزرگی دید/ به معنای  
واقعی به فرجام خود رسید/ شاپور شاه مُرد و از این دنیا رفت/  
هرمز شاه برخواست و به جای او تاج بر سر نهاد.»<sup>۲</sup>*

گیرشمن این دست‌نوشته را سندی می‌داند مبنی بر اینکه شاپور یکم در شهری مرده است که غارشاپور و مجسمه بزرگ درون آن به‌عنوان آرامگاهش ساخته شده بود.<sup>۳</sup> اما با جستجو در منابع اسلامی شاهد گزارشی از بازدید یکی از پادشاهان اواخر دوره ساسانی از مجسمه شاپور در غار شاپور هستیم. در کتاب «عجایب‌الدنیا» اثر ابن‌محدث تبریزی که در نیمه اول قرن هفتم هجری نوشته شده توصیفی در ارتباط با بازدید خسرو پرویز (سال حک: ۶۲۸-۵۹۰ م) از مجسمه شاپور ارائه شده است. در نخستین توصیف آمده است:

*«به حد پارس شهری است آن را بشاپور خوانند و شاپور فرموده*

---

۱. لسترینج، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ص ۲۸۴؛ هرمان، *تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان*، ص ۱۳-۱۲.

قابل ذکر است بقایایی مجسمه‌ای که درون شهر بیشاپور قرار داشته، بعدها در کاوش‌های باستان‌شناسی رومن گیرشمن در سال ۱۹۳۶ م. کشف شد. گیرشمن، همان، ص ۳۳؛ شپرد، *هنر ساسانی*، ج ۳، قسمت ۲، ص ۶۰۸.

۲. گیرشمن، همان، ص ۲۳ و ۲۶۰.

۳. همان، ص ۲۶۱. بر خلاف نظر گیرشمن، ترومپلمن مکان گور شاپور یکم را در نقش رستم مرودشت می‌داند. شیپمان، *مبانی تاریخ ساسانیان*، ص ۱۳۴، یادداشت ۰۴. برخی از متون اسلامی مکان مرگ شاپور یکم را شهر استخر می‌دانند. به عنوان مثال: *مجمل‌التواریخ و القصص*، ص ۶۳.

است تا صورت او آنجا از سنگ تراشیده‌اند و آن صورت چنان فرموده است ساختن که هر که به دیدن او رود پیاده رود، [و اگر سواره باشد چون به نزدیکی صورت رسد]<sup>۱</sup> چاره نبود که پیاده نشود و اگر همه پادشاهان بود و اگر گدا.<sup>۲</sup>

در ادامه ابن‌محدث تبریزی در روایتی دیگر می‌نویسد:

«خسرو پرویز برخاست و به دیدن صورت شاپور رفت. به هیچ حال سواره نتوانست رفتن و آن را عجب آمد که به چه طلسم و حکمت تمام ساخته‌اند و صورت شاپور ایستاده کرده‌اند. فنا خسرو<sup>۳</sup> پیاده شد و دو تا چنان که کسی را خدمت کنند. چون او را بدید از سنگ تراشیده، عظیم لطیف و به دو پای ایستاده عجب آمدش و نیز خشمش آمد. وزیر را گفت: نیکو جلیتی ساخته‌اند تا مهتر و کهنتر پیش او پیاده شوند و دو تا. وزیر گفت: زندگانی پادشاه دراز باد. بفرمای تا کرسی بیاورند و تو آنجا بنشین تا شاپور به پیش تو بر پای ایستاده بود و مرتبت ترا باشد. فنا خسرو را بغایت خوش آمد. کرسی بیاورند و بر آنجا بنشست و بعد از آن بازگشت و تسلی او به حاصل آمد»<sup>۴</sup>

آنچه مسلم است این روایت مربوط به بازدید خسرو پرویز از مجسمه شاپور یکم در غار شاپور است و این گزارش نمی‌تواند مربوط به مجسمه شاپور در شهر بیشاپور باشد. چرا که ابن‌محدث تبریزی در روایتی دیگر توصیفی مفصل از مجسمه‌ای که در شهر بیشاپور

۱. جمله بعد از «پیاده رود» که در [ ] آمده است در نسخه‌ای دیگر آمده است. (ابن‌محدث تبریزی، عجایب‌الدنیا،

ص ۱۵۰، بند ۴۲۹، یادداشت ۱۹)

۲. همان، ص ۱۵۰، بند ۴۲۹.

۳. فنا خسرو در نسخه ب به صورت «الحاصل خسرو» آمده است. (همان: ص ۱۵۱، یادداشت ۴)

۴. همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱، بند ۴۳۱.

قرار داشته ارائه کرده است.<sup>۱</sup> ابن‌محدث تبریزی اطلاعات کتاب خود را از آثاری قدیمی‌تر مانند عجایب‌البلدان ابوالمؤید بلخی و کتاب عجایب‌المخلوقات طوسی گرفته است. به طور کلی کتاب ابن‌محدث تبریزی را منسوب به ابوالمؤید بلخی (تألیف قرن ۴ ق) می‌دانند. در صورت درستی این انتساب روایت بازدید خسرو پرویز از مجسمه شاپور می‌تواند در اصل روایتی رایج در قرن چهار هجری باشد که با واسطه در این متن قرن هفتمی آمده است. اما در بررسی‌های دقیق‌تر انتساب این اثر به قرن هفتم هجری قطعی‌تر به نظر می‌رسد. اما کتاب عجایب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات اثر محمد بن محمود همدانی طوسی از آثاری است که در نیمه دوم قرن ششم هجری تألیف شده است. در این کتاب روایتی شبیه به روایت مذکور در کتاب ابن‌محدث تبریزی بیان نشده است.<sup>۲</sup>

برای یافتن روایاتی دیگر درباره مجسمه شاپور در دوره اسلامی، باید متون تاریخی، جغرافیایی و سفرنامه‌های قرن چهارم هجری به بعد مورد بررسی قرار گیرد. با توجه به اینکه از قرون اول و دوم هجری متنی یافت نشده است این بررسی می‌تواند از متون جغرافیایی قرن سوم هجری مانند مسالک و ممالک ابن‌خردادبه و البلدان یعقوبی<sup>۳</sup> آغاز شود. اما این دو اثر مهم قرن سوم هجری فاقد اطلاعاتی درباره موضوع مورد بحث هستند.

۱. همان، ص ۱۵۱، بند ۴۳۲.

۲. در کتاب طوسی روایتی وجود دارد در مورد شیری که در شهر طبریه در مغرب به روزگار شاپور پدید می‌آید. بنا به روایت این شیر زبان‌هایی به زندگی مردم وارد می‌کرد. شاپور دستور داد پیکره‌اش را بر در غار با سلاح بتراشند. بعد از آن که شیر به پیکره عادت کرد، شاپور آن صورت را بینداخت و خود به جای آن ایستاد و شیر را هلاک کرد. (محمد بن محمود طوسی، *عجایب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات*، تصحیح منوچهر ستوده، ص ۲۴۹؛ محمد ابن محمود همدانی، *عجایب‌نامه*، تصحیح جعفر مدرس صادقی، ص ۴۶۱) شاید این داستان و تأکید بر پیکره شاپور در غاری، ریشه در شهرت مجسمه شاپور در غار شاپور کازرون داشته است. قابل ذکر است علاوه بر طبریه مغرب، ابوالفداء مکانی به نام «طبریان» را دهی در کوره ارجان نیز می‌داند. (ابوالفداء، *تقویم‌البلدان*، ص ۳۶۹)

۳. در کتاب البلدان یعقوبی بخش مربوط به فارس مفقود شده است.



کهن‌ترین اثری که در ارتباط با شهر بیشاپور و آثار تاریخی آن اطلاعاتی دارد کتاب ممالک و مسالک اصطخری (تألیف ۳۳۰ ق) است. اصطخری گزارش مستقیمی از مجسمه شاپور در غار شاپور ندارد اما روایتی را ذکر کرده که در رد یکی از فرضیه‌های رایج در مورد سرنگونی مجسمه شاپور توسط فاتحان مسلمان<sup>۱</sup> می‌تواند کاربرد داشته باشد. به طور کلی با بررسی متون متعدد اسلامی تاریخ فتح کوره بیشاپور در بازه زمانی سال‌های ۲۴ تا ۳۰ ق اعلام شده است.<sup>۲</sup>

اصطخری در کتاب خود آورده است در ناحیه سابور صورت پادشاهان پیشین را بر کوهی کنده‌اند و گروهی مراقبت از نقوش را بر عهده دارند.<sup>۳</sup> جیهانی دیگر مورخ سده چهار هجری نیز اشاره کرده این لوح‌ها [نقوش برجسته] در دست مردمانی از ارجان است.<sup>۴</sup> شواتس به استناد روایت اصطخری بیان داشته مردانی که وظیفه محافظت از نقوش را بر عهده داشته‌اند مردمانی از «حصن الجص»<sup>۵</sup> ارجان بوده‌اند.<sup>۶</sup> با دقت در این گزارش می‌توان نتیجه گرفت در سده ۴ هجری گروهی از مردمان ارجان وظیفه محافظت از نقوش و آثار تاریخی بیشاپور را بر عهده داشته‌اند. این دلیل در کنار گزارش‌های متعددی که در ادامه ارائه خواهد شد نشان می‌دهد مجسمه شاپور تا چندین قرن بعد از فتوحات اسلامی پابرجا بوده است. این روایات اثبات می‌کند فرضیه سرنگونی مجسمه توسط فاتحان مسلمان از همان ابتدا باید کنار گذاشته شود.<sup>۷</sup>

۱. در برخی از پژوهش‌ها سقوط مجسمه شاپور مربوط به پس از سقوط ساسانیان و در دوران فتوحات اسلامی عنوان شده است. (به عنوان مثال: کاظمی، پیکره‌ای بر پا ایستاده شاپور یکم، ص ۳۸؛ شعبانی، «غار شاپور»، ص ۲۸)

۲. دریایی، سقوط ساسانیان، ص ۷۶.

۳. اصطخری، ممالک و مسالک، ص ۱۴۱.

۴. جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۲۴.

۵. حصن الجص = قلعه گچی

۶. شواتس، جغرافیای تاریخی فارس، ص ۷۱؛ حسنی، نقش برجسته‌های نویافته ساسانی، ص ۹۷.

۷. گزارش کوتاهی درباره ساقط کردن مجسمه شاپور توسط فاتحان مسلمان (بدون نام نویسنده) در بخش «امروز در تاریخ» روزنامه اطلاعات منتشر شده است. در این گزارش تاریخ سرنگونی مجسمه ۲۵ آگوست سال ۶۴۳ م به فرمان نصر بن سیرا عنوان شده است. در این روایت فاقد مستندات تاریخی، حکمران عرب از دریافت

با تفکیک متون مختلف تاریخی، جغرافیایی و سفرنامه‌های اسلامی بر مبنای تاریخ نگارش اثر و زمان تقریبی گزارش و بررسی توصیفات و مستندات ارائه شده در این متون می‌توان مشخص کرد مجسمه شاپور تا چه تاریخی پابرجا بوده و زمان تقریبی سرنگونی مجسمه را نیز مشخص کرد. نخستین متنی که توصیف کاملی از وضعیت مجسمه در نیمه دوم قرن چهارم هجری ارائه می‌دهد سفرنامه مقدسی است. مقدسی پس از توصیف مجسمه‌ای در شهر بیشاپور به معرفی مجسمه شاپور یکم در غار شاپور می‌پردازد:

«در یک فرسنگی نوبندگان<sup>۱</sup> تندیس شاپور دم در غاری هست که  
تاج بر سر دارد و زیر او سه برگ سبز هست. درازای ساق پای او  
سیزده وجب است سر تا پای او یازده ذراع است. پشت او  
مردابی است که نه بالا می‌آید و نه فرو می‌رود و در آنجا باد  
سخت می‌وزد.»<sup>۲</sup>

مقدسی ارتفاع مجسمه شاپور را با مقیاس ذراع سنجیده است. قابل ذکر است واحد «گز» نامی ایرانی برای ذراع بوده است. ذراع در عصر عباسی برابر با ۵۴/۰۴ سانتی‌متر

---

پول اهدایی زرتشتیان محلی برای بازگرداندن مجسمه به حالت اولیه آن خودداری می‌کند (مجسمه شاپور یکم در تنگ چوگان. پنج‌شنبه سوم شهریور ۱۳۹۰: ص ۸) آنچه مسلم است نصرین سیار نقشی در فتوحات فارس و شهر بیشاپور نداشته است. او حاکم خراسان در پایان دوره امویان است. این روایت ساختگی مورد استناد ویکی‌پدیای فارسی نیز قرار گرفته است.

۱. مقدسی این غار را به اشتباه در فاصله یک فرسنگی (۶ کیلومتری) شهر نوبندگان می‌داند. اما آنچه مسلم است در متن به جای نام نوبندگان نام بیشاپور باید قرار گیرد. (برای تذکر این اشتباه مقدسی بنگرید به: گیرشمن، همان، ج ۱، ص ۳۴).

۲. مقدسی، احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم، ج ۲، ص ۶۶۲.

بوده است.<sup>۱</sup> بنابراین در محاسبه مقدسی در قرن ۴ هجری ارتفاع مجسمه در حدود ۶ متر برآورده شده که با ارتفاع شش متری مجسمه در برآوردهای علی سامی برابر است.<sup>۲</sup> گزارش بعدی درباره وضعیت مجسمه شاپور با بیش از سه سده تأخیر در یکی از آثار سده ۷ ق ارائه شده است.<sup>۳</sup> این گزارش در کتاب «المعجم فی آثار ملوک عجم» اثر «فضل الله حسینی قزوینی» آمده است. به استناد این کتاب (تألیف ۶۸۴ ق)<sup>۴</sup> مشخص

۱. هینس، *اوزان و مقیاس‌ها در فرهنگ اسلامی*، ص ۸۹.

۲. سامی، *تمدن ساسانی*، ج ۲، ص ۱۵۵. گیرشمن ارتفاع مجسمه شاپور را ۷ متر برآورده کرده است. (بیشاپور، ج اول: ص ۳۴ و ۲۵۹) اما هرمان ارتفاع مجسمه را ۸ متر ثبت کرده است. (تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان، ص ۱۰۹).

۳. گیرشمن در یادداشتی اشاره می‌کند که اطلاعات این متن تاریخی توسط محمد معین از دانشگاه تهران در اختیار او قرار گرفته است. اما در گزارش گیرشمن ابهامی وجود دارد. او در ابتدا می‌نویسد آخرین توصیف از بیشاپور و اشاره به ویرانی آن توسط ابوسعید شبانکاره در کتاب *فارسانامه* حاج میرزا حسن شیرازی آمده است. او این کتاب را مربوط به قرن ۱۳ ق می‌داند. (برای این روایت بنگرید به: *فارسانامه ناصری*، ج ۲ ص ۱۴۳۲). سپس در ادامه یکی از هم‌عصران حاج میرزا حسن شیرازی را فضل‌الله حسینی قزوینی می‌داند. (Ghirshman, Bichâpour, Vol1, p 19)

نویسنده مورد اشاره گیرشمن حاج میرزا حسن حسینی فسایی شیرازی مؤلف کتاب *فارسانامه ناصری* است. اما آنچه مسلم است مؤلف *فارسانامه ناصری* (قرن ۱۳ ق) با فضل‌الله حسینی قزوینی نویسنده کتاب *المعجم فی آثار ملوک عجم* (قرن ۷ ق) هم‌دوره نبوده است. به نظر می‌رسد گیرشمن نقل قول مربوط به ویرانی بیشاپور توسط ابوسعید / ابوسعید شبانکاره را که در اصل در کتاب *فارسانامه ابن بلخی* آمده (ابن بلخی، ۱۳۷۴، ص ۳۴۳) به اشتباه مربوط به کتاب *فارسانامه [ناصری]* حسینی شیرازی دانسته است. هر چند کتاب ابن بلخی (تألیف ۵۱۰ ق) با کتاب قرن هفتمی فضل‌الله حسینی قزوینی هم‌دوره نیست. قابل ذکر است در ترجمه فارسی کتاب بیشاپور، نام فضل‌الله حسینی (Hasaini) حسینی ترجمه شده است. (گیرشمن، *بیشاپور*، ج اول، ص ۳۵)

۴. فضل‌الله حسینی قزوینی، نویسنده قرن ۷ و ۸ هجری (۷۴۰-۶۶۰ ق) است. در پیشگفتار کتاب از توفیق سبحانی تاریخ تألیف این اثر ۶۸۴ ق بیان شده است. (پیشگفتار کتاب *المعجم فی آثار ملوک العجم*، شش) این کتاب برای نصرت‌الدین احمد از اتابکان لرستان نوشته شده است. این اتابک در فاصله سال‌های (۶۹۵-۷۳۰ ق) حکومت کرده است. به احتمال زیاد این کتاب چند سالی قبل از قدرت‌گیری اتابک نصرت‌الدین احمد تألیف شده و در سال ۶۹۵ ق به بعد به نام او منتشر شده است. این حکمران حامی علماء و دانشمندان زیادی بوده و سه اثر معروف به نام او تألیف شده است. (اقبال آشتیانی، *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*، ص ۴۴۷ و ۵۲۱) گروسی این اثر را متعلق به قرن ۸ هجری معرفی کرده است. (گروسی، *پیکره شاپور یکم*، ۱۳۸۸، ص ۲۳). برای اطلاعات بیشتر درباره این اثر بنگرید به: (صفا، *تاریخ ادبیات ایران*، ج دوم، ص ۲۱۹؛ بیات، *سناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران*، ص ۱۸۰).

می‌شود مجسمه شاپور سه قرن پس از گزارش قرن چهارمی مقدسی در قرن ۷ ق هنوز پابرجا بوده است.

«اکنون در شععی که بر صوب قریه بيشاپور است غاری است مهيب و صورت شاپور از سنگ تراشیده‌اند و به شکل ستونی در میان (میانه) غار ایستاده و از طرفی دیگر همچنين شععی هست و صورت‌ها بر آن نگاشته‌اند و تمثال‌ها انگيخته ...»<sup>۱</sup>

گزارش بعدی از برپا بودن مجسمه شاپور یک سال بعد از گزارش حسینی قزوینی در کتاب قاضی ناصرالدین بیضاوی آمده است. (سال تألیف ۶۸۵ ق) با توجه به اینکه این نویسنده اصالتاً اهل استان فارس و زاده شهر بیضاء بوده گزارش او را می‌توان گزارشی معتبر برگرفته از اطلاعات محلی در نظر گرفت.

«در شععی که در جنوب آن [بیشاپور] است غاری هست صورت شاپور از سنگ تراشیده چنانکه به شکل ستونی در میان آن غار ایستاده است ...»<sup>۲</sup>

گزارش حمدالله مستوفی قزوینی در سال ۷۴۰ ق چنانکه پیش‌تر اشاره شد مربوط به مجسمه شاپور درون شهر بیشاپور است و ارتباطی با مجسمه شاپور در غار شاپور ندارد.<sup>۳</sup> اما به استناد گزارش دیگری که پنج سال پس از گزارش حمدالله مستوفی نوشته شده از وضعیت مجسمه در سده ۸ ق آگاه می‌شویم. زرکوب شیرازی در کتاب شیرازنامه گزارشی از وضعیت مجسمه در سال ۷۴۵ ق ارائه می‌کند.

«گویند در کوهستان بيشاپور شکفتی عظیم هست و بر سنگی که بر آن غار است صورت شاپور بن اردشیر تراشیده‌اند. قامت او ده

۱. حسینی قزوینی، المعجم فی آثار ملوک العجم، ص ۲۶۷.

۲. بیضاوی، نظام التواریخ، ص ۳۹.

۳. مستوفی قزوینی، نزهة القلوب، ص ۱۸۴.

گزارش و در آن شکفت گردابی عظیم هست...»<sup>۲</sup>

روایت زرکوب شیرازی آخرین گزارش موجود درباره وضعیت مجسمه شاپور در سده ۸ ق است.

#### ۴- وضعیت مجسمه شاپور از صفویه تا آغاز قاجار:

در فاصله سال‌های ۷۴۵ ق (گزارش زرکوب شیرازی) تا برآمدن صفویان در آغاز سده ۱۰ ق اطلاعات چندانی درباره مجسمه شاپور در دست نیست. به استناد متون متعدد تاریخی از سفر شاه اسماعیل اول به فارس در سال ۹۱۵ ق آگاه می‌شویم.<sup>۳</sup> این سفر شاه صفوی منجر به انجام اقداماتی در کازرون شد. در کتاب جهانگشای خاقان از منابع عصر صفویه اشاره به تخریب بقاع و مزار صوفیان در کازرون به فرمان شاه اسماعیل شده است.<sup>۴</sup> به موجب این فرمان خانقاه و آرامگاه شیخ ابواسحاق کازرونی صوفی نامدار (در گذشته سال ۴۲۶ ق) تخریب شد. اینکه دامنه این تخریب‌ها شامل آثار باستانی مانند مجسمه شاپور نیز شده است یا نه مشخص نیست. به نظر می‌رسد این اقدامات بیشتر بر مبنای گرایش‌های مذهبی صورت گرفته و احتمال کمی وجود دارد که این تخریب‌ها شامل آثار تاریخی نیز شده باشد. آنچه این فرضیه را تقویت می‌کند وجود گزارش مهمی از دوره شاه طهماسب اول، جانشین شاه اسماعیل اول در سده ۱۰ ق است. این متن تاریخی آخرین گزارش از وضعیت مجسمه شاپور در ابتدای دوره صفویه را ارائه کرده است. در کتاب لب‌التواریخ اثر یحیی بن عبدالطیف قزوینی که در دوره سلطنت شاه طهماسب صفوی (سال حک: ۹۸۴-۹۳۰ ق) و در فاصله سال‌های ۹۴۴ تا ۹۵۷ ق نوشته شده، آمده است:

۱. زرکوب شیرازی ارتفاع مجسمه را با مقیاس گز سنجیده است. همان‌طور که در همسانی مقیاس ذراع/ ذرع مذکور در روایت مقدسی با مقیاس گز ایرانی بیان شد ارتفاع مجسمه در روایت زرکوب به ارتفاع واقعی مجسمه نزدیک است.

۲. زرکوب شیرازی، *شیرازنامه*، ص ۵۴.

۳. جنابدی، *روضه‌الصفویه*، ص ۲۱۹؛ امینی هروی، *فتوحات شاه*، ص ۳۱۱.

۴. *جهانگشای خاقان*، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

«در شععی که از صوب آن شهر [بیشاپور] است غاری هست و صورت شاپور از سنگ تراشیده به شکل ستونی در میان غار ایستاده و بر سر شعب صورتی چند کرده‌اند.»<sup>۱</sup>

در مورد این روایت باید نکته‌ای را مدنظر قرار داد. یکی از منابع مورد استناد عبدالطیف قزوینی برای تألیف کتاب *لب التواریخ*، کتاب *نظام التواریخ*، قاضی بیضاوی است. بنابراین امکان دارد روایت پابرجا بودن مجسمه در دوره صفوی برگرفته از این اثر قرن هفتمی باشد. اگرچه در کتاب *لب التواریخ* و در گزارش وضعیت مجسمه شاپور، اشاره‌ای به منبع این روایت نشده است. حتی در صورتی که حدس استناد نویسنده *لب التواریخ* به کتاب بیضاوی درست باشد باز به نظر می‌رسد گزارش این کتاب مبنی بر پابرجا بودن مجسمه، در دوره صفویه قابل استناد باشد. احتمال دارد نویسنده دوره صفویه به دلیل مورد تأیید بودن خبری قدیمی‌تر مبنی بر پابرجا بودن مجسمه آن را در کتابش نقل کرده باشد. بنابراین پابرجا بودن مجسمه شاپور در این روایت را می‌توان گزارشی مستند از ابتدای دوره صفویه دانست.

پس از گزارش عبدالطیف قزوینی مربوط به ابتدای دوره صفویه دیگر اطلاعی از وضعیت مجسمه شاپور در غار شاپور تا ابتدای دوره قاجار در دست نیست. در سال ۱۸۱۱ م/ ۱۲۲۶ ق سرگرد استون<sup>۳</sup> موفق به یافتن غار شاپور و مشاهده مجسمه در حالت سرنگون شده

---

۱. قزوینی، *لب التواریخ*، ص ۶۵.

۲. با اینکه هرمان در کتابش به درستی سال کشف مجسمه شاپور توسط سرگرد استون را سال ۱۸۱۱ م می‌داند (هرمان، *تجدید حیات هنر ...*، ص ۱۲ و ۱۳) اما در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد در اواخر قرن ۱۹ میلادی سرانجام پیکره به زیر آمد. (همان، ص ۱۱۶) آنچه مسلم است وضعیت پیکره در گزارش استون مربوط به ابتدای قرن ۱۹ است و نه اواخر قرن ۱۹ میلادی.

۳. سرگرد استون، ویلیام اوزلی، رابرت گردون و جیمز موریه از همراهان سرگور اوزلی طراح عهدنامه گلستان و اولین سفیر انگلیس در دربار قاجار در دوره فتحعلی‌شاه بودند. این گروه برای بررسی آثار تاریخی به اطراف شیراز گسیل شدند. (زندفرد، *سرگور/اوزلی*، ص ۱۲۸) پیش از استون، موریه در سفر اول و دوم خود (۱۸۰۹ م سال سفر اول) سعی کرده بود غار شاپور را کشف کند اما موفق نشد. برخی از همراهان او غاری را یافتند که خالی بود. این اکتشاف چند هفته بعد توسط استون صورت گرفت. (کرزن، *ایران و قضیه ایران*، ص ۲۵۷)

می‌شود، گزارش این کشف توسط سرویلیام اوزلی منتشر می‌شود.<sup>۱</sup> قابل ذکر است در آثار چندین پژوهشگر ایرانی که پس از استون موفق به بازدید از مجسمه شاپور شده‌اند سرنگون بودن مجسمه تأیید شده است. با توجه به مدفون بودن بخش‌هایی از مجسمه در زیر خاک در این گزارش‌های قاجاری می‌توان حدس زد مدت زمان قابل توجهی از سرنگونی مجسمه می‌گذشته است (بنگرید به جدول شماره ۳) آنچه مسلم است در فاصله آخرین گزارش از برپا بودن مجسمه شاپور در آغاز عهد صفوی (سال‌های ۹۴۴ تا ۹۵۷ ق) تا اولین گزارش از سقوط مجسمه در سال ۱۸۱۱م/۱۲۲۶ ق یعنی در بازه زمانی بیش از دو سده و نیم مجسمه سرنگون شده است. در این بازه زمانی باید دو عامل مؤثر در سرنگونی مجسمه مورد بررسی قرار گیرد. نخست عامل انسانی و دیگر عوامل طبیعی مانند زمین‌لرزه.

جدول شماره ۲: روایات متون اسلامی درباره شهر بیشاپور و مجسمه شاپور یکم در غار شاپور

ردیف	نام نویسنده	نام اثر	سال / قرن / تألیف	توضیحات	برگرفته از
۱	ابن خردادبه	المسالک و الممالک	قرن ۳ هجری	معرفی شهرها و روستاهای ناحیه شاپور	ص ۳۶
۲	ابن فقیه همدانی	مختصر البلدان	قرن ۳ هجری (۲۹۰ ق)	معرفی شهرهای کوره شاپور	ص ۱۵
۳	اصطخری	مسالک و ممالک	قرن ۴ هجری (۳۳۰ ق)	نقوش ناحیه بیشاپور توسط قومی محافظت می‌شوند.	ص ۱۴۱
۴	جیهانی	اشکال العالم	قرن ۴ هجری	نقوش ناحیه بیشاپور توسط قومی از مردم ارجان محافظت می‌شود.	ص ۱۲۴
۵	ابن حوقل	سفرنامه ابن حوقل	قرن ۴ هجری	در روستایی به نام غُندجان <sup>۱</sup> از ولایت شاپور چاهی است	ص ۶۴

۱. در صورت الارض این نام به صورت هندوجان آمده است. این نام باید غُندجان باشد. ابن بلخی نوشته است غندجان را به پارسی «دشت باری» می‌نامد. (ابن بلخی، *فارسنامه*، ۱۳۶۳، ص ۱۴۳)



ردیف	نام نویسنده	نام اثر	سال / قرن / تألیف	توضیحات	برگرفته از
		(صوره الارض)		میان دو کوه که از آن دود بیرون می آید و هنگام روز مقدار فراوان متصاعد می گردد - اطلاعات متنوعی درباره بیشاپور دارد.	
۶	نویسنده ناشناس	حدود العالم	قرن ۴ هجری (۳۷۲ ق)	در ناحیه شاپور کوهی است که از آن دود برمی خیزد - صورت پادشاهان بر کوه کنده اند.	ص ۳۷۸
۷	مقدسی	احسن التقاسیم	قرن ۴ هجری (۳۷۵ ق)	توصیف مجسمه شاپور به صورت ایستاده در غار - توصیف شهر بیشاپور و مجسمه های درون شهر	ج ۲، ص ۶۶۲
				توصیف شهر، وضعیت آب و هوا، اشاره به	فارسنامه، ۱۳۷۴، ص ۳۴۳
۸	ابن بلخی	فارسنامه	قرن ۶ هجری (۵۱۰ ق)	ویرانی شهر در حمله ابوسعید شبانکاره بازسازی شهر و دارا بودن جامع و منبر.	فارسنامه، ۱۳۶۳، ص ۱۴۱ و ۱۴۲

ردیف	نام نویسنده	نام اثر	سال / قرن / تألیف	توضیحات	برگرفته از
۹	ادریسی	نزهةالمشتاق	قرن ۶ هجری	توصیف شهر و توابع آن - معرفی بانی شهر	ص ۵۶-۵۹
۱۰	محمدبن نجیب بکران	جهان نامه	ابتدای قرن ۷ هجری (۶۰۵ ق)	در کوهی در نزدیکی بیشاپور صورت پادشاهان را بر سنگ تراشیده‌اند	ص ۸۳
۱۱	ابن‌محدث تبریزی	عجایب الدنيا	نیمه اول قرن ۷ هجری	شرح بازدید خسروپرویز از مجسمه شاپور در غار شاپور، توصیف مجسمه‌ای درون شهر بیشاپور	ص ۱۵۰ و ۱۵۱
۱۲	حسینی قزوینی	المعجم فی آثار ملوک عجم	قرن ۷ هجری (۶۸۴ ق)	توصیف مجسمه شاپور در غار شاپور به صورت ایستاده	ص ۲۶۷
۱۳	قاضی ناصرالدین بیضاوی	نظام التواریخ	قرن ۷ هجری (۶۸۵ ق)	توصیف مجسمه شاپور در غار شاپور به صورت ایستاده	ص ۳۹

ردیف	نام نویسنده	نام اثر	سال / قرن / تألیف	توضیحات	برگرفته از
۱۴	زکریا بن محمد قزوینی	آثار البلاد و اخبار العباد	قرن ۷ هجری (فوت ۶۸۲ ق)	معرفی درختان و میوه‌های شهر بیشاپور. روایتی درباره یکی از صوفیان شهر - فاقد اطلاعات درباره آثار تاریخی شهر - توضیحات درباره درختان برگرفته از کتاب مقدسی است.	ج ۱: ص ۲۵۸
۱۵	انصاری دمشقی	نزهة الدهر فی عجایب البرّ و البحر	قرن ۸ هجری	معرفی شهرهای ناحیه سابور	ص ۳۰۲
۱۶	ابوالفداء	تقویم البلدان	قرن ۸ هجری (۷۲۱ ق)	توصیف کازرون به نقل از کتاب ابن حوقل و العزیزی	ص ۳۷۲ و ۳۷۳
۱۷	حمدالله مستوفی قزوینی	نزهة القلوب	قرن ۸ هجری (۷۴۰ ق)	توصیف مجسمه شاپور درون شهر بیشاپور	ص ۱۸۴

ردیف	نام نویسنده	نام اثر	سال / قرن / تألیف	توضیحات	برگرفته از
۱۸	زرکوب شیرازی	شیرازنامه	قرن ۸ هجری (۷۴۵ ق)	توصیف مجسمه شاپور در غار شاپور به صورت ایستاده	ص ۵۴
۱۹	حافظ ابرو	جغرافیای حافظ ابرو	ابتدای قرن ۹ هجری	شهر بیشاپور بر اثر لشکرکشی‌های متعدد ویران شده است	ج ۲: ص ۱۳۰
۲۰	قلقشندی	صبح الاعشی فی صناعة الانشاء	قرن ۹ هجری	توصیفی مختصر از کازرون به نقل از ابن حوقل و کتاب القانون	ص ۶۰
۲۱	یحیی بن عبداللطیف قزوینی	لُب التواریخ	قرن ۱۰ هجری (۹۴۴ تا ۹۵۷ ق)	توصیف مجسمه شاپور در غار شاپور به صورت ایستاده	ص ۶۵
۲۲	حسینی منشی	ریاض الفردوس خانی	قرن ۱۱ هجری	توصیف مجسمه‌ای در شهر بیشاپور به نقل از متون قدیمی‌تر - فاقد	ص ۳۰

ردیف	نام نویسنده	نام اثر	سال / قرن / تألیف	توضیحات	برگرفته از
				اطلاعات دربارهٔ مجسمه شاپور در غار	
۲۳	مستوفی بافقی	مختصر مفید	قرن ۱۱ هجری	توصیف مجسمه‌ای در شهر بیشاپور به نقل از متون قدیمی‌تر - فاقد اطلاعات درباره مجسمه شاپور در غار	ص ۳۱۲
۲۴	سرگرد استون	گزارش توسط سر ویلیام اوزلی	۱۸۱۱ / م ۱۲۲۶ ق	مجسمه شاپور در غار شاپور سرنگون شده است.	هرمان، همان، همان، ص ۱۱۶

جدول شماره ۳: گزارش‌های متون قاجاری درباره وضعیت مجسمه شاپور یکم در غار شاپور پس از سرنگونی آن

ردیف	نام پژوهشگر	وضعیت مجسمه	سال بازدید	برگرفته از:
۱	سرگرد استون	مجسمه سرنگون شده است	۱۲۲۶ ق ۱۸۱۱ م	کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۲: ص ۲۵۷
۲	حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی	مجسمه شاپور در کوه بدون اشاره به سرنگونی آن - انتساب مجسمه به شاپور ذوالاکتاف	۱۲۳۹ ق ۱۸۲۳ م	شیروانی، بستان السیاحه، ۱۳۸۹: ج ۲، ص ۱۴۱۴ شیروانی، بستان السیاحه (سیاحت‌نامه) ۱۳۷۱: ص ۳۱۷.
۳	نویسنده ناشناس	مجسمه بر زمین افتاده و نصف آن زیرخاک است	۱۲۵۶ ق ۱۸۴۰ م	دو سفرنامه از جنوب ایران، ص ۵۹
۴	اوژن فلاندن	مجسمه بر زمین افتاده، دست و پای آن شکسته است. سر مجسمه زیر خاک پنهان است.	۱۲۵۷ ق ۱۸۴۱ م	فلاندن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ص ۳۵۵
۵	چریکف	مجسمه افتاده است	۱۲۶۷ ق ۱۸۵۰ م	چریکف، سیاحت‌نامه مسیو چریکف، ص ۳۰
۶	ملا اسکندر فرزند ملا گشتاسب	اشاره به مجسمه شاپور به صورت ایستاده در غار شاپور	۱۲۶۹ ق ۱۸۵۲ م	ملا اسکندر، محقق تاریخ، ص ۴۸

ردیف	نام پژوهشگر	وضعیت مجسمه	سال بازدید	برگرفته از:
۷	حسینی خورموجی (حقایق نگار)	در شعب شمالی شهر غاری است که صورت شاپور از سنگ تراشیده‌اند.	۱۲۷۶ ق ۱۸۵۹ م	خورموجی، آثار جعفری، ص ۸۹
۸	حقایق نگار خورموجی	در شعب شمالی شهر در غاری صورت شاپور را از سنگ تراشیده‌اند	۱۲۹۶ ق ۱۸۷۹ م	خورموجی، نزهت الاخبار، ۱۰۰
۹	فرصت‌الدوله شیرازی	در این سنوات دو پای مجسمه را از بالای ساق به ضرب تبر و تیشه شکسته‌اند و مجسمه سرنگون شده است	۱۳۱۱ ق ۱۸۹۳ م	فرصت شیرازی، آثار عجم، ج ۲، ص ۴۸۰
۱۰	سلامی کازرونی	در این زمان یک پای مجسمه را پی کرده‌اند به صورت خمیده افتاده است.	۱۳۲۷ ق ۱۹۰۹ م	سلامی کازرونی، آثار الرضاء، ص ۷۳

## ۵- عوامل انسانی مؤثر در سرنگونی مجسمه شاپور یکم از دوره صفویه تا ابتدای قاجار:

برای بررسی نقش عوامل انسانی تأثیرگذار در تخریب پیکره شاپور می‌توان روایتی که توسط شاردن در عصر صفویه بیان شده را مدنظر قرار داد. جورجینا هرمان می‌نویسد:

«به نوشته شاردن<sup>۱</sup> شاه صفی جانشین شاه عباس ۶۰ نفر را به منطقه تخت جمشید اعزام کرده و دستور داده بود تندیس‌ها را

۱. در دو ترجمه فارسی سفرنامه شاردن (ترجمه‌های یغمایی و عباسی) این نقل قول یافت نشد.

خراب کنند تا از علاقه اروپائیان نسبت به بازدید از آن‌ها کاسته شود<sup>۱</sup> و روی برخی از نقش برجسته‌های دوره ساسانی آثار این تخریب عمومی به چشم می‌خورد.<sup>۲</sup>

قابل ذکر است شواهد این تخریب عمدی بر آثار تاریخی دوره هخامنشی در تخت جمشید و آثار ساسانی در نقش رجب قابل مشاهده است. نخستین سؤالی که با توجه به این روایت شاردن مطرح می‌شود این است که اجرای این فرمان شاه صفی در زمان کدام حکمران فارس صورت گرفته است؟

حاکم فارس از آغاز سال ۱۰۲۲ق و در دوره شاه عباس اول، امام قلی‌خان پسر الله‌وردی خان بود. حکومت امام قلی‌خان بر فارس تا ابتدای سلطنت شاه صفی (سال حک ۱۰۵۲-۱۰۳۸ ق) نیز ادامه داشت. این حکمران فارس در سال چهارم سلطنت شاه صفی و در اول جمادی‌الاول سال ۱۰۴۲ ق به فرمان این پادشاه به قتل رسید.<sup>۳</sup>

امبرسز و ملویل سال اجرای فرمان شاه صفی و تخریب آثار تخت جمشید را سال ۱۶۳۰ م/ ۱۰۴۰ ق می‌دانند<sup>۴</sup> بنابراین می‌توان نتیجه گرفت به احتمال زیاد اجرای فرمان شاه صفی در دوران حکومت امام قلی‌خان بر فارس صورت گرفته باشد. حکمران بعدی فارس پس از قتل امام قلی‌خان فردی به نام «میرزا معین‌الدین شیرازی» است.<sup>۵</sup> اینکه تخریب آثار تاریخی در دوره این حکمران نیز تداوم یافته است یا نه مشخص نیست.

---

۱. انجام اقداماتی از این دست در دوره شاه صفی مرسوم بوده است. در کتاب فوایدالصفویه اشاره شده در دوره شاه صفی برای ساخت نهی عمیق و انتقال آن به نجف اشرف به فرمان این پادشاه با تخریب طاق کسری سنگ‌های لازم برای ساخت این آبراهه فراهم شد. (ابوالحسن قزوینی، فواید/صفویه، ص ۵۲)

۲. هرمان، تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان، ص ۸ و ۹؛

Chardin, Les Voyages du chevalier Jean Chardin en Perse, Vol.8, p.406.

۳. غفاری فرد، فرهنگ تاریخ صفویه، ص ۹۶ و ۹۷؛ غفاری فرد، تاریخ مفصل صفویه (شاه صفی)، ص ۵۳.

۴. امبرسز و ملویل، تاریخ زمین‌لرزه‌های ایران، ص ۵۸۲.

۵. حسینی فسایی، فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۴۷۴ و ۹۷۶.



سؤال دومی که می‌توان مطرح کرد این است که آیا امکان دارد اجرای فرمان شاه صفی و دامنه تخریب آثار تخت جمشید توسط هیأت ۶۰ نفره با همکاری یکی از این دو حکمران به سایر نواحی فارس و از جمله به منطقه کازرون هم کشیده شده باشد؟ متأسفانه جستجو در منابع تاریخی برای یافتن اطلاعات بیشتری در این باره به نتیجه نرسید.<sup>۱</sup> تنها موردی که در تأیید احتمالی این خبر و تأثیر آن بر تخریب مجسمه شاپور می‌توان اشاره کرد گزارش دو متن جغرافیایی بر جای مانده از دوره صفوی (سده ۱۱ ق) است. کتاب ریاض‌الفردوس خانی و کتاب مختصر مفید هر دو در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی (سال حک: ۱۱۰۵-۱۰۷۷ ق) نوشته شده است. نویسندگان این دو کتاب علاوه بر گزارشی از وضعیت جغرافیایی عصر صفوی با استناد به آثار قدیمی‌تر، جغرافیای نواحی مختلف را مورد بررسی قرار داده‌اند. در کتاب ریاض‌الفردوس خانی توصیفی از متون قدیمی‌تر (بدون ذکر منبع) درباره مجسمه شاپور در شهر بیشاپور بیان شده است.<sup>۲</sup> روایتی مشابه در کتاب مختصر مفید به نقل از نزهةالقلوب نیز آمده است.<sup>۳</sup> نویسندگان این دو کتاب در موارد متعددی در شرح آثار تاریخی به کتاب‌های کهن‌تر رجوع کرده‌اند اما خبر مجسمه شاپور درون غار شاپور به نحو عجیبی در هر دو کتاب بیان نشده است. امکان دارد پس از آخرین گزارش پابرجا بودن مجسمه در دوره شاه طهماسب (سده ۱۰ هجری)، در دوره شاه صفی (سده ۱۱ ق) مجسمه شاپور در پی فرمان این پادشاه سرنگون شده باشد. به همین دلیل در این دو کتاب عهد صفوی به آن اشاره‌ای نشده است. هر چند این مورد در حد یک احتمال باقی می‌ماند و امکان اثبات آن با توجه به فقدان مستندات تاریخی درباره موضوع مورد بحث در متون عهد صفوی وجود ندارد.

۱. تنها کتاب مستقل درباره تحولات دوره شاه صفی، کتاب تاریخ شاه صفی، اثر ابوالمفاخر بن فضل‌الله حسینی سوانح نگار تفرشی است. این کتاب فاقد اطلاعاتی درباره موضوع مورد بحث است. همچنین در سرگذشت شاه صفی در کتاب خلاصه‌السير اثر محمد معصوم خواجگی اصفهانی نیز اطلاعی درباره این موضوع وجود ندارد. (قنادی، سرگذشت شاه صفی برگرفته از خلاصه‌السير).

۲. حسینی منشی، ریاض‌الفردوس خانی، ص ۳۰.

۳. مستوفی بافقی، مختصر مفید، ص ۳۱۲.

## ۶- عوامل طبیعی تأثیرگذار در سرنگونی مجسمه شاپور یکم:

به طور کلی عوامل طبیعی مؤثر در سرنگونی مجسمه در پژوهش‌های پیشین در دو مورد تأثیر زمین‌لرزه و صاعقه خلاصه شده است. نقش صاعقه بر سرنگونی مجسمه توسط دو نفر از پژوهشگران مطرح شده است<sup>۱</sup> اما با توجه به اینکه محل استقرار مجسمه در حدود عمق ۳۵ متری غار شاپور است<sup>۲</sup>، قاعدتاً صاعقه نمی‌توانسته تأثیری در تخریب یا سرنگونی مجسمه داشته باشد.

برای بررسی زمین‌لرزه‌هایی که در طول تاریخ می‌توانسته نقش تخریبی بر آثار تاریخی کازرون داشته باشد مشکلاتی وجود دارد. نخست اینکه گزارش مستقلی درباره وقوع زلزله در کازرون در بازه زمانی که متون تاریخی درباره وضعیت مجسمه سکوت کرده‌اند در دست نیست. اما این به معنای عدم وقوع زلزله در کازرون نیست. به سادگی امکان دارد کانون زلزله در بیشاپور یا کازرون بوده اما ثبت وقوع زلزله در شهر بزرگتری مانند شیراز صورت گرفته باشد. یا زمین‌لرزه شهرهای اطراف کازرون می‌توانسته بر این منطقه نیز تأثیر بگذارد. امبرسز و ملویل در کتاب «تاریخ زمین‌لرزه‌های ایران» با بررسی متون تاریخی و شواهد زمین‌شناسی آماری از زلزله‌هایی که در تاریخ ایران در دوره اسلامی رخ داده است را استخراج کرده‌اند.

در جدول شماره ۴ آمار این زمین‌لرزه‌ها ارائه شده است.

---

۱. کاظمی، پیکره‌ای برپا ایستاده. شاپور یکم، ص ۲۳؛ سامی، تمدن ساسانی، ج دوم، ص ۱۵۵.  
۲. فاصله محل استقرار پیکره شاپور تا دهانه ورودی غار ۳۵ متر محاسبه شده است. (وندائی، شاهان بر سنگ، ص ۳۳۱).

جدول شماره ۴- زمین لرزه‌های دوره اسلامی در ایالت فارس

ردیف	محل زمین‌لرزه	سال	وضعیت مجسمه شاپور	برگرفته از
۱	سیراف	۳۶۷ ق/ ۹۷۸ م	به استناد متون تاریخی مجسمه پایرجاست.	امبرسز و ملویل، تاریخ زمین‌لرزه‌های ایران، ص ۱۳۷
۲	سیراف	۳۹۸ ق/ ۱۰۰۸ م	مجسمه پایرجاست.	همان
۳	جهرم	۴۶۲ ق/ ۱۰۶۹ م	مجسمه پایرجاست.	همان، ص ۱۴۰
۴	ازجان	۴۷۸ ق/ ۱۰۸۵ م	مجسمه پایرجاست.	همان
۵	لار	۸۰۳ ق/ ۱۴۰۰ م	مجسمه پایرجاست.	همان، ص ۱۴۹
۶	کارزین - قیر	۸۴۴ ق/ ۱۴۴۰ م	مجسمه پایرجاست.	همان، ص ۱۵۰
۷	شیراز	۹۱۲ ق/ ۱۵۰۶ م	مجسمه پایرجاست.	همان، ص ۱۵۵؛ مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۶۴
۸	شیراز	۹۹۹ ق/ ۱۵۹۱ م	آخرین گزارش برپابودن مجسمه مربوط به سال‌های ۹۴۴ تا ۹۵۷ ق است (لب‌التواریخ: ۶۵) بنابراین وضعیت مجسمه شاپور در صورت تأثیر زلزله شیراز بر کازرون نامشخص است.	امبرسز و ملویل، همان، ص ۱۵۵ مصطفوی، همان (مصطفوی سال را ۹۹۷ ق ثبت کرده است)
۹	لار	۱۰۰۱ ق/ ۱۵۹۳ م	وضعیت مجسمه نامشخص	امبرسز و ملویل، همان، ص ۱۵۷؛ افوشته‌ای نظنزی، تقاوه آلائار فی ذکر الاخیار، ص ۵۲۹

۱۰	بندرعباس	۱۰۳۲/ق/۱۶۲۲م	وضعیت مجسمه نامشخص	امبرسز و ملویل، همان، ص ۱۵۹
۱۱	مرودشت	۱۰۳۳/ق/۱۶۲۳م	در این زلزله صدمات زیادی به تخت‌جمشید و نقش رستم وارد می‌شود. اما اینکه این زمین‌لرزه در کازرون هم احساس شده یا نه مشخص نیست. وضعیت مجسمه نامشخص	همان
۱۲	لار	۱۰۸۸/ق/۱۶۷۷م	وضعیت مجسمه نامشخص	همان، ص ۱۶۳
۱۳	قیس	۱۱۱۵/ق/۱۷۰۳م	وضعیت مجسمه نامشخص	همان، ص ۱۶۷
۱۴	شیراز	۱۱۷۹/ق/۱۷۶۵م	وضعیت مجسمه نامشخص	همان، ص ۱۶۸
۱۵	لار	۱۱۸۰/ق/۱۷۶۶م	وضعیت مجسمه نامشخص	همان
۱۶	شیراز	۱۱۹۹/ق/۱۷۸۴م	وضعیت مجسمه نامشخص	همان، ص ۱۷۵
۱۷	شیراز	۱۲۲۷/ق/۱۸۱۲م	مجسمه بنا به گزارش سرگرد استون یک سال قبل از این زمین‌لرزه، در سال ۱۸۱۱م/۱۲۲۶ق سرنگون توصیف شده است.	همان، ص ۱۷۸

به استناد جدول شماره ۴ می‌توان احتمال داد در صورتی که زلزله‌های ردیف ۸ تا ۱۶ جدول که در شهرهای مختلف فارس رخ داده در کازرون هم احساس شده باشد این زمین‌لرزه‌ها می‌توانسته تأثیری احتمالی بر تخریب مجسمه شاپور داشته باشد. اما به دلیل فقدان مستندات تاریخی اظهار نظر قطعی در این باره امکان‌پذیر نیست. فقدان مستندات تاریخی درباره وقوع زمین‌لرزه در کازرون، به معنای زلزله‌خیز نبودن این منطقه نیست. در متون قاجاری تألیف شده در سال‌های پس از سرنگونی مجسمه شاپور (۱۲۲۶ ق به بعد) زلزله‌های متعددی در فارس و شهر کازرون گزارش شده است. به‌عنوان مثال در ماه شوال سال ۱۲۳۹ ق. زلزله بسیار شدیدی در شیراز و کازرون رخ داد که تخریب‌های گسترده‌ای در پی داشته

است.<sup>۱</sup> همچنین به استناد گزارش‌های کتاب وقایع اتفاقیه در سال‌های ۱۲۹۸ ق - ۱۳۰۳ ق - ۱۳۰۷ ق زلزله‌های متعددی در کازرون و حوالی آن رخ داده است<sup>۲</sup> و یا زلزله شدید دیگری در کازرون در سوم ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۴ ق گزارش شده است.<sup>۳</sup> اما با وجود وقوع زلزله‌های متعدد به نظر می‌رسد زمین‌لرزه نمی‌توانسته نقش چندانی در سرنگونی مجسمه داشته باشد. قابل ذکر است بررسی وضعیت مجسمه و شکستگی پاهای آن از بالای زانو، فرضیه مطرح شده درباره سقوط مجسمه به دلیل وزن زیاد و نازکی مچ پا و تأثیر زلزله بر سرنگونی آن که توسط برخی از پژوهشگران مطرح شده است<sup>۴</sup> را رد می‌کند. با بررسی وضعیت مجسمه به استناد عکس‌های قدیمی فرضیه سرنگونی تعمدی آن افزایش می‌یابد. مجسمه در زمان سقوط از پشت بر زمین افتاده است. بنابراین ضربه وارده به پیکره در زمان سرنگونی نمی‌توانسته سبب تخریب بخشی از صورت و بینی شود. به نظر می‌رسد این صدمات به دلیل ضربات تعمدی ایجاد شده باشد. کاظمی ضمن تأیید سرنگونی تعمدی مجسمه، معتقد است گودالی که در نزدیکی آن به عمق ۴/۵ متر حفر شده در اصل برای دفن و پنهان کردن مجسمه در قرون گذشته ایجاد شده است<sup>۵</sup>؛ سامی حفر این گودال را به امید یافتن گنج و عامل اصلی متزلزل شدن بنیاد مجسمه می‌داند<sup>۶</sup>. آنچه مسلم است ساخت این حفره به نسبت عمیق نمی‌تواند ارتباطی مستقیمی با دو فرضیه مطرح شده بالا داشته باشد، زیرا اگر هدف از ساخت این حفره پنهان کردن مجسمه بود، نیازی به ساخت آن به صورت مکعب مستطیل شکل و با دیواره‌های سنگ‌چین شده نبود. احتمال دارد کاربرد این حفره یا حوضچه برای نگهداری آب در نزدیکی مجسمه بوده است.

۱. شیروانی، *بستان‌السیاحه*، ص ۴۵۷.

۲. *وقایع اتفاقیه*، ص ۱۴۰، ۲۵۰، ۳۵۵.

۳. *سفرنامه سدیدالسلطنه*، ص ۳۷

۴. به عنوان مثال: گذار، *هنر ایران*، ص ۲۷۳؛ گیرشمن، *بیشاپور*، ج اول، ص ۲۶۵.

۵. کاظمی، *پیکره‌ای بر یا ایستاده*، *شاپوریکم*، ص ۳۷. قابل ذکر است نویسنده ناشناس دو سفرنامه از جنوب ایران نیز در گزارش خود در سال ۱۲۵۶ ق اشاره کرده نصف مجسمه زیر خاک است (همان، ص ۵۹). این گزارش یک سال بعد مورد تأیید اوژن فلاندن نیز قرار گرفته است. (سفرنامه، ص ۳۵۵).

۶. سامی، همان، ج دوم، ص ۱۵۵.

قابل ذکر است همان‌طور که مصطفوی به درستی اشاره کرده شکستگی قسمتی از پا و دست مجسمه به تدریج اتفاق افتاده است.<sup>۱</sup> بنابراین می‌توان حدس زد بخشی از صدمات وارده به پیکره مربوط به پس از سرنگونی مجسمه است. به‌عنوان مثال بازوی چپ مجسمه شاپور در تصاویر قدیمی مربوط به دهه سی سده بیستم میلادی (حدود ۱۹۳۰ م به بعد) که در کتاب گیرشمن ارائه شده<sup>۲</sup> از آرنج به بعد تا نیمه وجود داشته است. اما ساعد و مچ دست شکسته و از بین رفته است. اما در حال حاضر دست چپ مجسمه از بالای بازو و نزدیک به کتف شکسته است. این تخریب بنا به روایات محلی حدود ۹۰ سال پیش اتفاق افتاده است. شعبانی در مقاله‌ای به شرح این روایت محلی پرداخته است. به استناد این مقاله به دلیل مرگ جوانی از عشایر قشقایی (تیره دره‌شوری) در نزدیکی مجسمه و با توجه به باورهای خرافی دست مجسمه توسط برادران متوفی با ضربات قطعات سنگ شکسته می‌شود.<sup>۳</sup>

### نتیجه:

مجسمه شاپور یکم در فاصله سال‌های حکومت این پادشاه (۲۷۰-۲۳۹ م) ساخته شده است. غار شاپور با مجسمه بزرگ درون آن به احتمال زیاد کاربرد بی‌عنوان آرامگاه شاپور یکم را دارا بوده است. به استناد کتاب عجایب‌الدنیا (سده ۷ ق) از بازدید خسرو پرویز از این مجسمه در اواخر دوره ساسانی آگاه می‌شویم. با بررسی متون متعدد تاریخی، جغرافیایی و سفرنامه‌های اسلامی که در فاصله زمانی سده ۴ تا ۱۰ هجری نوشته شده مشخص می‌شود مجسمه شاپور در این بازه زمانی یعنی تا آغاز دوره صفویه و زمان پادشاهی شاه طهماسب اول (سده ۱۰ ق) پابرجا بوده است. این نتیجه از گزارش ارائه شده در کتاب لب‌التواریخ که در فاصله سال‌های ۹۴۴ تا ۹۵۷ ق نوشته شده به دست می‌آید. اولین گزارش مربوط به سقوط مجسمه شاپور در ابتدای دوره قاجار و در سال

۱. مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۱۲۹.

۲. گیرشمن، بیشاپور، ج اول، لوح ۲۸ شماره ۲؛ گروسی، ۱۳۹۴، پیکره شاپور یکم، ص ۴۰ تصویر ۲۰.

۳. شعبانی، غار شاپور، ص ۲۸ و ۲۹.

۱۸۱۱م/ ۱۲۲۶م توسط سرگرد استون ارائه شده است. امکان دارد پس از آخرین گزارش پابرجا بودن مجسمه در سده ۱۰ هجری و در دوره شاه طهماسب اول، در زمان شاه صفی (سال حکومت ۱۰۵۲-۱۰۳۸ق) همزمان با اعزام هیأت شصت نفره این پادشاه برای تخریب آثار تخت جمشید، دامنه این تخریب شامل آثار کازرون نیز شده باشد. هر چند برای اثبات این فرضیه دلیل محکمی در دست نیست. علاوه بر عوامل انسانی، عوامل طبیعی مؤثر در سرنگونی مجسمه مانند زمین‌لرزه نیز مورد بررسی قرار گرفت. بر این مبنا ۱۶ زمین لرزه‌ای که از سده ۴ تا ۱۲ هجری در شهرهای اطراف کازرون رخ داده استخراج شده است. آنچه مسلم است زلزله‌های قرون ۴ تا ۱۰ هجری با توجه به وجود گزارش‌های متعدد تاریخی مبنی بر پابرجا بودن مجسمه نمی‌توانسته بر تخریب مجسمه تأثیرگذار باشد. در فاصله بیش از ۲۵۰ سالی که در متون تاریخی اطلاعاتی در ارتباط با مجسمه در دست نیست می‌توانسته هشت زمین‌لرزه‌ای که در شهرهای شیراز - لار و ... رخ داده، بر سرنگونی مجسمه شاپور تأثیرگذار باشد. هر چند به نظر می‌رسد عامل انسانی و تخریب عمدی عامل اصلی سرنگونی این پیکره در فاصله آغاز دوره صفویه تا ابتدای دوره قاجار باشد.

با توجه به وضعیت مجسمه و شکستگی پاهای آن از بالای زانو، ضربات وارده به صورت که سبب شکستگی بینی و بخش‌هایی از صورت شده، سرنگونی پیکره در چاله‌ای و سعی در دفن مجسمه در زیر خاک فرضیه سرنگونی عمدی مجسمه تقویت می‌شود.

### منابع و مآخذ:

ابن بلخی، *فارسنامه ابن بلخی*، توضیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، چاپ اول، شیراز: بنیاد فارس شناسی. ۱۳۷۴.

ابن بلخی، *فارس‌نامه*، تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

ابن حوقل، *سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورها الارض)*، ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶.

ابن خردادبه، *المسالك والممالك*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: ناشر مترجم، ۱۳۷۰.

- ابوالفداء، **تقویم البلدان**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ادریسی، محمد بن محمد. **ایران در نزهةالمشتاق ادریسی**، (جغرافیای تاریخی ایران قبل از هجوم مغول)، ترجمه لفته سواری. تهران: نشر شادگان، ۱۳۸۷.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. **مسالك و ممالک**، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی، ۱۳۷۳.
- افوشته‌ای نظری، محمود بن هدایت الله. **تقاوه الاثار فی ذکر الاخیار**، تصحیح احسان اشراقی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- اقبال آشتیانی، عباس. **تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری**، چاپ اول، تهران: نشر نامک، ۱۳۷۶.
- امبرسز، ن.ن. و ملویل، چ.پ. **تاریخ زمین لرزه‌های ایران**، ترجمه ابوالحسن رده، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۰.
- امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم. **فتوحات شاهمی** (تاریخ صفوی از آغاز تا سال ۹۲۰ ه ق) تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
- انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد. **نخبه‌الدهر فی عجایب البر و البحر**. ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۷.
- بکران، محمد بن نجیب، **جهان‌نامه**، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۲.
- بیات، عزیزالله، **شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز تا سلسله صفویه**، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- بیضاوی، قاضی ناصرالدین. **نظام‌التواریخ**، به کوشش میرهاشم محدث، چاپ اول، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی، ۱۳۸۲.
- تبریزی، ابن محدث، **عجایب‌الدنیا**، تصحیح علی نویدی ملاطی، ترجمه، مقدمه و تعلیقات چاپ مسکو محسن شجاعی، چاپ اول، تهران: سخن و بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی، ۱۳۹۷.
- جنابدی، میرزابیگ، **روضه‌الصفویه**، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات افشار یزدی، ۱۳۷۸.
- جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل). مقدمه و پیوست الله دتا مضطر، بازخوانی و تحشیه محمدعلی پرغو، تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۹۸.
- جهانی، ابوالقاسم بن احمد. **اشکال‌العالم**، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، تعلیقات فیروز منصوری، چاپ اول، مشهد: شرکت به نشر، ۱۳۶۸.
- چریکف، **سیاحت‌نامه مسیو چریکف**، ترجمه آبرکار مسیحی، به کوشش علی اصغر عمران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.



حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی، **جغرافیای حافظ ابرو**، ج دوم، تصحیح صادق سجادی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸.

حامدی، محمد حسن، **جستارهایی در تاریخ هنر**، چاپ اول، تهران: پیکره، ۱۳۹۷.

**حدود العالم من المشرق الى المغرب**. مقدمه و. بارتولد، تعلیقات و. مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، چاپ اول، تهران: دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲.

حسنی، میرزاحمد. **نقش برجسته‌های نویافته ساسانی (۲۰۰۴-۱۹۵۰ م)**، چاپ اول، تهران: ققنوس، ۱۳۹۳.

حسینی خورموجی، حاجی محمد جعفر. **آثار جعفری (بیرامون تاریخ و جغرافیای فارس)**، چاپ اول، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۸۰.

حسینی سوانح نگار تفرشی، ابوالفخار فضل‌الله. **تاریخ شاه صفی**، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۸.

حسینی فسائی، حاج میرزا حسن. **فارسنامه ناصری**، ج دوم، تصحیح منصور رستگار فسائی. چاپ اول. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.

حسینی قزوینی، شرف‌الدین فضل‌الله. **المعجم فی آثار ملوک العجم**، به کوشش احمد فتوحی نسب، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.

حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود. **ریاض الفردوس خانی**، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی، ۱۳۸۵.

حقایق نگار خورموجی، میرزا جعفرخان، **نزهت‌الاکابر**، تصحیح سیدعلی آل داود، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.

دریایی، تورج. **سقوط ساسانیان (فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان)**، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) و فرحناز امیرخانی حسینکلو، ویرایش روزبه زرین‌کوب، چاپ دوم، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۳.

**دو سفرنامه از جنوب ایران**. تصحیح سید علی آل داود، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.

زرکوب شیرازی، احمدبن ابی‌الخیر. **شیرازنامه**، تصحیح اکبر نحوی، چاپ اول، شیراز: دانشنامه فارس، ۱۳۹۰.

زند فرد، فریدون. **سرگور اوزلی (طراح عهدنامه گلستان و اولین سفیر انگلیس در دربار قاجار)**، چاپ اول، تهران: نشر آبی، ۱۳۸۶.

سامی، علی، **تمدن ساسانی**، ج دوم، چاپ اول، تهران: سمت، ۱۳۸۸.

سدید السلطنه مینایی بندرعباسی، محمدعلی. **سفرنامه سدید السلطنه (التدقیق فی سیر الطریق)**، تصحیح احمد اقتداری، چاپ اول، تهران: بهنشر، ۱۳۶۲.

سرفراز، علی‌اکبر و چایچی امیرخیز، احمد و سعیدی، محمدرضا. *شهر باستانی بیشاپور*، چاپ اول، تهران: سمت، ۱۳۹۳.

سلامی کازرونی، صدرالسادات، *آثارالرضاء*، پژوهش زهرا خوش‌بویی و موسی مطهری‌زاده، چاپ اول، تهران: کازرونی، ۱۳۸۱.

شپرد، دورتی. *هنر ساسانی (نقش‌های برجسته صخره‌ای و پیکره‌سازی)* در: [تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کیمبریج]، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ج سوم، قسمت دوم، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.

شعبانی، محمد. «*غار شاپور*»، *ماهنامه خبری تحلیلی زمان*، شماره ۲۱، دوره جدید ۱۸، مهر و آبان، ۱۳۷۶.

شواتس، پاول. *جغرافیای تاریخی فارس*، ترجمه کیکاوس جهانداری، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۲.

شبیمن، کلاوس. *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه کیکاوس جهانداری، چاپ اول، تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۴.

شیروانی حاج میرزا زین العابدین. *بستان‌السیاحه (سیاحت نامه)*، تهران: کتابخانه سنایی ۱۳۷۱.

شیروانی حاج میرزا زین العابدین. *بستان‌السیاحه*، تصحیح منیژه محمودی، ج دوم، تهران: حقیقت، ۱۳۸۹.

صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات ایران*، ج دوم (خلاصه ج سوم، بخش اول و دوم)، تلخیص: سید محمد ترابی، چاپ بیست و یکم، تهران: فردوس، ۱۳۹۱.

طوسی، محمد بن محمود بن احمد، *عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات*، تصحیح منوچهر ستوده، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.

غفاری فرد، عباسقلی. *تاریخ مفصل صفویه (شاه صفی)*، ج ششم، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۲.

غفاری فرد، عباسقلی. *فرهنگ تاریخ صفویه*، چاپ اول، تهران: اطلاعات، ۱۳۹۷.

فرصت شیرازی، محمد نصیر. *آثار عجم*، تصحیح منصور رستگار فسایی، ج اول و دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.

فلاندن، اوژن. *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، ترجمه حسین نورصادقی، چاپ سوم، تهران: اشراقی، ۱۳۵۶.

فهد، توفیق. *خدایان شبه‌جزیره*، ترجمه محمد حسین مرعشی، تهران: نگاه، ۱۳۹۸.

قزوینی، ابوالحسن. *فوائد‌الصفویه (تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه)*، تصحیح مریم میراحمدی، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.

- القزوينی، امام زکریا بن محمد بن محمود، *آثارالبلاد و اخبارالعباد*، ج اول، ترجمه محمود مراد بن عبدالرحمان، تصحيح سيد محمد شاهمردای، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- قزوينی، يحيى بن عبدالطيف، *لب التواريخ*، تصحيح ميرهاشم محدث، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگي، ۱۳۸۶.
- قلقشندی، احمد بن علي. *صبح الأعشى فى صناعاتها لانشاء*، ترجمه محجوب الزويری، چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
- قنادی، محمد رضا. *سرگذشت شاه صفی*، (برگرفته از کتاب خلاصه‌السیر اثر محمد معصوم خواجگی اصفهانی)، چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگي اهل قلم، ۱۳۸۲.
- کاظمی، محمد. *پیکره‌ای برپا ایستاده، شاپور یکم*، اداره آجودانی کل، بی‌جا: ۱۳۳۷.
- کرزن، جرج. ن. *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج دوم، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگي، ۱۳۷۳.
- گدار، آندره. *هنر ایران*، ترجمه بهروز حبیبی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۷.
- گروسى، رضا، *پیکره شاپور یکم در زمینه سنگ تراشی و تندیس‌گری ساسانیان*، چاپ اول، تهران: ماهی، ۱۳۸۸.
- گروسى، رضا. *پیکره شاپور یکم (در زمینه سنگ تراشی و تندیس‌سازی ساسانیان)*، چاپ اول، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۴.
- گیرشمن، رومن. *بیشاپور*، ترجمه اصغر کریمی، ج اول، تهران: سازمان میراث فرهنگي کشور، ۱۳۷۹.
- گیرشمن، رومی. *هنر ایرانی در دوران پارتي و ساسانی*، ترجمه بهرام فره‌وشی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگي، ۱۳۹۰.
- لسترنج، گی. *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگي، ۱۳۷۷.
- مجمسه شاپور یکم در تنگ چوگان. در: [روزنامه اطلاعات]، شماره ۲۵۱۱۲، پنج‌شنبه، ۳ شهریور، ۱۳۹۰.
- مجملة التواريخ والقصص، تصحيح ملك الشعراء بهار، به كوشش محمد رمضانى، تهران: كلاله خاور، ۱۳۱۸.
- مستوفى بافقى، محمد مفيد بن محمود. *مختصر مفيد (جغرافیای ایران زمین در عصر صفوی)*، به كوشش ایرج افشار و محمدرضا ابوتى مهریزی، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی، ۱۳۹۰.
- مستوفى قزوينی، حمدالله بن ابى بكر. *نزهة القلوب*، (بخش نخست مقاله سوم) به كوشش محمد دبیر سىاقى، چاپ اول، قزوين: حديث امروز، ۱۳۸۱.
- مشكور، محمد جواد. *جغرافیای تاریخی ایران باستان*، چاپ اول، تهران: دنیای كتاب، ۱۳۷۱.

مصطفوی، سید محمد تقی. *اقلیم یارس*. چاپ دوم، تهران: نشر اشاره و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.

مظفریان، منوچهر. *کازرون در آینه فرهنگ ایران*، شیراز: نوید شیراز، ۱۳۷۳.

مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. *احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم*، ج دوم، ترجمه علینقی منزوی، چاپ اول، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.

ملا اسکندر، فرزند ملا گشتاسب. *محقق التاریخ، تاریخ کرمان و پادشاهی ساسانیان*. تصحیح و پژوهش شهاب الدین سمنان و گودرز رشتیانی. تهران: فروهر، ۱۳۹۸.

نفیسی، سعید. *تاریخ تمدن ایران ساسانی*، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، چاپ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.

واندنبیگ، لوئی. *باستان‌شناسی ایران باستان*، ترجمه عیسی بهنام، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.

*وقایع اتفاقیه (گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ ق)* به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، چاپ اول، تهران: نشر نو، ۱۳۶۱.

وندائی، میلاد. *شاهان بر سنگ*، چاپ اول، اصفهان: جهاد دانشگاهی واحد صنعتی دانشگاه اصفهان، ۱۳۹۸.

هرمان، جورجینا. *تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان*، ترجمه مهرداد وحدتی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.

همدانی، ابن فقیه ابوبکر احمد بن احمد، *مختصر البلدان*، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

همدانی، محمد بن محمود، *عجایب‌نامه (عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات)* تصحیح جعفر مدرس صادقی، چاپ اول، تهران: مرکز، ۱۳۷۵.

هینتس، والتر. *اوزان و مقیاس‌ها در فرهنگ اسلامی*، ترجمه غلامرضا ورهرام، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸.

Chardin. J. *Les Voyages du chevalier Jean Chardin en Perse et autres Lieux de L'orient*. Ed. Langlès, Paris, 1811.

Dutz, Werner Felix, Matheson, Sylvia. A. *from Pasargadae to Darab*, Tehran, Yassavoli, 1997/ 1376.

Ghirshman, R. *Fouilles de châpour, Bichâpour*, vol 1. Paris, Musée du louvre- Département des Antiquites Orientales, Tome VI, 1971.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۹

## سیر تحول و تطور دوگانه باوری نخستین زرتشت در دوره پساگاهانی

شیدا ریاضی هروی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۹/۶/۲

تاریخ پذیرش: ۹۹/۷/۱۶

### چکیده:

نقشی از دوگانه باوری همیشه در سنت زرتشتی و ادوار مختلف آن وجود داشته است؛ در نوشته‌های کهن‌تر مانند گاهان این دوگانه باوری بیشتر جنبه اخلاقی و عملی دارد و زرتشت در بعد نظری مبلغ وجود خدایی یکتاست. اما با گذشت زمان و حرکت اندیشه گاهانی از شرق به سوی غرب فلات ایران و جاگیر شدن آن در میان مادها و پارس‌ها علاوه بر ظهور برخی خدایان پیشین دوره ودایی، شاهد همسانی اهوره مزدا و سپندمینو هستیم که در مقابل همستار خود اهریمن یا انگره‌مینو قرار می‌گیرد. در حقیقت دوگانه باوری دوره ودایی بار دیگر تجدید حیات می‌یابد و با کیش گاهانی درآمیزد و به دین مزدیسنا چهره‌ای تازه می‌بخشد. این پژوهش با استفاده از رویکرد توصیفی - تحلیلی چگونگی تحول دوگانه باوری نخستین زرتشت را در دوره پساگاهانی، نمودها و اشکال مختلف آن را در فراز و فرود تاریخ مورد بررسی قرار می‌دهد. از عوامل مؤثر بر دگرگونی مفهوم دوگانه باوری در دوره پساگاهانی می‌توان به تسامح و تساهل دینی پادشاهان هخامنشی و اشکانی، نقش مغان و روحانیان زرتشتی در جهت سازگاری مذهبی و فراگیر شدن دین زرتشت در میان مردم و نیز تأثیرپذیری و انطباق با عناصر یزدان‌شناخت ادیان سرزمین‌های تحت حاکمیت اشاره کرد.

**واژگان کلیدی:** دوگانه باوری، پساگاهانی، اوستای پسین، هخامنشیان، اشکانیان.

## ۱- مقدمه:

بر اساس رویکرد هماهنگ‌نگرانه<sup>۱</sup> در تاریخچهٔ مطالعات زرتشتی که از سوی آلبرت دیونگ<sup>۲</sup> ارائه شده است،<sup>۲</sup> دین زردشتی به صورت مجموعه‌های هماهنگ، مرکب از متون اوستایی و متن‌های پهلوی توصیف می‌شود. در اینجا به سه مجموعهٔ مختلف متون ایران باستان، که به سه دورهٔ تاریخی مختلف تعلق دارند، به وجهی نگریسته می‌شود که گویی سنتی واحد را به وجود می‌آورند. بنابراین، تحولات و تطورات این سنت به مثابهٔ انقطاع از سنت پیشین و شکل‌گیری سنت جدید تصور نمی‌شود (برخلاف نظر رایج در رویکرد

منفک‌نگرانه)،<sup>۳</sup> از این رو، می‌توان گفت ادوار مختلف این سنت دلالت بر ادیان مستقل و متفاوت ندارد، بلکه تجلیات و جلوه‌های مختلف سنتی واحد هستند. در میان این دو رویکرد، دیدگاه گرشویچ<sup>۴</sup> دیدگاهی است که می‌توان آن را حد فاصل رویکرد منفک-نگرانه و رویکرد هماهنگ‌نگرانه دانست. او در مقالهٔ تأثیرگذارش سه مرحله برای دین زردشتی در نظر می‌گیرد: دین زرتشت (تعالیم گاهان)، زرتشتی‌گری (تعالیم موجود در اوستای پسین)، دین زرتشتی (دین ایرانی در عصر ساسانیان). به نظر می‌رسد که گرشویچ رویکرد

منفک‌نگرانه و هماهنگ‌نگرانه را ادغام کرده است تا از سنتی چندوجهی سخن بگوید که

---

1. De Jong, Albert

۲. آلبرت دیونگ دیدگاه‌های مختلف در زمینهٔ تاریخچهٔ مطالعات زرتشتی را به سه دسته تقسیم کرده است: (۱) رویکردهای منفک‌نگرانه (۲) رویکردهای هماهنگ‌نگرانه (۳) رویکردهای چندوجهی‌نگرانه (عدلی، «تاریخ دین زرتشتی از منظر شرق‌شناسان»، ص ۶۱).

۳. در این رویکرد دامنهٔ دین زردشتی بسیار کوچک و محدود تعریف می‌شود، تا حدی که فقط گاهان به عنوان تنها منبع تعالیم زردشت معرفی می‌شود. این قبیل پژوهش‌ها به طور غالب متأثر از مطالعات آن گروه از زبان‌شناسان و متخصصان زبان‌های ایرانی باستان است که برای فهم گاهان بررسی سنت ودایی را بسیار مهم‌تر از تفاسیر متأخر زردشتی می‌دانسته‌اند. بر طبق این نظرگاه منابع مختلف ایرانی، ادیان مختلفی را بازتاب می‌دهند، بنابراین در این رویکرد از سنتی واحد سخن نمی‌رود بلکه سنت‌های مختلف از هم تفکیک می‌شود (همان).

4. Gershevitch, Ilya

در دوره‌های مختلف تاریخ ظهور یافته است. گرشویچ این جلوه‌ها را ادیان متفاوت و مجزا نمی‌داند، بلکه معتقد است دوره‌های مختلف از سنتی واحد هستند که دیدگاهی دوگرا همه آنها را به هم پیوند می‌زند.<sup>۱</sup> اگر پی‌رنگ و جان‌مایه اندیشه زرتشت را همین دوگرایی و جدال میان خیر و شر بدانیم؛ می‌توان چنین فرض کرد که دوگرایی، مفهومی محوری در نظام فکری و دینی زرتشت است که در تمام مراحل ذکر شده یعنی دوره گاهانی، دوره اوستای پسین و نیز متون مکتوب عصر ساسانی به شکل‌های مختلف بروز و ظهور پیدا کرده است. به سخن دیگر نقشی از دوگانه‌باوری، همیشه در سنت زرتشتی و ادوار مختلف آن وجود داشته است؛ در نوشته‌های کهن‌تر مانند گاهان این دوگانگی بیشتر جنبه اخلاقی و عملی دارد و زرتشت در بعد نظری مبلغ وجود خدایی یکتاست. اما بنابر تحلیل نیولی، پس از دوره آغازین دین زرتشت که مشخصه آن یکتاپرستی در بعد نظری و دوگرایی در بعد اخلاقی و عملی بود، دوران سازش و تلفیق فرا رسید که منجر به قبول مجدد برخی جنبه‌های چندخدایی کهن شد و به نوعی دوگانه‌باوری دوران ودایی را زنده کرد. نخستین تلفیقات روحانیان، که بازتاب آن‌ها را در اوستای پسین<sup>۲</sup> ملاحظه می‌کنیم، در ظاهر به عصر هخامنشی بازمی‌گردد.<sup>۳</sup> در این پژوهش بر آن شدیم تا چگونگی سیر تحول مفهوم دوگانه‌باوری نخستین دین زرتشت را در اوستای پسین مورد بررسی قرار دهیم؛ این پژوهش، بازه زمانی بعد از دوره گاهان تا آغاز دوره امپراتوری

۱. همان، ص ۶۴.

۲. اوستای پسین شامل قسمتی از یسن‌ها، ویسپرد، خرده اوستا (نیایش، گاه، سی‌روزه، آفرینگان)، یشت‌ها، وندیداد، هادخت نَشک، آوگمَدَیچا، وِئانَسک، آفرین پیغامبر زرتشت و وِشتاسپ (گشتاسب) یشت است و پنج ششم از کتاب دینی زرتشتیان را تشکیل می‌دهد. در این بخش‌های اوستا با دین متأخر رو به‌رو هستیم؛ پس از زرتشت و شاید در همان زمان او، بسیاری از عقاید قدیم ایرانی و هند و ایرانی که در نیایش‌ها و آیین‌های دینی خدایان قدیم منعکس بود، همراه با اسطوره‌ها و افسانه‌های این خدایان یا آیین‌های دینی پیش از زرتشت، با عقاید این پیامبر درآمیخت و از آن متون اوستایی پسین حاصل شد. ایجاد این تلفیق بر اثر گسترش دین زرتشتی در نواحی مختلف ایران بوده است (تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۳۹).

۳. نیولی، از زرتشت تا مانی، ص ۶۷-۶۴.

ساسانی را دربرمی‌گیرد. بر این اساس، ابتدا تحول مفهوم دوگانه‌باوری را در اوستای پسین و سپس در دوره هخامنشی و اشکانی واکاوی می‌کنیم.

## ۲- دوگانه‌باوری در اوستای پسین:

میان اوستای قدیم و اوستای جدید، شکافی در روایت تاریخی و ادبی موجود است؛ در اوستای جدید ملت ایران به هیأت مدنی نوینی نموده می‌شود که خدایان آن فزونی یافته است و مفاهیم و آموزه‌های دینی خاصی در آن آشکار می‌گردد که اگرچه از برخی جهات با تعالیم گاهان مغایرت دارد ولی در عین حال از اصول کلی دین زرتشت دور نمی‌شود. بنابراین باید میان پایان دوره گاهانی و آغاز عهد ییشت‌ها به خلأ و حفره‌ای که نتیجه چند قرن فاصله است تفاوت قائل شویم.<sup>۱</sup>

«دوبلوا»<sup>۲</sup> معتقد است گاهان، نبرد میان دو نیروی متضاد را در سطوح مختلف تصویر می‌کند، بی‌آنکه این سطوح را صریحاً به ساختمان نظری یکدستی ببیوندد. در اولین سطح، اهوره‌ها و دیوه‌ها دو جناح مخالف در عالم ماوراء هستند؛ در میان اهوره‌ها بزرگ‌ترین‌شان اهوره‌مزدا (سرور خرد) است. در سطح دوم گاهان، سپنتامینو «میل

۱. کریستن‌سن، *مزدپرستی در ایران قدیم، تحقیقاتی در باب کیش زرتشتی ایران باستان*، ص ۵۷.  
 ییشت‌ها صحیح‌ترین و منسجم‌ترین متون اوستای جدید است و در واقع همین بخش است که امکان می‌دهد زمان تقریبی اوستا را مشخص کنیم؛ چه زبانی که در آن به کار رفته، از نظر تحول زبانی، کما بیش مطابق با زبان فارسی باستان در کتیبه‌های شاهان هخامنشی است. این سرودها که خطاب به خدایان مختلفند - مهم‌ترین‌شان مهر و آناهیتا - به وضوح چند خدایی‌اند، اما چند خدایی که در آن همه خدایان تابع اهوره‌مزدا، خدای متعالند. ییشت‌های اصلی از آغاز مقدمه با ظرافت تمام این تابعیت را بیان می‌کند و برآند تا اثبات کنند که خدای منظور آن‌ها، به طور مثال میتره (میترا)، هم‌تراز با اهوره‌مزدا و در عین حال فرودست اوست؛ چنانچه اهوره‌مزدا خود می‌گوید که مهر را همچون خود آفریده است. بنابراین مهر در قدرت با اهوره‌مزدا برابریست و مستحق پرستش - هایی همانند اوست، ولی با این همه آفریده اوست (کلنز، *مقالاتی درباره زرتشت و دین زرتشتی*، ص ۲۵-۲۴). گهن‌تر بودن زبانی ییشت دهم (مهریشت) در میان ییشت‌ها نمایان‌گر آن است که استواری و جان‌سختی باور به ایزد مهر از همه بیشتر بوده و زودتر از دیگر ایزدان به اعتقادات گاهانی افزوده شده است و سنگ‌نبشته‌های هخامنشی، به‌ویژه از زمان اردشیر دوم به بعد، و گواهی متن‌های یونانی و نفوذ مهرپرستی به غرب و امپراتوری روم نیز مؤید این داروری است (دوشن‌گیمن، *دین هخامنشیان*، ص ۴۶).



سودبخش» را در برابر انگره‌مینو «میل مخرب» قرار می‌دهد؛ اهوره‌مزدا جهان را از طریق میل سودبخش آفرید، هر انسانی نیز باید یکی از دو میلی را که می‌خواهد از آن تبعیت کند، برگزیند. در سومین و شاید انتزاعی‌ترین سطح، دوگانه‌باوری، گاهان خود را همچون تضاد میان asha و drug می‌نماید؛ asha مانند هم‌ریشهٔ ودایی اش rta «نظم کیهانی، داد و راستی» معنی می‌دهد، درحالی‌که drug به معنی «دروغ» است. کسی که پیروی از مینوی سودبخش را برمی‌گزیند asauun (آشون) یعنی؛ «حافظ نظم کیهانی و راست‌کار» است و اما او که از مینوی مخرب پیروی می‌کند dreguuant (دُروند) است، یعنی «فریب‌کار و دشمن نظام کیهانی و حامی بی‌نظمی» است. در بخش‌های جدیدتر اوستا به ویژه در متن اوستایی وندیداد و حتی متأخرتر، در نوشته‌های پارسی میانه، این جنبه‌های اندیشه‌ی دو بُنی در نظامی نیک‌اندیشیده، سلسله‌مراتبی و متقارن در هم بافته شده‌اند. خدای بزرگ، اهوره‌مزدا و میل سودبخشش (سپندمینو) یکی شده‌اند؛ «سپندمینو» اکنون نام دیگر اهوره‌مزدا است. موازی با این میل مخرب (انگره‌مینو)، همستار شخصی اهوره‌مزدا و فرمانروای قلمروی بدی شده است. بدین‌سان تضاد میان دو قلمرو در نبرد میان بزرگ‌ترین خدا، (در پارسی میانه اورمزد) و بزرگ‌ترین دیو، انگره‌مینو (در پارسی میانه اهریمن)، تشخیص می‌یابد.<sup>۱</sup> بنابراین چنین به نظر می‌رسد که گرایش‌های اساسی دین زرتشت با گذر زمان به تدریج دگرگون می‌شود و با کم‌رنگ شدن «سپینته‌مینو»، اهوره‌مزدا به طور مستقیم در مقابل اهریمن قرار می‌گیرد؛ بنابراین یکتاپرستی نخستین زرتشت به تدریج به دوگرایی بدل می‌شود و این تحول را می‌توان در وندیداد<sup>۲</sup> مشاهده کرد.<sup>۳</sup>

۱. دوبلوا، «ثنویت در سنت ایرانی و مسیحی»، ص ۱۰۴-۱۰۲.

۲. وندیداد فهرستی است طویل از قوانین شرعی و قواعدی که وضع شده‌اند تا طهارت هر آنچه را که در مناسک آیینی به کار می‌رود، تضمین کند (از محوطهٔ اجرای مراسم گرفته تا آتش و ابزارها و خود مجریان و لباس‌هایی که به تن دارند). نیز احکام شرعی ثنویت مزدایی آن‌گونه که در کُتَب پهلوی عصر ساسانی ظاهر می‌شود، اساسش در وندیدادست که شکل‌گیری آن خود به روزگار هخامنشیان بازمی‌گردد (کلنز، مقالاتی دربارهٔ زرتشت و دین زرتشتی، ص ۲۵).

۳. پانائینو، «راهنمای انتقادی و کتاب‌شناختی دین زرتشتی»، ص ۹۶.

در بازبینی و بررسی چگونگی تغییر مفهوم دوگانه‌باوری از گاهان به اوستای پسین، یعنی تنزل مقام اهوره‌مزدا به مرتبهٔ سپنتامینو و تقابلهٔ با انگره‌مینو؛ از یک‌سو می‌توان به نقش مغان و روحانیان در دوره‌های ماد و هخامنش<sup>۱</sup> اشاره کرد و از سوی دیگر به تأثیرپذیری هخامنشیان از فرهنگ و تمدن بین‌النهرین که نتیجهٔ آن التقاطات مذهبی و فلسفی بود، سخن گفت. در زمان حکومتِ مادها، سپس در عصر هخامنشیان، دولتی نوین ایرانی که در سرحداتِ خاور نزدیک پدید آمد، از فرهنگ‌ها و تمدنِ اقوامی غربی‌تر تأثیر عمیقی گرفت، از جمله در زمینهٔ مفهوم پادشاهی و شکل‌گیری تفکر حکومت سلطنتی، که ثمرهٔ برخورد سنت‌های قبایل ایرانی با ایدئولوژی پادشاهی و افکار سیاسی به خصوص بین‌النهرین بود؛ همچنین در عرصهٔ خاص‌تر دینی، یزدان‌شناسی و حتی می‌توان گفت فلسفه، این تأثیر بین‌النهرینی گسترده بوده نه سطحی و این را برخورد میان مغان و کلدانیان<sup>۲</sup> که منابع کهن شاهد خوبی از آن به دست می‌دهند، ثابت می‌کند. این موردِ اخیر بسیار درخور تأمل است، دست‌کم در آنچه به دو موضوع مربوط است: یکی پرستش ایزدبانو آناهیتا و دیگری تحولِ ثنویت ایرانی<sup>۳</sup> مغان و گروه روحانیان ماد، به مثابهٔ مؤلفان و محرکان اصلی تلفیق مذهبی بودند که به مزدایی‌گری در اوایل دورهٔ امپراتوری پارسی منجر شد؛ مغان از همان آغاز یک طبقهٔ روحانی را در امپراتوری مادها به وجود آوردند و این موقعیت ممتاز خود را در دورهٔ هخامنشی نیز حفظ کردند. آنان دکترین خاص یا مشخصهٔ مذهبی نداشتند بلکه تنها اعضای یک انجمن مذهبی بودند

۱. مرحلهٔ دوم زرتشتی‌گرایی، مشخصهٔ آن ورود خدایان گوناگون است؛ که هرگز نامشان در گاهان نیامده است. در همین دوره، تدوین بخش‌های مختلف اوستای متأخر نیز آغاز می‌شود که به اعتقاد گرشویچ، فراهم آوردن آن‌ها کار روحانیان زرتشتی و به قصد بازسازی پیام اصلی زرتشت نبوده است، بلکه این بخش‌ها ثمرهٔ تکامل تدریجی به سوی دینی التقاطی را می‌نمایند. بدین ترتیب روحانیان شرقی را باید تدوین‌کنندگان و نه آفریدگان این ادبیات متأخر به شمار آورد، زیرا با استفاده از ابزارهای فنی و سَرایشی، سنت ادبی پیشینیان مشترک را در قالب متونی نو می‌ریختند و به عنوان وحی اهوره‌مزدا به زرتشت معرفی می‌کردند. (همان، ص ۱۰۴).

۲. کلدان یا کلدان (به اکدی: mat kaldu) نام یکی از بخش‌های تمدن بابل است که در هزارهٔ اول پیش از میلاد مهم‌ترین حکومت میان‌رودان بود.

۳. نیولی، *از زرتشت تا مانی*، ص ۸۱.

که انحصار قربانی کردن و انجام عملیات مذهبی در غرب ایران را بر عهده داشت و بدون حضور آنان حتی برای پارس‌ها امکان قربانی کردن وجود نداشت. همچنین آنان در دوره هخامنشیان، مأمور تربیت شاهزادگانی بودند که می‌باید بر تخت شاهی تکیه زنند؛ بنابراین مغان به علت وابستگی هخامنشیان به سنن زرتشتی، قدرت‌شان بیشتر شد تا آنجا که برای حفظ موقعیت ممتاز خویش، به ابزاری برای پیشبرد سیاست مذهبی هخامنشیان تبدیل شدند.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، سیاست مذهبی هخامنشیان به طور طبیعی باید رفع‌کننده نیازهای مقامات شاه بزرگ در سرزمین‌های مختلف امپراتوری، با معرفی شاه به مثابه وارث و متولی سنت‌های محلی نیز همراه باشد؛ اعلامیه کوروش پس از ورود پیروزمندانه‌اش به بابل می‌تواند به‌عنوان نخستین و معروف‌ترین مدرک مربوط به سیاست مذهبی هخامنشیان تلقی شود.<sup>۲</sup> یک چنین سیاستی به‌صورت زیاد به تمایلات تطبیق و تفسیرهای ایرانی در مورد خدایان ملل دیگر کمک کرده است و در ضمن اجازه داده است که دنیای مذهبی پارسی نیز از اعتقادات مذاهب خارجی متأثر شود. بررسی تأثیرات فرهنگ و تمدن بین‌النهرین در مذهب ایران در دوره هخامنشی و نیز در زروانیسم، میترائیسم و همچنین در پیدایش و پیشرفت ستاره‌شناسی نشان می‌دهد که پدیده‌های دوگانه موجود در مذاهب بین‌النهرینی به خصوص در دیوشناسی و ستاره‌شناسی در تشکیل فرمول ثنویت «اوروماسدس»<sup>۳</sup> علیه آرمانیوس<sup>۴</sup> و «اهوره مزدا علیه اهریمن» اثرگذار بوده است.<sup>۵</sup> (همان). کلنز اسناد هخامنشی را نخستین گواهِ دین مزدیسنا می‌داند

۱. —، زمان و زادگاه زرتشت، ص ۲۷۰-۲۶۴.

۲. و در میان سایر مدارک مربوط به سیاست هخامنشی باید که فرمان‌های کوروش و داریوش را در مورد معبد اورشلیم و نیز فرمان داریوش به گاداتاس در مورد پرستش آپولو را نیز به یاد آوریم (همان، ص ۲۶۹).

3. Oromascides

4. Armanius

۵. همان، ص ۲۷۰-۲۶۴.

مشکل بتوان تصور کرد که تفکرات مذهبی بابلی و آشوری که پدیده ثنویت را با استفاده از عناصری که بیشتر مذهبی، اساطیری و کیهانی بوده‌اند تا اخلاقی در تشکیل زروانیسم تأثیری نداشته است (همان، ص ۲۷۰).

و معتقد است این اسناد می‌توانند در درک بهتر اوستا به ما کمک کنند؛ به طور مثال دربارهٔ ایزدان، جایگاه آتش در آیین‌های عبادی و تدفین. کلنز دین هخامنشیان را دارای مشخصات خاص خود می‌داند که نتیجهٔ طبیعی موقعیت خاص جغرافیایی و تاریخی و تطوّر خلاقانهٔ اندیشه است.<sup>۱</sup>

### ۳- دوگانه‌باوری در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی:

بی‌تردید یکی از مهم‌ترین اسناد برای بررسی باورها و عقاید دینی در دورهٔ هخامنشی کتیبه‌های به جای مانده از این دوران است؛ بررسی کتیبه‌های شاهان هخامنشی به ویژه داریوش اول (۴۸۶-۵۲۱ ق.م) و نیز خشایارشا (۴۶۵-۴۸۶ ق.م) گواه آن است که باورها و عقاید پادشاهان هخامنشی به طور عمده بر آموزه‌ها و تعالیم نخستین زرتشت مبتنی است؛ به‌عنوان نمونه در کتیبه‌های داریوش، دلبستگی محض او به اهوره‌مزدا و تأکید مُدام و مستمرش بر ستیز و خصومتی که میان اِشه و دروغ وجود دارد و تأکید او به اهوره‌مزدا به‌عنوان خالق زمین و آسمان، نشان می‌دهد که او با اصول زرتشتی‌گری نخستین مأنوس و آشنا بوده است.<sup>۲</sup> از نظر داریوش منشأ تمام بدی‌های جهان «دروغ» است؛ این باور با آموزهٔ «دروغ» در اوستا قابل مقایسه و تطبیق است. به گفتهٔ داریوش، دروغ مسبب شورش‌ها علیه او بود و در مقابل، چون وی شیوهٔ دروغ را برنگزیده، به اقتدار رسیده است. بنابراین کارکرد «دروغ»، در اینجا همانند کارکرد «انگرمینو» در اوستاست و نمی‌توان آن را دین کهن آریایی دانست.<sup>۳</sup>

۱. رسولی، «اصول اعتقادی هخامنشیان بر اساس سنگ نبشته‌ها»، ص ۶۴.

۲. زئر، *طلوع و غروب زرتشتی‌گری*، ص ۲۳۲.

داریوش بارها در کتیبهٔ بیستون خود تکرار کرده است که هر کاری که انجام داده با کمک و یاری اهوره‌مزدا بوده و به لطف اهوره‌مزدا او شاه شده است؛ علت یاری اهوره‌مزدا به او نیز این عنوان شده که پیرو دروغ نبوده است. (kent, *Old Persian*, p 129). دروغ در باورهای هخامنشی مانند دشمنی که به کشوری حمله می‌کند و همچون خشکسالی خطر بزرگی برای کشور به‌شمار می‌آمده است تا آنجا که داریوش در کتیبه‌ای در تخت جمشید چنین دعا می‌کند: «این کشور را اهوره‌مزدا بیاید از دشمن، خشکسالی و از دورغ» (Idem: 135).

۳. گری، *هخامنشیان و دین زرتشت*، ص ۲۴.

آن چه این مطلب را تأیید می‌کند عبارت قابل توجهی که با ساختاری یکسان در کتیبه‌های برخی از نخستین شاهان هخامنشی تکرار گردیده است و اولین بار توسط داریوش شاه به کار گرفته شده است:

«اهوره‌مزدا خدای بزرگ است که این زمین را در اینجا آفرید، که آسمان را آن بالا آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که داریوش را شاه کرد، یگانه شاه از بسیار، یگانه فرمانروا از بسیار».<sup>۱</sup>

این عبارت، در همان نگاه اول، یک شعار سیاسی را نشان می‌دهد که مشروعیت شاه و حکومت او را مؤکداً به خدای بزرگ یعنی اهوره‌مزدا منتسب می‌دارد. علاوه بر آن، عبارت فوق، یک وجه دینی عمیق‌تر دارد؛ پس از یادآوری عظمت اهوره‌مزدا و پیش از تأکید بر اراده او در برکشیدن داریوش، با یادآوری آفرینش‌های «زمین»، «آسمان»، و «مردم» توسط خدای بزرگ، مانند اسطوره آفرینش، وجهی کیهانی و حتی ازلی می‌یابد و سپس به نحوی خاص از میان همه آفریده‌های غیرمادی، فقط بر آفرینش «شادی» توسط اهوره‌مزدا تأکید می‌نهد.<sup>۲</sup> آنچه ما را به طور کامل مجاب می‌کند تا شعار داریوش را برگرفته از سنت اصیل زرتشتی بدانیم، همانا تأکید بر آفرینش «شادی» برای مردم توسط اهوره‌مزدا است و به سبب وجود این تأکید در شعار داریوش است که اشارات پیشین وی به زمین، آسمان و مردم به یکدیگر متصل شده است و جملگی معنایی به طور کامل دینی و زرتشتی می‌یابد. شادی در سنت زرتشتی، نتیجه عینی و مستقل هر کار و گنشی که به تضعیف قدرت اهریمن بیانجامد است؛ به عبارتی همان جدال خیر و شر، اشته و دروغ در سطح عملی. به این ترتیب، داریوش، در گفتاری مشروعیت‌بخش، برکشیده شدن خود به مقام شاهی را در امتداد مجموعه‌ای کیهانی از عناصر و رخداد‌های

۱. در کتیبه‌های نقش رستم (DNa)؛ نگاه کنید به لوکوک، کتیبه‌های هخامنشی، ص ۲۶۱.

۲. گرچه بیشتر این کتیبه‌ها سیاسی هستند تا مذهبی، اما شروو جنبه‌هایی از بیانیه‌های داریوش را بازتابی از مفاهیم اوستا می‌داند:

ازلی قلمداد می‌کند.<sup>۱</sup> او با سرکوب کردن دشمنان که همگی را پیروان دروج می‌نامد، آن می‌کند که خواستِ اهوره‌مزدا است و بنابراین آن می‌ورزد که در اصطلاح دینی زرتشتی؛ «شادی» نامیده می‌شود.<sup>۲</sup> حدود ۱۴۰۰ سال بعد، در سدهٔ سوم هجری موبد فرنیغ دادگی در بُندهش،<sup>۳</sup> هنگامی که از چگونگی آفرینش مادی سخن می‌گوید، بدون آنکه از کتیبه‌های داریوش و معنای آن‌ها آگاه باشد، می‌نویسد:

«اورمزد ... نخست آسمان را آفرید ... او آفریدگان را همه در درون آسمان بیافرید ... او به یاری آسمان شادی را آفرید، بدان روی برای او (آفریدگان)، شادی را فراز آفرید که اکنون که آمیختگی است؛ آفریدگان به شادی درایستند»<sup>۴</sup>

بر اساس آنچه پیش‌تر در مورد دوگانه‌باوری در اوستای پسین و نیز کتیبه‌های داریوش بیان شد می‌توان میان دوگانه‌باوری موجود در محتوای این دو تمایز قائل شد. دوگانه-باوری اوستای پسین دوگانه‌باوری بنیادین و رادیکال است بدین معنا که تقابل میان اهوره‌مزدا و اهریمن مبنایی نظری، عملی و اخلاقی دارد در حالی که محتوای دوگانه‌باور کتیبه‌های داریوش در بُعد نظری، یگانه‌باور است و تنها در بعد عملی و اخلاقی دوگراست. در کتیبه‌های داریوش اهوره‌مزدا به‌عنوان آفریدگار جهان هستی در بالاترین مقام قرار دارد و هیچ‌گونه همستاری در برابر او قرار نمی‌گیرد؛ در مرتبهٔ بعد (پائین‌تر) این اشه و دروغ هستند که در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و با هم ستیز می‌کنند. دروغ با انگره‌مینو برابر دانسته می‌شود چون سرآغاز تاریکی‌ها و پلیدی‌های جهان هستی از او آغاز می‌شود. زهر هم این مطلب را تأیید می‌کند. به باور او دوگرایی اخلاقی میان اشه و دروغ به همان روشنی و وضوح که در گاهان زرتشت وارد شده است در کتیبه‌های داریوش بازتاب

۱. همین امر است که باعث می‌شود او خود را لایق صفت «یگانه» در میان همهٔ شاهان و فرمانروایان بداند.

۲. آقایی، «داریوش شاهی زرتشتی؛ یک گواهی نادیده مانده»، ص ۱۴۸-۱۴۱.

جملهٔ آخر به‌خصوص مهم و پر معناست چون به باور زرتشت، اهوره‌مزدا آفریدگار شادی و اهریمن آفریدگار درد و رنج است:

(بویس، تاریخ هخامنشیان، ص ۵۲).

۳. تلفظ پارسی میانهٔ آن Bun-dahish است به معنای آفرینش نخستین.

۴. بهار، بندهش، ص ۳۹-۴۰. (بندهش، فصل دوم، بند ۱۸)

می‌یابد، جز آنکه میدان این ستیز در جهان بینی داریوش محدودتر است: او این ستیز کیهانی را تنها، آن‌گونه که در امپراتوری‌اش متجلی می‌شود، می‌بیند.<sup>۱</sup> همچنین «کتیبه دیو» خشایارشا علاوه بر آن که نمایان‌گر زرتشتی بودن خشایارشا است؛ گواهی بر جدال خیر و شر و دوگانه‌باوری در دین زرتشتی است: «و در میان این مردمان<sup>۲</sup>، یکی از آن‌ها بود که پیش از این دیوان را ستایش می‌کردند، آن‌گاه به خواستِ اهوره‌مزدا، دیوکه را خراب کردم و ممنوع کردم؛ که دیوان ستایش نشوند. در آنجا، پیش از این، دیوان ستایش می‌شدند، من اهوره‌مزدا را ستایش کردم، در زمان مقرر و بنا به آیین»<sup>۳</sup>.

نیولی معتقد است در کتیبه ضد دیوان خشایارشا با طرد پرستش خدایانِ دروغین یا ذواتِ مواجهیم؛ به تعبیر بهتر، جلوتر از مرحله‌ای هستیم که در ضمن آن آیین مزدایی با نخستین سازش‌ها در نظام روحانیت و نیز تلفیق عقاید آشنا گردید. روح کتیبه شاهنشاهی گمان زرتشتی است و به طور طبیعی «زرتشتی» زمان خود او. تفاوت میان دیوها در گاهان و دیوه‌ها در کتیبه‌های تخت جمشید در این امر است که دسته اول، خدایان کهن آیین چندخدایی و از این حیث مردود بودند و ثمره نادانی و سوء انتخاب انسان، حال آنکه دسته دوم ذوات دیوی یا خدایان دشمن و در واقع خدایانی بودند که به دیو بدل گشته‌اند.<sup>۴</sup>

بیانکی با استناد به این کتیبه و نحوه کاربرد تحقیرآمیز «پرستشگاه دیوان» در کنار برخی دلالت‌های دیگر بر آن است که این پادشاه پیرو دین زرتشتی و دوگانه‌باوری یا شکلی از آن بوده که قرن‌ها پیش از ساسانیان دین رسمی جهان‌شاهی هخامنشی بوده است. بدین ترتیب بیانکی می‌کوشد تا به رغم فاصله‌ای به نسبت طولانی میان این کتیبه تا روزگار برآمدن ساسانیان، ادامه چنین باوری را در کتیبه یکی از پادشاهان ساسانی در

۱. زنر، طلوع و غروب زرتشتی‌گری، ص ۲۳۲.

۲. کشورهای تحت حاکمیت شاهنشاهی هخامنشی.

۳. در کتیبه‌های تخت جمشید (XPI)؛ نگاه کنید به لوکوک، کتیبه‌های هخامنشی، ص ۳۱۰.

۴. نیولی، از زرتشت تا مانی، ص ۶۸.

نقش رستم در نزدیکی گور پادشاهان هخامنشی بازجوید؛ کتیبه‌ای که در آن نگاره‌ای از پیروزی پادشاه ساسانی بر اهریمن، خصم اهوره‌مزدا تصویر شده است و بیانگی آن را شاهی بر استمرار این نگرش و دلیل چیرگی دین دوگانه‌باور زرتشتی در دوره ساسانی در تقابل با مسیحیت، دین رایج روم، دولت متخاصم ایران تلقی می‌کند.<sup>۱</sup> بنابراین اگرچه آیین مزدایی هخامنشی به دلیل تجدید حیات خدایان ودایی و نیز تأثیرپذیری عناصر یزدان‌شناسی سایر اقوام و فرهنگ‌ها چند خدایی بوده است اما در دین داریوش و خشایارشا، عناصر زرتشتی آشکاری وجود دارد: جایگاه مرکزی خالق متعال، ثنویت اخلاقی و محکوم کردن دروغ، مردود شمردن پرستش دیوان که همه این موارد گواه آگاهی از زرتشتی‌گری نخستین و پیوند با فلسفه گاهان است.<sup>۲</sup>

علی‌رغم نزدیکی دین پادشاهان هخامنشی به باورهای گاهانی، «فولتس»<sup>۳</sup> معتقد است ثنویت کیهانی که بعدها نشانه‌های آن در آیین گنوسی پیدا می‌شود، راه خود را از طریق ایرانیان در زمان هخامنشیان به تفکر یونانی باز کرده باشد.<sup>۴</sup> در زمان آخرین پادشاه بزرگ هخامنشی، یعنی اردشیر سوم بود که ارسطو ضمن تحقیق برای یافتن رد پای تکرار یا «بازگشت» حقیقت در نظام‌های تفکر بشری، مغان ایرانی را از لحاظ قدرت حتی پیش از مصریان قرار می‌دهد و در بخشی از رساله خود به نام «درباره فلسفه» تعلیمات مغان را درباره بن نیک و بد بازگو می‌کند. او در قدیمی‌ترین بخش کتاب «متافیزیک» خود، آنجا که درباره بن قدیم اشیا، بنابر نظریات حکیمان بزرگ پیشین سخن می‌راند و در میان

۱. مختاریان، «پدیدارشناسی دین‌های ایرانی و پیوند آن با اسطوره‌شناسی؛ پتاتزونی، بیانگی، ویدن‌گرن»، ص ۱۴۷.

۲. نیولی، *از زرتشت تا مانی*، ص ۷۰.

3. Foltz, Richard

4. Foltz, *Religion of Iran: from prehistory to the present*, p 46.

نیولی نخستین دگرگونی عمیق در قاعده ثنویت زرتشتی، یعنی تغییر قاعده از «سپندمینو در مقابل انگره‌مینو» در گاهان به «اورومازدس»:

(اهوره‌مزدا) در مقابل «آریمانوس» (اهریمن) در منابع یونانی را به طور دقیق مربوط به دوره هخامنشیان می‌داند. (نک به نیولی، *از زرتشت تا مانی*، ص ۸۳؛ نیولی، «ثنویت»، ص ۱۶۸)



پیشروان افلاطون از فرسایدس در یونان و مُغ در آسیا نام می‌برد<sup>۱</sup> و نیز محتمل است که هم او بود که در پرتوی این اعتقاد به «حقایق بازگشتی»<sup>۲</sup> آموزگار خود، افلاطون را به زرتشت ارتباط داد و از این رو اظهار داشت که اعتقاد افلاطون به نیکی به‌عنوان اصلی خدایی و جهانی برگرفته از اندیشه پیامبری شرقی بود که هزاران سال پیش از او می‌زیست. افلاطون که در دوره پادشاهی اردشیر دوم می‌زیست، تعلیمات زرتشت را به طور مستقیم به دربار هخامنشیان پیوند می‌داد؛ او در رساله «آلکیبیادس» برای نخستین بار نام زرتشت را به صراحت ذکر می‌کند و در کتاب «دادها» از اهمیتی که خود او به جدایی و تفاوت بین دو جهان متضاد خیر و شر قایل بود سخن می‌گوید. اگرچه باستانی‌ترین مکتب فلسفی در خود یونان بر آن بود که جهان ساخته و پرداخته دو بُن متضاد است ولی با در نظر گرفتن شهادت دسته‌جمعی شاگردان افلاطون درباره عنایت استاد به آیین‌های مُغی باید بپذیریم که افلاطون از عقاید ثنوی مُغان لاقلاً آگاه بوده حتی اگر آن عقاید را نپذیرفته باشد.<sup>۳</sup> در واقع می‌توان گفت که دوگانه‌باوری که اصلی محوری در آیین زرتشت است اگرچه در هر دوره‌ای به شکلی خاص نمود یافته است ولی مبنای مهمی برای آفرینش یکی از بزرگ‌ترین فلسفه‌های فکری بشر یعنی مکتب ایدئالیسم افلاطون بوده است. زمانی که افلاطون از جهان مُثُل یا جهان ایده‌های کامل و مطلق سخن می‌گوید و آن را در برابر جهان محسوس، مادی و نسبی قرار می‌دهد و جوهر واقعیت نهایی را روحی و ذهنی قلمداد می‌کند به طور قطع آموزه دوگانه‌باوری آیین زرتشت را وام می‌گیرد و آن را شالوده اندیشه و تفکر خود می‌کند. در واقع مراودات فرهنگی میان اندیشه و فرهنگ ایران باستان با فرهنگ و تمدن غرب سنگ‌بنای یکی از

۱. بنونیست، دین ایرانی بر پایه متن‌های معتبر یونانی، ص ۸-۷.

در توضیح اعتقاد زرتشتی دو بُنی این مغان می‌گوید «دو اصل آغازین وجود دارد، یکی روح نیک و یکی روح پلید، اولی را ژئوس و اوروماسدس (Zeus- Oromascides) (اهوره‌مزدا) می‌گویند و دومی هادس و آرمانیوس (Hades- Armanius) (اهریمن).

۲. نظریه مُثل افلاطون.

۳. همان.

بزرگ‌ترین مکاتب فلسفی در تاریخ اندیشه انسان را موجب می‌شود و این حقیقتی انکار ناپذیر است.

#### ۴- دوگانه باوری در دوره اشکانیان:

در فاصله زمانی میان سقوط هخامنشیان تا ظهور اشکانیان علی‌رغم تبلیغ و ترویج شدید فرهنگ یونانی در زمان حکومت سلوکیان و به تبع آن تلفیق و تطبیق عناصر دینی یونانی با مظاهر عقیدتی در ایران، شاهد تداوم اندیشه‌های زرتشت و اصول محوری آن در زمان اشکانیان هستیم. آنچه این مطلب را تأیید می‌کند منابع باقیمانده از دوران اشکانی اعم از سکه‌ها، مجسمه‌ها، بناهای تاریخی مانند معابد و ... است. بررسی این منابع حاکی از آن است که برخی از اصول و باورهای زرتشتی مانند اعتقاد به مبدأ خیر یعنی اهوره‌مزدا و عنصر بدی یعنی اهریمن در این دوران وجود داشته است. در آثار باقیمانده از عصر اشکانی مانند آتشکده‌ها و معابد<sup>۱</sup> آثار احترام به آتش و خورشید به عنوان نماد نور و روشنایی دیده می‌شود؛ همچنین سکه‌های دوران اولیه عصر اشکانیان، در کنار عناصر یونانی، حاوی نشانه‌هایی از نقوش هخامنشی هستند، مانند تصویر برج یا آتشگاهی که شاه در آن کمانی دست چپ دارد و در بالای سرش، شعاعی از اهوره‌مزدا دیده می‌شود. حتی نام برخی از پادشاهان اشکانی، مانند «اردوان» که پیشوند آن «آرته» (آزد) به معنای راستی است که بیان‌گر علاقه دینی پادشاهان اشکانی به تعالیم زرتشتی است.<sup>۲</sup> پژوهشگرانی مانند دیاکونوف<sup>۳</sup> و مالکوم کالج<sup>۴</sup> در پژوهش‌های خود درباره اشکانیان به این نتیجه رسیده‌اند که شاهان اشکانی با وجود احترام به اهوره‌مزدا و نیز پرستش ایزدانی چون میترا و آناهیتا و نیز آشنایی با برخی اصول و تعالیم دین زرتشت هرگز پیرو دین زرتشت نبوده‌اند و در آن زمان، نشانی از وجود زرتشتی‌گری به صورت کیش دولتی وجود

۱. آتشکده کوه خواجه و معبد خورشید در هترا.

۲. میراحمدی، تاریخ تحولات ایران‌شناسی؛ پژوهشی در تاریخ فرهنگ ایران در دوران باستان، ص ۷۴۶-۷۴۴.

3. Diakonoff, Mikhail M

4. Colledge, Malcom

نداشته است.<sup>۱</sup> اما بر خلاف نظر این پژوهشگران، ویسهوفر<sup>۲</sup> معتقد است که اشکانیان به رغم مدارای سیاسی خود نسبت به سایر مذاهب به نحوی زرتشتی بوده‌اند. او بر این باور است که اسناد به دست آمده از نسا،<sup>۳</sup> که در آن‌ها «روحانی مسئول آتش» و «مُغ» در اجرای مراسم و آئین‌های مذهبی نقش اساسی دارند، وجود تقویم و گاه‌نامه زرتشتی مورد استفاده اشکانیان در این شهر و نیز رواج برخی آداب و رسوم زرتشتی مانند مراسم تدفین مردگان در فضای باز و بی‌حفاظ به ویژه در ناحیه شرقی قلمرو اشکانی و از همه مهم‌تر نقش بلاش اول<sup>۴</sup> در گردآوری نسخه‌های اوستا همه مواردی است که بر زرتشتی بودن پادشاهان اشکانی و فراگیر بودن این دین نزد مردمان نواحی مختلف سیطره اشکانیان دلالت دارد.<sup>۵</sup>

بویس معتقد است جریان گردآوری اوستا توسط بلاش اول با تحریک یک حلقه نیرومند ارتودوکسی (سنتی) انجام گرفته است؛ لذا به نظر او این جریان (ارتودوکسی زرتشتی) که از آن به جریان بازگشت یاد می‌کند، پیش از ساسانیان شکل گرفته ولی تسامح مذهبی پارت‌ها که از دوره هخامنشی آغاز شده و تا آن زمان ادامه داشت، همچنین اندک بودن درجه اتحاد سیاسی در امپراتوری اشکانی مانع از آن بود که به یگانگی مذهبی زرتشتی منجر گردد. به عبارت دیگر، همان‌گونه که می‌توانیم از زرتشتی‌گری هخامنشی صحبت

۱. دیاکونوف، *اشکانیان*، ص ۱۱۸.

برای آگاهی بیشتر به کتاب اشکانیان (پارتیان)، نوشته مالکوم کالج، ترجمه مسعود رجب‌نیا رجوع کنید.

2. Wiesehofer, Josef

۳. پژوهشگران تقریباً به اجماع رسیده‌اند که ویرانه‌هایی که از دو مجموعه مجزای محصور در شرق و غرب روستای بگیر، در ۱۸ کیلومتری عشق‌آباد تشکیل شده، همان شهر نسا در دوره اشکانی است که در آن شواهدی غنی در پیوند با دودمان شاهی اشکانی یافت شده است (نک به کتاب امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن (مجموعه مقالات) گردآوری ویسهوفر، فصل نخست، گفتار دوم (نسا در دوره اشکانی)، نوشته آنتونیو اینورنیتی ترجمه خشایار بهاری).

۴. بلاش اول، پادشاهی فوق‌العاده بود و در حکومت طولانی وی (۷۷-۵۱ میلادی) در تاریخ پارت وقایع مهمی رخ داد. مدارک جدیدی که در نسا کشف گردیده این تصور را تقویت می‌کند که کتب مقدس زرتشتی در زمان او گردآوری شده است (دیاکونوف، *اشکانیان*، ص ۱۱۰-۱۰۹).

۵. ویسهوفر، *ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد*، ص ۱۸۸.

کنیم، می‌توانیم از زرتشتی‌گری پارتی نیز سخن برانیم.<sup>۱</sup> در حقیقت، هیچ تردیدی نیست که دین زرتشت برای رسیدن به دوره ساسانی از دوره ۴۷۰ ساله اشکانی عبور کرده است؛ به این ترتیب با توجه به بلند بودن زمان عبور هرگز نمی‌توان در پویا بودن آیین زرتشت در دوره اشکانی تردید داشت.<sup>۲</sup> بنابراین با استناد به تداوم دین زرتشت در زمان اشکانیان می‌توان از حیات اندیشه دوگانه‌باور سخن گفت؛ تسامح و تساهل دینی اشکانیان اگرچه زمینه ظهور ایزدان متعدد را در اثر برخورد با آئین‌های محلی، ادیان سرزمین‌های همجوار و از همه مهم‌تر میراث فکری و فرهنگی سلوکیان فراهم آورد اما با حفظ دوگانه‌باوری بنیادین اوستای پسین آن را به دوره بعد یعنی روزگار ساسانیان انتقال داد. این دوگانه-باوری در متون پهلوی ساسانی بازتاب گسترده‌ای دارد و تنها به یزدان‌شناخت دین زرتشت محدود نمی‌شود و در سایر زمینه‌ها از جمله هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، نظام ارزشی و اخلاق عملی نمود می‌یابد؛ در واقع دوره اشکانی را می‌توان حلقه واسطه انتقال دوگانه‌باوری بنیادین موجود در اوستای پسین به عصر ساسانی دانست.

### نتیجه:

در دوره پساگانه‌ای از یک‌سو شاهد تجدید حیات خدایان کهن دوره ودایی هستیم و از سوی دیگر تلاش برای تلفیق و تطبیق عناصر یزدان‌شناخت سرزمین‌های مجاور و تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر؛ این عوامل در فلات ایران به دین مزدیسنا چهره‌ای تازه می‌بخشد تا آنجا که از یگانه‌باوری نخستین زرتشت فاصله می‌گیرد و اهوره‌مزدا را به مرتبه سپندمینو تنزل می‌دهد و آن را در مقابل انگره‌مینو یا اهریمن می‌نشانند. در واقع دوگانه‌باوری از بُعد اخلاقی و عملی به بُعد نظری تسری می‌یابد و در اوستای پسین نمود پیدا می‌کند. در واکاوی این رویداد یعنی ظهور اندیشه دوگانه‌باور در دوره پساگانه‌ای، می‌توان به تسامح و تساهل مذهبی پادشاهان هخامنشی اشاره کرد؛ گسترده‌گی

۱. نیولی، زمان و زادگاه زرتشت، ۲۸۴-۲۸۰.

۲. رجبی، هزاره‌های گم‌شده، ج ۴، ص ۱۸۵.

سرزمین‌های تحت حاکمیت امپراتوری هخامنشیان و به تبع آن تنوع اقوام و فرهنگ‌های گوناگون در این سرزمین‌ها همزیستی و سازگاری را برای اتحاد و یگانگی ایجاد می‌کند. لذا اندیشهٔ تاب‌آوری و مدارای مذهبی بستری برای تلفیق، تطبیق و تغییر فراهم می‌آورد تا آنجا که به دگرگونی برخی اصول و ابعاد دین زرتشت منجر می‌شود؛ به عنوان نمونه خدایان هند و ایرانی در پشت‌ها زنده می‌شوند و در کنار اهوره‌مزدا مورد ستایش قرار می‌گیرند، همچنین دو بُن‌گرایی گذشته تقویت می‌شود، آن‌چنان‌که اهریمن به همستار اهوره‌مزدا مُبدل می‌شود. نقش مُغان و روحانیان زرتشت در این دگردیسی حائز اهمیت است؛ آن‌ها از دورهٔ مادها به بعد به ابزاری برای پیشبرد سیاست‌های حاکمیت تبدیل می‌شوند و با توجه به هدف‌گذاری پادشاهان مبنی بر آسان‌گیری و احترام به باورهای آیینی ساکنان امپراتوری پهناور به نوعی نقش تسهیل‌کنندهٔ این جریان را بر عهده می‌گیرند. اوستای پسین به‌ویژه دو قسمت پشت‌ها و وندیداد نشان‌دهندهٔ تلاش این طبقه برای نزدیک ساختن و سازگاری عنصر یزدان‌شناخت متنوع اقوام و فرهنگ‌های گوناگون در حوزهٔ جغرافیایی حاکمیت است که بر اساس آن می‌توان تمایز و تفاوت میان دوگانه‌باوری موجود در اوستای پسین با آنچه در محتوای کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی آمده است را توجیه و تبیین کرد. اگر دین‌داری را در دو سطح عوام و خواص از یکدیگر تفکیک کنیم برای داشتن دین فراگیر که قابل پذیرش برای عوام و توده مردم باشد باید باورها و عقاید را به فراخور اندیشه و زبان آن‌ها عرضه کنیم؛ لذا دوگانه‌باوری موجود در اوستای پسین که دارای بُعد نظری است، جهت‌سازش و تطبیق با اندیشه و زبان مردم عادی ارائه شده است. این در حالی است که دوگانه‌باوری پادشاهان هخامنشی در سطح اخلاقی و عملی یعنی ستیز‌اشه و دروغ باقی می‌ماند و از لحاظ نظری همواره اهورامزدا به عنوان آفریدگار برتر که منشأ خیر و راستی است مورد ستایش قرار می‌گیرد. در حقیقت پادشاهان هخامنشی دین‌داران خواص هستند و به همین دلیل از اصول و آموزه‌های دورهٔ گاهان فاصله نمی‌گیرند. در دورهٔ اشکانی علی‌رغم مدارا و تساهل مذهبی حاکمیت دین زرتشت به حیات خود ادامه می‌دهد ولی از اصول زرتشتی‌گری گاهانی

دور می‌شود و اندیشه دوگانه‌باوری را به‌صورتی قوی و بارز به دوره بعد یعنی عصر ساسانی انتقال می‌دهد.

### منابع و مآخذ:

آقایی، سید مجتبی. «داریوش شاهی زرتشتی؛ یک گواهی نادیده مانده». **دو فصلنامه تخصصی پژوهش‌نامه فرهنگ و زبان‌های باستانی**، سال نخست، ش. ۱، پائیز و زمستان ۱۳۹۷، ص ۱۵۰-۱۳۹.

بنونیست، امیل. **دین ایرانی بر پایه متن‌های معتبر یونانی**. ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: نشر قطره، چاپ چهارم، ۱۳۹۳.

بویس، مری و دیگران. **تاریخ هخامنشیان**، ج سوم. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: نشر توس، ۱۳۸۸.

بهار، مهرداد. **بند‌هش**. تهران: نشر توس، ۱۳۸۰.

پانائینو، آنتونیو. «راهنمای انتقادی و کتاب‌شناختی دین زرتشتی». ترجمه حسن رضایی باغ‌بیدی. **فصلنامه معارف**، ش. ۵۵، فروردین و تیر ۱۳۸۱، ص ۸۹-۱۳۰.

تفضلی، احمد. **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**. تهران: نشر سخن، ۱۳۷۷.

دوبلوا، فرانسوا. «ثنویت در سنت ایرانی و مسیحی». ترجمه احمدرضا قائم‌مقامی. **فصلنامه نامه پارسی**، ش. ۵۵، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۲۶-۹۹.

دوشن‌گیمن، ژاک. **دین هخامنشیان**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر شورآفرین، ۱۳۹۳. دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ. **اشکانیان**. ترجمه کریم کشاورز، تهران: نشر وانی، ۱۳۹۱.

رجبی، پرویز. **هزاره‌های گم‌شده**، ج چهارم (اشکانیان)، تهران: نشر توس، ۱۳۸۱.

رسولی، آرزو. «اصول اعتقادی هخامنشیان بر اساس سنگ‌نبشته‌ها». **دو فصلنامه تاریخ ایران**، ش. ۱، زمستان و بهار ۱۳۹۶، ص ۷۶-۵۹.

زهر، رابرت چارلز. **طلوع و غروب زرتشتی‌گری**. ترجمه تیمور قادری، تهران: نشر فکرروز، ۱۳۷۵.

عدلی، محمدرضا. «تاریخ دین زرتشتی از منظر شرق‌شناسان». **دو فصلنامه پژوهش‌نامه ادیان**، ش. ۲۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ۸۷-۵۹.

کالج، مالکوم. (۱۳۹۱). **اشکانیان (پارتیان)**. ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: نشر هیرمند، ۱۳۹۱.

کریستن‌سن، آرتور. **مزدآپرستی در ایران قدیم، تحقیقاتی در باب کیش زرتشتی ایران باستان**. ترجمه ذبیح‌الله صفا، تهران: نشر هیرمند، ۱۳۸۸.

کلنز، ژان. *مقالاتی درباره زرتشت و دین زرتشتی*. ترجمه احمدرضا قائم مقامی. تهران: نشر فرزانه روز، ۱۳۸۶.

گری، لوییس. *هخامنشیان و دین زرتشت*. ترجمه حسین حیدری. *ماهنامه رشد آموزش تاریخ*. ش. ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۸۲، ص ۲۹-۲۲.

لوکوک، پی‌پر. *کتیبه‌های هخامنشی*. ترجمه نازیلا خلخالی. تهران: نشر فرزانه روز، ۱۳۸۶.

مختاریان، بهار. «پدیدارشناسی دین‌های ایرانی و پیوند آن با اسطوره‌شناسی؛ پتانزونی، بیانگی، ویدن‌گرن». *کتاب تخصصی تقدنامه هنر*. ش. ۶، زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۶۰-۱۱۷.

میراحمدی، مریم. *تاریخ تحولات ایران‌شناسی؛ پژوهشی در تاریخ فرهنگ ایران در دوران باستان*. تهران: نشر طهوری، ۱۳۸۹.

نیولی، گرادو. *زمان و زادگاه زرتشت*. ترجمه سید منصور سید سجادی، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۱.

—————. *از زرتشت تا مانی*. ترجمه آرزو رسولی، تهران: نشر ماهی، ۱۳۹۰.

—————. «ثنویت»، ترجمه صغری خرسند امین. *دو فصلنامه علمی - تخصصی خردنامه*. ش. ۱۷، پائیز و زمستان ۱۳۹۵، ص ۱۷۷-۱۶۳.

ویسهوفر، یوزف. *ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر ققنوس، ۱۳۷۷.

Foltz, Richard (2013), *Religion of Iran: from prehistory to the present*, Published by Oneworld, London.

Kent, Roland G (1953), *Old Persian*. New Haven: American Oriental Society.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۹

## تاریخچه مریضخانه نراقی همدان

رضا کریمی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۹/۶/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۹/۷/۲۴

### چکیده:

در دوره معاصر افراد زیادی با اهداف خیرخواهانه، در کنار مراکز درمانی دولتی، اقدام به برپایی مریضخانه‌های شخصی نموده‌اند و برای رفاه حال هم نوعان خود در این راه گام برداشته‌اند. برخی از این مراکز تا به امروز همچنان به کار خود ادامه داده، اما فعالیت برخی نیز دیری نپاییده و بنا به دلایلی رو به انحلال رفته‌اند و از آن‌ها جز نامی در تاریخ باقی نمانده‌است. مریضخانه نراقی همدان در جرگه همین مورد اخیر است. نگارنده در این پژوهش به شیوه تحلیلی-توصیفی، با تکیه بر مطبوعات دوران پهلوی اول و دوم، معدود اسناد موجود در آرشیو کتابخانه ملی ایران و بهره‌گیری از تاریخ شفاهی در صدد است، ضمن ارائه شرح حالی از حاج محمد نراقی، بانی مریضخانه نراقی و نگاهی گذرا به اقدامات او؛ تاریخچه مریضخانه مذکور را تدوین نماید و همچنین به چرایی انحلال و عدم ادامه فعالیت آن بپردازد. بررسی‌ها نشان داد، این بنا در اوایل دوره رضاشاه، با هزینه شخصی حاج محمد نراقی از متمولین و خیرین همدان ساخته شده‌است. همچنین مشخص گردید این مریضخانه قریب به دو دهه در این شهر فعال بوده و سپس با تغییر کاربری منحل گردیده‌است. کمبود منابع و اسناد در این پژوهش، طبیعتاً کاستی‌هایی را به همراه داشته؛ اما از آنجایی که تابحال در این رابطه پژوهشی انجام نشده و مریضخانه مذکور مورد مذاقه و مطالعه هیچ‌یک از پژوهشگران قرار نگرفته‌است.

**واژگان کلیدی:** مریضخانه نراقی، بیمارستان نراقی، همدان، نراق، حاج محمد نراقی، خیرین همدانی.

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، کارمند دانشگاه صنعتی همدان r.karami6969@gmail.com



**۱- مقدمه:**

نیاز مردم به اماکن و امکانات درمانی از نیازهای اولیه و ضروری در هر جامعه‌ای است و بهبود در وضعیت سلامت می‌تواند موجب توجه به بانیان این امور گردد. در اواخر دوران قاجار و پهلوی در کنار مراکز درمانی تأسیس شده توسط دولت، مریضخانه‌هایی به همت خیران و واقفان نیکاندیشی در شهرهای مختلف ایران ایجاد شدند تا تسکین دهنده درد مردم رنج کشیده از کمبود امکانات آن روزگار و در واقع گره‌گشای کارشان باشند. در همدان نیز از دیر باز خیران زیادی وجود داشته‌اند که همواره از کیسه فتوت خویش در امور عام‌المنفعه بخشش‌ها نموده و در حد وسع خود در صدد جبران کمبودهای زمانه خود برآمده‌اند.

حاج محمد تاجر نراقی که از رجال خوشنام و بازرگانان متمول همدان بوده، در زمره افرادی است که همواره در امور خیریه و اقداماتی از این دست سهم به‌سزایی داشته و هم در نراق زادگاه خود و هم در همدان از شهرت قابل توجهی برخوردار بوده‌است. یکی از اقدامات شایان ذکر و قابل توجه وی تأسیس مریضخانه‌ای در همدان بوده که به پاس مساعدت‌های وی در ایجاد آن به «مریضخانه یا بیمارستان نراقی» مشهور گردیده‌است. با این حال تا کنون در رابطه با آن هیچگونه پژوهشی صورت نگرفته و صرفاً در گذشته باید به کنکاش آن پرداخت؛ چنانچه گویی در دل تاریخ محو گردیده‌است. کمتر کسی نامی از آن شنیده و کمتر منبعی بدان پرداخته‌است. مبنای این پژوهش عمدتاً بر اخبار مختصر و کوتاهی است که در جراید آن دوران بازتاب داشته و از این طریق توانسته اطلاعات اندکی در رابطه با این مریضخانه ارائه نماید. در این بین «روزنامه اطلاعات» بیشترین آگاهی‌ها را در رابطه با روند ساخت این بیمارستان در اختیار قرار می‌دهد. روزنامه‌های «گلگون» و «کمالی» از جمله روزنامه‌های محلی همدان در آن روزگار هستند که به مدد آنها و همچنین با استفاده از اسناد محدودی که از خاندان نراقی در آرشیو کتابخانه ملی به جا مانده این پژوهش تهیه و تنظیم شده‌است.

نوشتار حاضر در تلاش است تاریخچه مریضخانه مذکور را که تا پیش از این بدان پرداخته نشده‌است تدوین نماید و در صدد پاسخگویی بدین پرسش‌ها است که مریضخانه نراقی

همدان در چه سالی تأسیس شده و در چه بازه زمانی در این شهر فعالیت می‌نموده‌است؟ و همچنین دلیل برچیده شدن و عدم ادامه فعالیت آن در سالیان بعد چه بوده‌است؟ طبق بررسی‌های به عمل آمده چنین می‌نماید، بنای مریضخانه اواسط سال ۱۳۰۹ هـ. ش توسط حاج محمد نراقی ایجاد گردیده و قریب به دو دهه همچنان به فعالیت درمانی در همدان ادامه داده‌است. همچنین مدعی نوشتار بر این است لزوم ایجاد پرورشگاه در این شهر و وجود دیگر مرکز درمانی در آن محدوده از دلایل انحلال مریضخانه مذکور می‌باشد.

در این مقاله سعی بر این بوده تا تاریخچه ای کامل از مریضخانه نراقی ارائه گردد، اما قَلت منابع باعث محدودیت در این پژوهش گردیده و نگارنده را از ارائه اطلاعات دقیق و کاملی در این رابطه محدود نموده‌است. هر جا که کمیت منابع مکتوب لنگیده و اطلاعات مناسبی به دست نیامده، سعی شده به یاری تاریخ شفاهی و مصاحبه با معمرین آگاه این خلاء جبران گردد. کوشش نگارنده بر آن است تا با ارائه اطلاعاتی از زندگی و اقدامات بانی خیراندیش آن؛ نام و یادی از این مریضخانه در تاریخ، مکتوب سازد تا برای آیندگان ودیعه ای ماندگار گردد. باشد که در آینده با بدست آمدن اسناد و مدارک جدیدتر، بتوان بیشتر در این باره پژوهش نمود و تاریخچه کامل تری از «مریضخانه نراقی» به رشته تحریر درآورد.

## ۲- مراکز درمانی همدان فعال در دورهٔ رضاشاه:

۱-۲- **مریضخانه آمریکایی:** این بیمارستان در واقع نخستین مرکز درمانی ساخته شده در همدان بود که توسط میسیونرهای مذهبی در ۱۹۰۶م (۱۲۸۵ هـ. ش) تأسیس و وجود آن مرهون زحمات خانم بلانش ویلسون بوده است.<sup>۱</sup>

۲-۲- **مریضخانهٔ بلدیة:** این مریضخانه یکی از مراکزی بوده که جهت ارائه خدمات درمانی در سال ۱۲۹۹ هـ. ش با ۱۲ تختخواب در ساختمان اداره بلدیة همدان دایر گردیده و هزینه آن از مالیات بر حمل و نقل تأمین می شده است. این بیمارستان اوضاع مناسبی

۱. الدر، جان، تاریخ میسیون آمریکایی در ایران، ص ۵۰.

نداشته به گونه ای که حتی در ارائه ابتدایی ترین خدمات درمانی عاجز بوده و پس مدت کوتاهی فعالیت تعطیل شده است.<sup>۱</sup>

**۲-۳- مریضخانه پهلوی:** این بیمارستان در سال ۱۳۰۸ ه.ش در زمینی متعلق به مرحوم حاج تقی وکیل الرعایا<sup>۲</sup> و با مساعدت وی در همدان تأسیس گردید. این بیمارستان تنها مرکز درمانی دولتی در این شهر بوده است.<sup>۳</sup>

همدان در این دوران از کمبود امکانات درمانی به شدت رنج می برد و تنها یک بیمارستان دولتی در این شهر وجود داشت که جوابگوی نیازهای بهداشتی و درمانی مردم این دیار نبود. ناتوانی این مراکز در مواجهه و مبارزه با بیماری ها، فکر پرکردن این خلاء را بیش از پیش در ذهن مسئولین و بزرگان شهر به خود مشغول ساخت. در این میان حاج محمد نراقی از تجار نامدار همدان، درصدد جبران بخشی از نیازهای درمانی مردم از کیسه فتوت خود برآمد.

### ۳- شرح زندگانی حاج محمد نراقی و اقدامات وی:

حاج محمد نراقی معروف به عمده التجار پسر حاج محمدرضا رئیسالتجار از خانواده سرشناس و بانفوذ نراقی همدان بود که در شهر نراق زاده شد. در آغاز جوانی یعنی اواخر عهد ناصری، پدرش حاج محمدرضا به همراه خانواده و به قصد تجارت بیشتر و رونق حرفه اش از نراق به همدان کوچ نمود. و فرزندان وی در همدان رشد و نمو یافتند. آنها در امر تجارت خیره گشتند و به مال و مکنّت و نفوذ زیادی دست یافتند و همچنین املاک و روستاهایی را نیز صاحب شدند.<sup>۴</sup> در پی آنان خانواده های دیگری از نراق وارد همدان شدند و در امور تجاری و اقتصادی این شهر نقش آفرینی نمودند که از میان

۱. فلور، ویلم، بیمارستان های ایران در زمان صفویه و قاجار، ص ۶۶

۲. حاج تقی ایرانی معروف به وکیل الرعایا اولین نماینده همدان در مجلس شورای ملی بوده است.

۳. حیدری، کرمی، صوفی. بررسی تاریخی اوضاع پزشکی و پزشکان استان همدان در دوره پهلوی دوم، ص ۷۲.

۴. روستاهایی نظیر زاغه در بهار (سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۹۱/۲۸۰/۱۵۹)، کندهلان در ملایر (سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۹۸/۹۷۲۰۵)، کورکهریز (سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۳۱۰/۱۶۲۳۷)

جملگی به حاج محمد نراقی تعاق داشته اند.

خانواده‌های رضائی<sup>۱</sup>، دفتری، رئوفی، قدیری، معینی، رضوانی، نجارزاده، بهرام<sup>۲</sup> در همدان از همین نسل هستند<sup>۳</sup>.

حاج محمد نراقی که از تجار و متمولین خوشنام همدان بود، به همراه حاج تقی وکیل الرعایا شریک تجاری‌اش همواره در امور خیریه پیشگام بوده و هر دو منشأ خدمات تأثیرگذاری در این شهر بوده‌اند. وی به غیر از ساختن مریضخانه در همدان که موضوع این پژوهش است و در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، در بسیاری از امور عام المنفعه دست داشته؛ برای مثال، وی با کمک‌های مالی و دادن اعانه در امر ساختن «مدرسه جمالیه اسدآباد» نیز دخیل بوده است<sup>۴</sup>. همچنین در روبروی منزل مسکونی وی (خانه نراقی) مسجدی به نام «مسجد حاج احمد» وجود دارد که گفته می‌شود بنیانگذار آن نیز حاج محمد نراقی بوده است<sup>۵</sup>. وی همچنین در سال ۱۲۹۳ ه.ش نامزد شرکت در انتخابات سومین دوره مجلس شورای ملی از حوزه انتخابیه همدان شد، اما در رقابت با دیگر کاندیدها از ورود به مجلس بازماند<sup>۶</sup>. بیست سال بعد اما حاجی نراقی در ۱۵ خرداد ۱۳۱۴ ه.ش به نمایندگی مردم همدان در دوره دهم مجلس شورای ملی انتخاب شد و به مدت پنج ماه در این منصب باقی ماند. چرا که مرگ وی در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۱۴ ه.ش

۱. از سرشناسان این خانواده حاج محمود رضایی نراقی بوده است که در همدان تجارت سیر و کتیرا می‌نموده و از سرمایه‌گذاران شرکت برق الوند در همدان بوده است.

۲. از افراد شاخص این خانواده می‌توان به صادق بهرام نراقی اشاره نمود که در همدان، مدیر مسئول هفته نامه‌های «بهترین خواندنی‌ها» و «فریاد همدان» بوده است.

3. [www.salahshorannaragh.blog.ir](http://www.salahshorannaragh.blog.ir)

۴. این مدرسه به یادبود سید جمال الدین اسدآبادی و با کمک بسیاری از خیرین و متمولین اسدآباد و همدان در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۰۴ ه.ش در زادگاه وی تأسیس شد و حاج محمد نراقی نیز با دادن ۲۵۰ قران به صورت چک به سید کاظم خان ناصر فاطمی حاکم اسدآباد، نامش در زمره کسانی است که در احداث این مدرسه مشارکت نموده‌اند (جمالی اسدآبادی، صفات الله، مدرسه جمالیه در اسدآباد، صص ۶۲۲-۶۲۳).

۵. کهنسالان همدان بر این عقیده‌اند که حاج محمد نراقی این مسجد را به یاد پسر ناکام و جوانمرگ خویش احمد، ساخته و نامگذاری نموده است.

۶. در این دوره آقایان عبدالله خان امیرنظام قراگوزلو (۴۸۲۹ رأی)، محمد علی فرزین (۲۸۰۶ رأی)، حاجی شیخ اسدالله (۱۷۹۵ رأی) و حاج محمد نراقی (۷۱۶ رأی) به ترتیب رتبه‌های اول تا چهارم را کسب نمودند و نفرات اول و دوم در کسوت نمایندگی همدان به مجلس راه یافتند (اتحاد، ۸ شعبان ۱۳۳۲ ه.ق، ص ۳).

او را از ادامه این کار بازداشت و پایانی بود بر دوره کوتاه وکالتش در مجلس دهم.<sup>۱</sup> روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۱۴ ه.ش به مناسبت درگذشت حاج محمد نراقی چنین نوشت: «فوت نراقی نماینده مجلس شورای ملی موجب تأسف تمام آشنایان به اخلاق حمیده ایشان شده است، نراقی از تجار روشن فکر و کارآگاه و پیوسته افکار بلند او مورد استفاده تجار و محافل اقتصادی قرار می‌گرفت، نراقی دارای اخلاقی نیک، قلبی پاک و روحی بلند بود. نراقی چندی بود مریض و اجازه مرخصی از مجلس گرفت که برای معالجه به اروپا برود<sup>۲</sup>، متأسفانه اجل او را مهلت نداد. ما بازماندگان آن فقید سعید را در این مصیبت وارده تسلیت می‌دهیم»<sup>۳</sup>. حاجی محتشم‌السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی نیز، هنگام اعلام خبر درگذشت حاج محمد نراقی از وی با عناوینی همچون: «یکی از تجار مبرز ایران»، «در حوزه تجارت کاملاً برجسته» و «شخصی منورالفکر و صحیح‌العمل» یاد نموده است.<sup>۴</sup>

- 
۱. نظر به فوت آقای حاج محمد نراقی (نماینده همدان) مجلس ترحیم از دو ساعت و نیم بعد از ظهر یوم یکشنبه ۱۸ آبانماه الی ساعت چهار و نیم در مسجد مجدالدوله (واقع در خیابان سپه) منعقد خواهد بود. صادق نراقی- ابوقاسم نراقی (اطلاعات)، ۱۷ آبان ۱۳۱۴، ص ۱، نمره اعلان ۳۱۱۸).
  ۲. آقای نراقی به واسطه کسالت مزاج و لزوم مسافرت به اروپا برای معالجه تقاضای سه ماه مرخصی بدون استفاده از مقرری از تاریخ حرکت نموده‌اند و کمیسیون با این تقاضا موافقت نموده اپنک خبر آن را برای تصویب مجلس مقدس تقدیم می‌نماید. (مذاکرات مجلس، ۱ آبان ۱۳۱۴).
  ۳. اطلاعات، ۱۷ آبان ۱۳۱۴، ص ۱
  ۴. باز به اقتضای خلقت بشری که ناچار منتهی به اجل موعود می‌شود یکی از همکاران عزیز ما از میان رفته و اسباب تألم و تأثر برای همه حاصل شده است. مرحوم حاج آقا محمد نراقی یکی از تجار مبرز ایران و در حوزه تجارت کاملاً برجسته بود. شخصی منورالفکر و صحیح‌العمل و همیشه در صدد این بود که امور تجارت خود را به‌طور صحت و با اصول و قواعد جاریه اجرا کند و به‌علاوه معلومات اقتصادی شنیدم که از معلومات فقهی و خط و انشاء هم بهره‌ور بود و شخصی مسلمان و متدین و صاحب اخلاق نیک و در پی کمک و همراهی با ضعفا و فقرا بود و برای نیت نیک او عملی که در همدان از ساختن مریضخانه و همچنین مسجد به عمل آورده است معلوم است که هم عقیده به دیانت خود داشته و هم‌نظر به رعایت ضعفاء می‌کرده است. همگی از خداوند متعال درخواست داریم که روح آن مرحوم را غریق رحمت فرموده و اولاد صالح او را به سیره پدر مرحومشان موفق بکند که در خدمت این مملکت و دستگیری فقرا اهتمام نمایند. انشاء الله به احترام فقدان همکار محترم اگر تصویب بفرمایید جلسه را ختم کرده... (مذاکرات مجلس، ۲۷ آبان ۱۳۱۴ ه.ش و همچنین بنگرید به: اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۱۴ ه.ش، ص ۴).

### ۱-۳- اخلاف حاج محمد نراقی

حاج محمد نراقی در مجموع سه همسر اختیار نمود، فرزندان وی از همسر اولش که «حاجیه سلطان خانم» نام داشت، به ترتیب احمد، رضا، صادق، مصطفی و سه دختر بوده اند. از همسر دومش «زهرا خانم» که اهل مکه بوده (حاج محمد در سفر حج با وی آشنا شده است)، هفت فرزند به اسامی ابوالقاسم، کاظم، علی، جواد، یوسف و شمسی خانم داشته است. پنج تن از فرزندان وی به نام های هاشم، محمود، اسماعیل، حسین، کمال و اقدس نیز از «امیرآغاخانم» همسر سوم حاج محمد بوده اند و در مجموع تعداد اولاد وی نوزده تن بوده اند.<sup>۱</sup>

### ۲-۳- خانه نراقی

این خانه که بخشی از دیوار آن با نرده های آهنی به شکل زیبایی محافظت شده، در خیابان شریعتی (عباس آباد سابق) همدان قرار دارد و روزانه صدها نفر بدون آنکه اطلاع دقیقی از پیشینه آن داشته باشند از کنار آن گذر می کنند. خانه نراقی یکی از زیباترین نمونه های معماری قاجاری است که شوربختانه اکنون اوضاع نابسامانی دارد و در اثر بی توجهی مسئولین ذیربط و عدم همکاری وراثت رو به تخریب است. چرا که «این بنا در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۸۸ طی دادنامه شماره ۳۴۰۹ دیوان عدالت اداری شعبه ۴ بنا به درخواست مالکین از فهرست آثار ملی حذف شد. این خانه تاریخی که پیش از خروج از فهرست آثار ملی در تاریخ ۷ مهر ۱۳۸۱ به شماره ۶۱۴۱ در فهرست ثبت گردیده و وضعیت آن به مراتب بهتر از اوضاع کنونی آن بوده است»<sup>۲</sup>. این خانه که به همت حاج محمد نراقی در اواخر عهد قاجار ساخته شده دارای ۱۱۵۸ متر مربع مساحت، یک طبقه و یک زیر زمین است. طبقه فوقانی متشکل از دو اتاق است که اتاق اصلی شاه نشین با درهای ارسی محصور و طاق نمایی گرداگرد اتاق اجرا شده است. کف اتاق را با ساروج مفروش کرده اند و چند پله نیز برای رفتن به زیر زمین تعبیه شده است. در حیاط خانه ساختمان

۱. مصاحبه شفاهی نگارنده با محمد افراسیابی

۲. رها، فرهاد، فراموشی خانه نراقی، ص ۸

دیگری وجود داشته که احتمالاً محل اسکان خدمه حاج محمد بوده و مصالح به کار رفته در آن آجر و گل و خشت بوده است. در بنای مذکور حسینیه ای شخصی وجود داشته که در آن از اشعار محتشم کاشانی استفاده شده و در گذر زمان از بین رفته است. بر سر در ورودی خانه نیز تنها آیه مبارکه «رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»<sup>۱</sup> که بر روی کتیبه ای سنگی حک شده باقی مانده است.

#### ۴- مریضخانه نراقی

این مریضخانه توسط حاج محمد نراقی در شهر همدان، خیابان میرزاده عشقی، ابتدای خیابان شکرپه کنونی و روبروی بیمارستان امام (پهلوی سابق) بنیان گذاشته شد. همانطور که در سطور پیشین اشاره شد، در آن زمان تنها یک بیمارستان دولتی در همدان وجود داشت؛ گمان می رود کمبود امکانات درمانی در این شهر حاجی نراقی را بر آن داشته تا جهت رفع بخشی از مشکلات درمانی این شهر دست به تأسیس مریضخانه ای با هزینه شخصی خود بنماید. از تاریخ دقیق تأسیس این بیمارستان اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما قدیمی ترین سند موجود که به رؤیت نگارنده رسیده است خبری است که در روزنامه گلگون در سال ۱۳۰۷ ه.ش به چاپ رسیده است که از این قرار است: «آقای حاجی محمد نراقی در حضور آقایان وزیر داخله و رئیس کل صحیه راجع به زمین محل خیریه اظهار داشتند که مقداری به ایشان واگذار نمایند مریضخانه بسازند. آقای وزیر به رئیس بلدیہ دستور دادند که نقشه مریضخانه را بدهند و مقداری از زمین مذکور را به اختیار ایشان بگذارند که بنای مریضخانه را ساخته تحویل بلدیہ بدهند. از قرار مسموع خیال دارند در حدود هفت هزار تومان خرج ساختمان کنند»<sup>۲</sup>.

از خبر فوق چنین استنباط می شود که تا سال ۱۳۰۷ ه.ش این مریضخانه وجود خارجی نداشته و در این سال حاج محمد نراقی تصمیم بر احداث ساختمان آن می گیرد که به احتمال قوی در سال های بعد افتتاح و مورد بهره برداری قرار گرفته است. چنانچه عباس

۱. سوره شریفه مومنون، آیه ۲۹

۲. گلگون، ۱۰ مهر ۱۳۰۷، ص ۴

صدر ریاست بلدیة همدان طی اعلانی در تاریخ ۴ شهریور ۱۳۰۹ برگزاری مناقصه جهت تأمین مصالح ساختمانی مورد نیاز برای احداث مریضخانه را بدین شرح به اطلاع عموم رسانید: «اداره بلدیة برای ساختمان یک باب مریضخانه که به خرج جناب آقای حاج محمد نراقی به همین زودی شروع و بنای آن می شود احتیاج به مصالح ساختمانی ذیل دارد ... آقایانی که حاضر به دادن لوازم مذکور می باشند درخواست های خود را در پاکات سر بسته با ذکر قیمت معین تا روز یکشنبه ۹ شهریور به اداره بلدیة تسلیم ...»<sup>۱</sup>. فردای آن روز در روزنامه اطلاعات نیز خبری در این رابطه منتشر گردید: «از همدان اطلاع می دهند دو سال بود حاجی محمد نراقی در خیال ساختن یک مریضخانه بود، سرتیپ محمدخان آیرم در باغ نراقی با حضور هیئت تفتیشیه و رئیس پست و تلگراف و رئیس بلدیة و رئیس صحیة جدیدت کامل نموده که هر اندازه زمینی برای مریضخانه لازم است از زمین های خیریه خریداری شود و در ظرف این دو روزه شروع به ساختمان نمایند»<sup>۲</sup>. عملیات ساخت و ساز این مریضخانه پس از مدت ها وقفه و انتظار سرانجام در اثر مساعدت و پیگیری های آقای سرتیپ محمد حسین خان آیرم و با هزینه شخصی حاج محمد نراقی در اواخر شهریور ۱۳۰۹ ه.ش آغاز گردیده<sup>۳</sup> و گمان می رود بین سال های ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۴ ه.ش افتتاح شده باشد. زیرا با توجه به وفات حاجی نراقی در آبانماه ۱۳۱۴ ه.ش و همانگونه که در سطور فوق اشاره گردید، محتشم السلطنه ریاست وقت مجلس وی را به پاس خدماتش در امور عام المنفعه نظیر ساخت مریضخانه و... مورد ستایش قرار می دهد؛ پس یقیناً این مریضخانه تا پیش از فوت وی شروع به کار نموده و مورد بهره برداری قرار گرفته است.

روزنامه کمالی در سال ۱۳۲۳ ه.ش از حاج محمد نراقی به جهت بیمارستانی که از هزینه شخصی خود برای مردم شهر ساخته است یاد نموده و در ادامه نیز متذکر شده است، گرچه بیمارستان فوق دارای کموکاستی‌هایی است اما نفس عمل حاج محمد نراقی قابل

۱. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۹۱/۲۸۰/۲۸۰

۲. اطلاعات، ۵ شهریور ۱۳۰۹، ص ۳

۳. اطلاعات، ۳۰ شهریور ۱۳۰۹، ص ۳



ستایش و شایسته تقدیر است و به دیگران توصیه می‌کند ادامه دهنده راه چنین بزرگانی باشند<sup>۱</sup>. البته در آن دوران در مورد نحوه ساخته شدن این مریضخانه شایعات ضد و نقیضی وجود داشته که مشخص نیست تا چه حد موثق، و مورد اطمینان بوده است<sup>۲</sup>.

## ۵- پرورشگاه نراقی

در اواسط دهه ۱۳۲۰ هـ. ش هـ. ش محل سابق بیمارستان نراقی تبدیل به پرورشگاه شیر و خورشید شده و به مکانی برای نگهداری کودکان بی سرپرست تغییر کاربری داد. روزنامه کمالی در تاریخ پنجشنبه ۸ دی ۱۳۲۸ هـ. ش در خبری راجع به تغییر کاربری مریضخانه و تبدیل آن به پرورشگاه چنین می‌نویسد: «... دیروز در محل مریضخانه سابق نراقی که فعلاً پرورشگاه اطفال یتیم از بودجه جمعیت شیر و خورشید شده، مجلسی برای مدعوین برقرار شده که از نزدیک آقایان اهالی و رؤسای دوائر وضع نگاهداری و تربیت و تعلیم این اطفال یتیم، فقیر و بی بضاعت را... مشاهده کنند...»<sup>۳</sup>. پرورشگاه جمعیت شیر و خورشید همدان در سال ۱۳۲۸ هـ. ش در روبروی بیمارستان پهلوی تأسیس شد و در آن ۹۷ کودک بی‌سرپرست نگهداری می‌شدند، این محل در ابتدا به یاد مرحوم حاج محمد نراقی، «پرورشگاه نراقی» نام داشت و سپس به «پرورشگاه شیر و خورشید» شهرت یافت<sup>۴</sup>. مشخص گردید که پرورشگاه مزبور در سال ۱۳۲۸ هـ. ش آغاز به کار نموده و همانطور که پیش‌تر در خبر مندرج در روزنامه کمالی بدان اشاره شد، به

۱. کمالی، ۲ آذر ۱۳۲۳، ص ۱

۲. در همدان آن دوران ذکر این روایت ورد زبان مردم این سامان بوده است که حاج محمد نراقی در هنگام ساختن عمارتی برای همسر سوم خود امیرآغا خانم با حفره بزرگی مواجه می‌شود که به سردابه ای پر از گنج ختم می‌شده است. وی شبانگاه و مخفیانه گنج موجود را استخراج می‌کند اما خبر آن به نحوی در شهر پخش می‌شود و در بین مردم همدان شایعه می‌گردد که گنج، مربوط به یزدگرد سوم بوده است. دولت از حاج محمد در این رابطه توضیح می‌خواهد و او با ساختن بیمارستانی در شهر سعی در مخفی نگه داشتن این قضیه می‌کند (مصاحبه نگارنده با محمد افراسیابی).

۳. کمالی، ۸ دی ۱۳۲۸، ص ۴

۴. ملک زاده، الهام، مؤسسات خیریه رفاهی - بهداشتی ایران در دوران پهلوی دوم، ص ۲۰

نظر می‌رسد بیمارستان نراقی تا پیش از این سال هنوز فعالیت می‌نموده است و سپس منحل گردیده و دچار تغییر کاربری شده است. از این محل در دهه ۵۰ ه.ش جهت اسکان موقت معاودین عراقی نیز استفاده شده است.

### نتیجه:

در اواخر عهد قاجاریه و اوایل دوران پهلوی میل به مدرنیزاسیون در کشور افزایش یافت و در بسیاری از شهرها بناهای متعددی جهت انجام امور بهداشتی- درمانی ایجاد گردید که با هزینه و بودجه دولتی ساخته شده بودند و تحت نظارت دولت فعالیت می‌نمودند. با توجه به تعداد بالای جمعیت و رشد مهاجرت از روستاها به شهرها، شیوع امراض مسری و همه گیر در ادوار مختلف و عدم رعایت مسایل بهداشتی توسط مردم، این مراکز جوابگوی نیازهای درمانی زمانه خود نبودند و در مواجهه با آنها دارای امکانات کمی بوده‌اند. این امر باعث شد تا خیرین و واقفان برای حل این مشکلات دست به اقدامات عام‌المنفعه بزنند تا باری از دوش مردم بردارند.

در همدان نیز حاج محمد نراقی تاجر مشهور این شهر که دوره کوتاهی نیز وکالت مردم همدان را در مجلس دهم شورای ملی بر عهده داشت، از هزینه شخصی خود مریضخانه ای تأسیس کرد که از حدود سال‌های ۱۳۰۹ ه.ش تا ۱۳۲۸ ه.ش در این شهر فعال بود و پس از این تاریخ تعطیل گردید. عمده‌ترین دلایل پایان کار این مریضخانه لزوم ایجاد یک پرورشگاه در همدان و همچنین وجود بیمارستان دولتی پهلوی در روبروی آن بوده که از لحاظ امکانات درمانی شرایط قابل قبولی داشته و از اهمیت بیمارستان نراقی کاسته‌است. وجود دو مرکز درمانی در نزدیکی یکدیگر و در یک محدوده از شهر، مسئولین وقت شیر و خورشید را بر آن داشته تا از ساختمان اهدایی مرحوم نراقی استفاده بهینه نموده و به عنوان محلی جهت نگهداری ایتام از آن بهره گیرند. پس از انحلال مریضخانه، امکانات و تجهیزات موجود در آن به بیمارستان پهلوی (امام کنونی) که در روبروی آن قرار داشته و از جهت قدمت از مریضخانه نراقی قدیمی تر بوده منتقل می‌گردد تا به نحوی از موازی کاری در این حوزه جلوگیری شده و صرفاً یک بیمارستان با

کیفیتی مناسب تر و استانداردهای پزشکی بهتر در آن محدوده از شهر جهت ارائه خدمات درمانی وجود داشته باشد و از حیث دیگر اداره و رسیدگی به آن توسط مسئولین وقت همدان تسهیل گردد و از هزینه‌های اضافی در این بخش خودداری شود.

### پی‌نوشت:

محمد افراسیابی، در ۱۳۱۸ در همدان متولد شد، از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۷ هـ. ش به آموزگاری مدارس همدان اشتغال داشت. وی سپس به تحصیل در رشته حقوق قضایی در دانشگاه تهران مشغول شد و با انتقال به وزارت کشور، از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۴ هـ. ش بخشدار خورموج و دیربود. از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ هـ. ش معاونت اداره کل گمرک آبادان و سپس سرپرستی آن را از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ هـ. ش را برعهده داشت. وی در سال ۱۳۵۹ هـ. ش به تهران منتقل شد و پس از بازنشستگی در اوائل دهه ۱۳۶۰ هـ. ش به سوئد مهاجرت نمود. افراسیابی از معمرین آگاه همدان است که در نوجوانی و جوانی با بسیاری از افراد خاندان نراقی معاشرت داشته‌است و اطلاعات ارزشمندی از این خانواده در سینه نهفته دارد.

### منابع و مآخذ:

- اتحاد**، سال اول، شماره ۱۱، پنجشنبه ۸ شعبان ۱۳۳۲ هـ.ق.
- اطلاعات**، سال ۴، شماره ۱۱۲۰، چهارشنبه ۵ شهریور ۱۳۰۹ هـ.ش.
- اطلاعات**، سال ۴، شماره ۱۱۴۱، یکشنبه ۳ شهریور ۱۳۰۹ هـ.ش.
- اطلاعات**، سال ۱۰، شماره ۲۶۳۲، شنبه ۱۷ آبان ۱۳۱۴ هـ.ش.
- اطلاعات**، س ۱۰، ش ۲۶۴۰، سه شنبه ۲۷ آبان ۱۳۱۴ هـ.ش.
- افراسیابی، محمد، **مصاحبه شفاهی**، ۱۴ مرداد ۱۳۹۹ هـ.ش.
- جمالی اسدآبادی، صفات الله، مدرسه جمالیه در اسدآباد، **ارمغان**، آذر دی ۱۳۰۵ هـ.ش، شماره ۱۰ و ۹، صص ۶۲۱-۶۲۸.

حیدری، کرمی، صوفی، **بررسی تاریخی اوضاع پزشکی و پزشکان استان همدان در دوره پهلوی دوم**، همدان: انتشارات دانشگاه علوم پزشکی همدان، ۱۳۹۸

الدر، جان، *تاریخ میسیون آمریکایی در ایران*، ترجمه سهیل آذری، تهران: نور جهان، ۱۳۳۳ه.ش.

رها، فرهاد، فراموشی خانه نراقی، *همشهری استان همدان*، ش ۷۳۲۲، چهارشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۹۶.

*سازمان اسناد و کتابخانه ملی*، سال ۱۳۰۹ه.ش، شناسه سند ۹۱/۲۸۰/۲۸۰.

*سازمان اسناد و کتابخانه ملی*، سال ۱۳۰۹ه.ش، شناسه سند شماره ۲۹۸/۹۷۲۰۵.

*سازمان اسناد و کتابخانه ملی*، سال ۱۳۱۵ه.ش، شناسه سند ۳۱۰/۱۶۲۳۱.

*سازمان اسناد و کتابخانه ملی*، سال ۱۳۰۳ه.ش، شناسه سند ۹۱/۲۸۰/۱۵۹.

فلور، ویلم، *بیمارستان های ایران در زمان صفویه وقاجار*، ترجمه دکتر ایرج نبی پور، بوشهر: انتشارات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر، ۱۳۹۳.

*کمالی*، سال ۱۵، شماره ۶۳، پنجشنبه ۲ آذر ۱۳۲۳ه.ش.

*کمالی*، سال ۲۰، شماره ۱۱، پنجشنبه ۸ دی ۱۳۲۸ه.ش.

*گلگون*، سال اول، شماره ۳، سه شنبه ۱۰ مهر ۱۳۰۷ه.ش.

*مذاکرات دوره دهم مجلس شورای ملی*، جلسه ۲۷، پنجشنبه ۱ آبان ۱۳۱۴ه.ش.

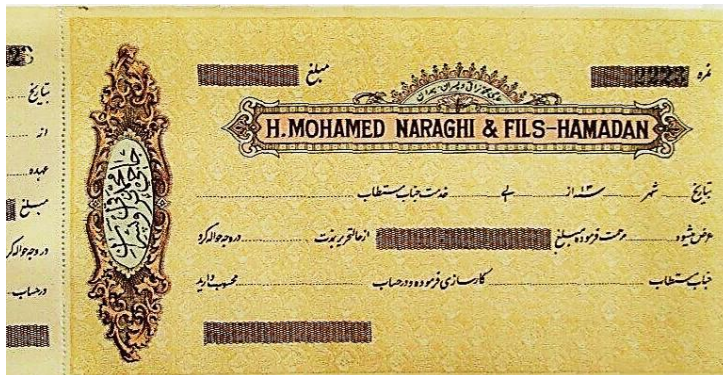
*مذاکرات دوره دهم مجلس شورای ملی*، جلسه ۲۹، سه شنبه ۲۷ آبان ۱۳۱۴ه.ش.

ملک زاده، الهام، *مؤسسات خیریه رفاهی- بهداشتی ایران در دوران پهلوی دوم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۷.

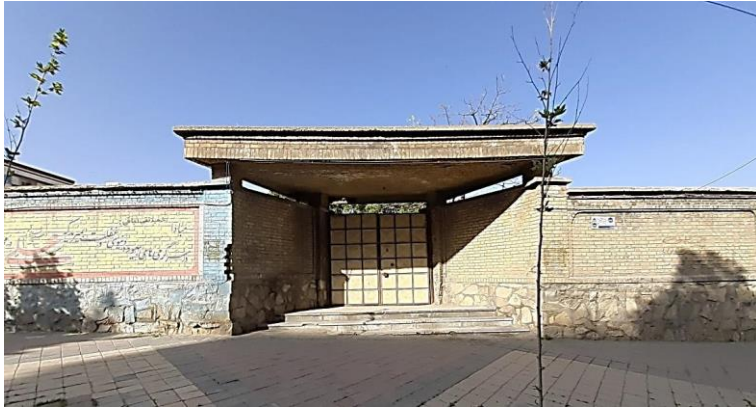
## تصاویر:



تصویر ۱: حاج محمد نراقی، تاجر، خیر و نماینده مردم همدان در دوره دهم مجلس شورای ملی در اواخر عمر با لباس رسمی و کلاه پهلوی (از آرشیو شخصی محمد غضایی)



تصویر ۲: نمونه دسته چک حاج محمد نراقی (از آرشیو شخصی جواد پاکروش).



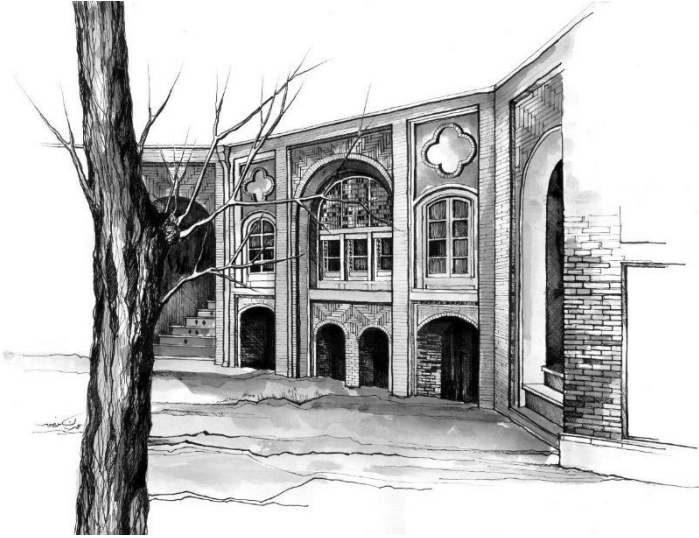
عکس ۳: محل سابق مریضخانه و پرورشگاه نراقی که اکنون سردر آن در خیابان میرزاده عشقی و نبش خیابان شکرپه همدان باقی مانده است (از آرشیو شخصی نگارنده).



تصویر ۴: پرورشگاه نراقی (شیر و خورشید) نبش خیابان شکرپه فعلی احتمالاً دهه ۳۰ خورشیدی (از آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، مدیریت غرب کشور).



تصویر ۵: نمای بیرونی خانه نراقی در خیابان شریعتی همدان (سیروس سابق) که امروزه در وضعیت نامناسبی به سر می‌برد (از آرشیو شخصی نگارنده).



تصویر ۶: نقاشی نمای داخلی خانه نراقی (از مجموعه آثار صاحب مهدیان منصور).

## فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۹

# فتوحات اعراب و ایران ساسانی<sup>۱</sup>

خداداد رضاخانی<sup>۲</sup>

ترجمه سارا مشایخ<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۹/۷/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۹/۸/۲۳

### چکیده:

این مقاله تلاشی است برای گردآوری نظرات گوناگون پیرامون یک واقعه مهم تاریخی و سوالات مربوط به تاریخنگاری آن. هدف این مقاله ارائه پاسخی قطعی به سوالات بزرگتر پیرامون فتوحات اعراب یا مورد خاص سقوط ساسانیان نیست، بلکه در پی به دست دادن چارچوبی اساسی برای تفکر در مورد این مسائل است.<sup>۴</sup>

**مقدمه: طرح یک سوال «امپراتوری قدرتمند ساسانی چگونه سقوط کرد؟»**  
این سؤال نقطه عطف تقریباً تمام کاری است که من به عنوان مورخ دوره ساسانی انجام می‌دهم. من مانند بسیاری از همکارانم، این سؤال را از دیدگاه مدیریت، جنگ‌های ساسانی-بیزانس، روابط ساسانیان و اعراب، زرتشتیان و دیگر جنبش‌های مذهبی،

---

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Rezakhani, Khodadad. "The Arab Conquests and Sasanian Iran". *Mizan*. 2016. online available at <https://mizanproject.org/the-arab-conquests-and-sasanian-iran-part-1/>

۲. پژوهشگر ارشد در دانشگاه لایدن هلند K.Rezakhani@hum.leidenuniv.nl

۳. کارشناس ارشد از دانشگاه کالیفرنیا در ارواین Smashayekh@sara@gmail.com

۴. ترجیحی که در اینجا به صفت قومی به جای صفت فرهنگی یا مذهبی داده شده است - یعنی فتوحات «عرب» به جای فتوحات «اسلامی» - مطابق با معیارهای دانش‌پژوهی معاصر در مورد اولین مراحل فتوحات است. بدیهی است که هویت قومی ارتشهای فاتح در تمام مراحل فتح و باورهای دینی آنها به‌طور قطعی قابل تشخیص نیست. در این زمینه، مقدمه کتاب Hoyland, Robert G. In God's Path: the Arab Conquests and the Creation of an Islamic Empire. Oxford University Press, 2015 را ملاحظه کنید..



تغییرات اجتماعی در دوران پسا باستان و تاریخ اقتصاد بررسی کرده‌ام. امیدوارم که تمرکز ویژه من بر روی عامل آخر، یعنی اقتصاد، برای این بحث مفید و مؤثر باشد. به جز اینها، معتقدم پاسخ‌هایی دیگری نیز وجود دارند که می‌تواند از دیدگاه آسیای میانه یا ایران شرقی، یکی از حوزه‌های تحقیقی من، ارائه شوند و بخصوص در این مورد راهگشا باشند.<sup>۱</sup> امیدوارم زمانی که به سن ۸۰ سالگی رسیدم، بعد از آنکه مقالات و کتاب‌های زیادی در مورد جزئیات این موضوع نوشتم، بالأخره پاسخی موجز برای سؤال «چه شد؟» داشته باشم. اما تا رسیدن آن زمان، قصد دارم از دادن جواب مستقیم به این سؤال خودداری کنم چرا که باور دارم که دانش ما درباره جزئیات این دوره بسیار ناقص است. طبیعتاً هم نظرات بیشتری در این زمینه دارم اما ایده تنها، می‌تواند تصوراتی ساده و تخیلاتی غلط باشد، یا حداقل باید به‌طور جدی تنظیم شوند تا بتوانند به‌عنوان پاسخ‌های واقعی و مفید مورد استفاده قرار بگیرند.

با این حال، در حوزه عمومی، هنگامی که سؤال «چه شد؟» پرسیده می‌شود، پاسخ‌هایی اکثراً با اعتماد به نفس بیش از حد و اغلب بدون توجه به واقعیت‌ها ارائه می‌شوند. متخصصان خودخوانده پاسخ‌هایی را بر اساس شنیده‌ها، کتاب‌های درسی دبیرستان، و گفته‌های استادان قدیمی، اغلب محققانی که در دهه ۱۹۴۰ میلادی چشم از جهان فرو بسته‌اند، ارائه می‌دهند! طبیعتاً بخش بزرگی از این گفتگو در محیط ایرانی و فارسی‌زبان اتفاق می‌افتد. در چنین محیطی این موضوع چهره‌ای سیاسی نیز به خود می‌گیرد و از آن برای پرداختن به مسائل معاصر سوءاستفاده می‌شود. در این شرایط، مشکل در پیدا کردن جواب مناسب به این سؤال تا حدی مربوط به عدم دسترسی فارسی‌زبانان، چه به دلایل زبانی و چه به دلایل جغرافیایی، به منابع اولیه و تحقیقات جدیدتر است. بخش دیگری از این مشکل نگرش عمومی است که در میان گروه مورد نظر به تاریخ وجود

۱. من از اصطلاح «ایران شرقی» به جای آسیای میانه یا ماورالنهر، به عنوان سلف اصطلاح قرون وسطایی خراسان، برای تعیین هویت جداگانه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی - اجتماعی مناطق شرقی خارج از کنترل مستقیم ساسانیان و ایران‌شهر استفاده می‌کنم. نگاه شود به مقدمه کتاب:

Khodadad Rezakhani, *ReOrienting the Sasanians*, Edinburgh University Press, 2017.

دارد. در این نگرش «تاریخ» چیزی است که قبلاً اتفاق افتاده است و برای پاسخ به سؤال «چه شد؟» تحقیق و منبع جدیدتری احتیاج نیست! در این دیدگاه، منابع جدید فقط برای تأیید آنچه قبلاً می‌دانستیم فایده دارند و هر تغییری در روایت ثبت‌شده قبلی تحت عنوان «تجدیدنظرتلی»<sup>۱</sup> کنار گذاشته می‌شود. اطلاعات قدیمی تکرار می‌شوند و هر صدای مخالف، «خیانت» به منافع ملی و «افتخارات» میهنی تلقی می‌شود. در این عرصه، من مدتهاست که خیانتکار خوانده می‌شوم و به این موضوع عادت کرده‌ام، اما اینکه بعضی هم مرا عروسک خیمه‌شب‌بازی شرق‌شناسان غربی خطاب می‌کنند، برایم سنگین است! (روح ادوارد سعید شاد باد که کلمه‌ای کلیدی تحویل اشخاصی داد که کتابش را هرگز نخوانده‌اند!)

بنابراین، فکر می‌کنم در اینجا ممکن است برخی از پاسخ‌هایی را که قبلاً به این سؤال داده‌ام، تکرار کنم و حتی ممکن است برخی از ایده‌های شخصی‌ام را نیز ارائه دهم، با قبول این واقعیت که ممکن است این برداشت‌ها اشتباه باشند. درست است که منابعی وجود دارند که من هنوز آنها را بررسی نکرده‌ام و البته زیرمجموعه‌هایی وجود دارند که به آنها تسلط ندارم. اما تصور می‌کنم حداقل تا حدی با آخرین یافته‌های علمی آشنا هستم و به‌عنوان یک تاریخ‌دان (تاریخ‌دان جهان) این توانایی را دارم که مدارک را در کنار هم بگذارم تا ببینم معنی آنها چیست. پس در حال حاضر، پاسخ مشخصی ارائه نمی‌کنم؛ برای دستیابی به این هدف هنوز چندین دهه کار و تحقیق لازم است. تمام آنچه که خواهم گفت چیزی است که اکنون می‌دانیم، به‌علاوه آنچه که ممکن است پیش‌بینی کنیم و در آینده بهتر بدانیم.

### چه کسی، چه می‌گوید؟

پس سؤال ما از این قرار است: سقوط ساسانیان چگونه اتفاق افتاد؟ نحوه پرسش اغلب اینچنین است: چگونه شاهنشاهی قدرتمند ساسانی سقوط کرد؟ چگونه عرب‌ها، از اعماق صحرای عربستان، موفق شدند به شاهنشاهی مرفه ساسانی غلبه کنند، جمعیت

شاهنشاهی (زرتشتیان) را مسلمان کنند، منابع ساسانیان را تحت اختیار خود درآورند، و باعث تغییر فرهنگ و زبان این شاهنشاهی شوند؟ در میان پاسخ‌گویان به این سؤال، دو دسته‌بندی اصلی وجود دارد. گروه اول، ظهور اسلام را ارزشمند می‌دانند و پیروزی مسلمانان در ایران را به ایده‌های مثبت و تغییردهنده اسلام نسبت می‌دهند. این افراد بیشتر به تاریخ مدرن اهمیت می‌دهند، با این دین همدلی می‌کنند و حتی گاهی اوقات با برخی از گروه‌های سیاسی همخوانی ایدئولوژیک دارند. گروه دوم کسانی هستند که نسبت به گروه اول نگاهی خصمانه دارند. اعضای این گروه دوم حسرت تمدن پراز جلال و شکوهی را می‌خورند که ظاهراً با ظهور اسلام در ایران به پایان رسیده‌است. آنها فتوحات اعراب در ایران ساسانی را برابر نفوذ فاجعه‌بار عشایری بی‌فرهنگ و بیابان‌نشین به فرهنگی با تمدنی شکوهمند می‌دانند. پاسخ معمول این گروه به سؤال «چه اتفاقی افتاد؟» این است که مشکلی موجود در سیستم ساسانیان منجر به سقوط این شاهنشاهی شده‌است. از آنجا که دین و ساختار دینی غالباً منبع اصلی نارضایتی این گروه است، در جواب به این سؤال نیز دین مورد سرزنش قرار می‌گیرد، بخصوص دین زرتشتی و ساختار «سرکوبگر» روحانیت زرتشتی در دوره ساسانی. تصور رایج در میان اعضای گروه این است که دین‌سالاری روحانیت زرتشتی در اواخر دوره ساسانی موجب نارضایتی زیادی در بین مردم شده و در نتیجه مردم تحت فشار در برابر لشکریان عرب، هیچ مقاومتی از خود نشان نداده و پیروزی آسان را برای مهاجمان رقم می‌زنند.<sup>۱</sup>

تناقض موجود بین باور به از کار افتادگی نهادهای زرتشتی از طرفی و از سوی دیگر، حسرت خوردن به آیین زرتشتی به‌عنوان یک ایدئولوژی ملی/ایرانی، از جمله تضادهای تاریخی است که به‌طور واضح توضیح داده نمی‌شود.

روایت هر دو گروه که عمدتاً براساس گزارش‌های مورخان مسلمان مثل بلاذری و طبری بنا شده‌است، سقوط ساسانیان را نتیجه عملیات سریع و موفق ارتش مسلمانان می‌داند.

۱. این تصور، مانند بسیاری از تصورات رایج دیگر، بر پایه تحقیقات قدیمی تر بنا شده‌است. به عنوان مثال: R.C. Zaehner, *The Dawn and Twilight of Zoroastrianism* (Weidenfeld & Nicholson, 1961)

این مبارزات که قادسیه و نهاوند نمونه‌های بارز آن هستند، ظاهراً به سقوط فوری ساسانیان به‌عنوان یک واحد سلطنتی و فرهنگی منجر شده‌است. به‌علاوه، در هردوی این روایات، سقوط ساسانیان برابر با سقوط ایران، یعنی کل قلمرو ساسانی، تلقی می‌شود و در نتیجه، فتوحات به‌منزله شکست ملی و آغاز تسلیم ایران به اعراب و / یا اسلام در نظر گرفته می‌شود.<sup>۱</sup> من در اینجا از بحث در مورد ایران‌شهر ساسانی و غیر قابل مقایسه بودنش با سرزمین کنونی ایران از نظر جغرافیایی، روانی، سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی خودداری می‌کنم، گرچه بعداً در مورد جنبه‌هایی از این موضوع صحبت خواهم کرد.<sup>۲</sup> به غیر از باور عمومی در مورد سرعت و اثربخشی مبارزات اعراب، دو فرض فرهنگی نیز در این زمینه وجود دارد. نخست اینکه فتوحات خودبه‌خود منجر به گرویدن کل جامعه به اسلام شد. بنا بر این فرضیه هرگونه بقای ادیان پیش از اسلام، تحت عنوان کلی «زرتشتی»، نشان مقاومت و سرکشی بوده که توسط «اربابان» جدید، یعنی مسلمانان عرب، به‌شدت سرکوب شده است. فرضیه دوم این است که زبان عربی بلافاصله به‌عنوان قسمتی از دین به مردم شکست‌خورده، تحمیل شده‌است. در نتیجه، بقا یا احیای زبان فارسی واقعه‌ای معجزه‌آسا تلقی گشته و به‌عنوان یک پدیده منحصر به فرد در جهان اسلام، که در آن هر کس دیگری مجبور به پذیرفتن زبان عربی است، بیان می‌شود. این معجزه یا به عزم راسخ و ذات پر استقامت ایرانیان و همچنین فرهنگ ماندگار و غالب ایرانی و یا متناوباً، به همت شخصی فردوسی نسبت داده می‌شود؛ بنا بر این دید که

۱. جالب توجه است که این باور در بین محققان مدرن نیز دیده می‌شود نک:

Patricia Crone, *The Nativist Prophets of Early Islamic Iran* (Cambridge University Press, 2012) در این کتاب نویسنده سقوط تیسفون را پایان قطعی حکومت ساسانیان بر سرزمینهای خود و شکست سیستم دفاعی ساسانی می‌داند، هرچند که بسیاری از شواهد از جمله ادامه حکومت یزدگرد در فارس و نبرد نهاوند در سال ۶۴۲ خلاف این باور را نشان می‌دهند. همچنین شهر تیسفون که در غرب امپراتوری ساسانی واقع شده‌است قبلاً نیز چندین بار به اشغال درآمده بوده و هرگز اشغال نظامی منجر به فروپاشی نظام، دولت یا فرهنگ نشده بوده‌است.

۲. مشکل اول در اینجا البته برابر دانستن یک امپراتوری با یک واحد کشور-ملت است، خطایی که جامعه‌شناسی نوین آن را تصحیح می‌کند. با این حال، مسئله تداوم تاریخی و به ویژه اتخاذ آنچه که باقی مانده «میراث ساسانی» از نظر فرهنگی و اقتصادی-اجتماعی محسوب می‌شود، در همین مقاله بررسی خواهد شد.

وی شاهکار بزرگ خود *شاهنامه* را با هدف آگاهانه حفظ زبان فارسی سروده است و در نتیجه به‌تنهایی عامل بقای فرهنگ ایرانی بوده است.<sup>۱</sup>

هر محققى که بخواهد به این سوالات پاسخ دهد، ناگزیر باید لحن عذرخواهانه به خود بگیرد. این مشکل در حقیقت مشکلی است بسیار اساسی، زیرا قبل از اینکه هرکدام از محققین فرصتی برای تحقیق درباره وقایع و مسائل واقعی تاریخی پیدا کنند، باید اول به این عقاید غلط توجه کنند، بسیاری از آنها را کنار بگذارند و سپس سعی کنند با جمع‌آوری حقایق و تفسیرهای جدید به پیشبرد بحث کمک کنند. تعداد کم افرادی که سر در مطالعه این مسائل دارند منجر به این می‌شود که کسانی که مشغول کار هستند ساعات زیادی را به تکان دادن سر و تلاش برای زدودن باورهای غلط سپری کنند. در اینجا، من هم سعی می‌کنم که در ضمن ارائه برخی از تحقیقات جدید، همین کار را انجام دهم. هرچند که موارد زیر در واقع تفسیر خود من از موضوع است، اما می‌توانم به خوانندگانی که از نزدیک درگیر این بحث نیستند اطمینان دهم که هدف من در اینجا انقلابی بودن نیست و در واقع این مقاله در پس‌زمینه تحقیقات فعلی در این مورد، تنها دیدگاهی میانه‌رو دارد.

### دنیای پسا باستان و اواخر عهد ساسانی:

ابتدا باید هم قلمرو ساسانیان در اواخر دوران ساسانی و هم ظهور اسلام را در چارچوب یک جهان در حال تغییر مشاهده کنیم. این چهارچوبی است که امروزه با نام «پسا باستان» یا «اواخر عهد باستان»<sup>۲</sup> شناخته می‌شود و از نظر گاه‌شناسی و روش‌شناختی در چند دهه گذشته مورد تأیید بسیاری از محققان قرار گرفته است. این اصطلاح در اصل به امپراطوری روم اطلاق می‌شد و از آن برای اصلاح روایت گیبون از سقوط تمدن

۱. در روایتی که فرهنگ قدیمی تری ایرانی را دلیل به وجود آمدن فرهنگ ایرانی قرون وسطایی می‌داند، فردوسی و شاهکارش دشمنان زیادی در مقابل خود دارند از دستگاه خلافت گرفته تا ترکان غزنوی. برای نظری جالب در مورد این موضوع نگاه شود به

Mahmoud Omidisalar, "Unburdening Ferdowsi," *Journal of the American Oriental Society* 116 (1996): 235–242  
2. Late Antiquity

کلاسیک روم و زدودن ایده «عصر تاریکی»، دوره تغییر روم کلاسیک به بیزانس مسیحی، استفاده می‌شد. در این چهارچوب، پسا باستان در واقع پلی است که دنیای کلاسیک را با دنیای مسیحی پیوند می‌دهد با این استدلال که مسیحیت در واقع بسیاری از نهادهای دنیای کلاسیک را اصلاح و اقتباس کرده‌است و به این طریق نهادهای آشنای قرون وسطا را به وجود می‌آورد.<sup>۱</sup> در این دیدگاه، مسیحیت فی‌الواقع وسیله‌ای بوده برای تبدیل امپراتوری روم به یک جامعه مسیحی، جامعه‌ای که بیشتر از میراث دنیای کلاسیک استفاده می‌کند.<sup>۲</sup> از دهه ۱۹۹۰ به بعد، چارچوب «پسا باستان» و تأکید آن بر استمرار به جهان غیر رومی نیز بسط داده شده و مورخان ایران ساسانی و اسلام نیز در مورد تغییرات مشابهی در آسیای میانه و غربی بحث و گفتگو کرده‌اند. یک از ویژگی‌های اصلی این تحول، تشویق به دیدن فتوحات اسلامی نه به‌عنوان یک گسست عمیق با گذشته، بلکه به‌عنوان تغییراتی ناشی از اتفاقات داخلی غرب آسیا که منعکس‌کننده تداوم ساختارها و نهادها از دوران ساسانی تا عصر اسلامی هستند، است.<sup>۳</sup>

۱. برای یک مقدمه کوتاه در این مورد نگاه شود به

Peter Brown, *The World of Late Antiquity, AD 150 – ۷۵۰* (W.W.W. Norton 1989)

برای جزئیات بیشتر می‌توانید به کتاب زیر مراجعه کنید (جالب توجه است که بخشی مربوط به ساسانیان در کتاب آورده نشده است)

G.W. Bowersock, Peter Brown, and Oleg Grabar (eds.), *Late Antiquity: A Guide to the Postclassical World* (Harvard University Press, 1999.)

۲. این عبارت (و بخش‌هایی از این مفهوم کلی را) از کتاب زیر وام گرفته ام هرچند که با تمام حرف‌های نویسنده در مورد ساسانیان موافق نیستم.

Garth Fowden, *Empire to Commonwealth: Consequences of Monotheism in Late Antiquity* (Princeton University Press, 1993)

۳. این موضوع در دو کتاب زیر به بحث و گفتگو گذاشته شده است.

Michael G. Morony, *Iraq After the Muslim Conquest* (Princeton University Press, 1984)

Touraj Daryaee, *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire* (I. B. Tauris, 2007)

همچنین نگاه شود به:

Khodadad Rezakhani, “Empires and Microsystems: Sasanian Iran in Late Antiquity, 500–750” (Ph.D. diss., 2010)

مطالعات عمومی در مورد تداوم بین خاورمیانه پیش از اسلام و اسلامی، منجمله

Robert G. Hoyland, “Early Islam as a Late Antique Religion,” in Scott F. Johnson (ed.), *The Oxford Handbook of Late Antiquity* (Oxford University Press, 2012), 1053–1077 and Hugh Kennedy, “Islam,” in Bowersock et al.

جدا از تاریخ پسا باستان، چهارچوب دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد - و من اصرار زیادی بر توجه به آن داشته‌ام - چهارچوب تاریخ جهان است. اصل این رویکرد تعمق بر ساختاری بزرگ‌تر و فرامنطقه‌ای برای شاهنشاهی ساسانی و هم ظهور اسلام است. این امر صرفاً در نظر گرفتن تاریخ کلی‌تر مدیترانه و غرب آسیا نیست، بلکه توجه جدی به نیروهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این دوران نیز هست. به‌عنوان مثال، ایده پسا باستانی در مورد ظهور مرد مقدس، غیر از توضیحی در مورد علاقه به نبوت یا مقدسات، همچنین می‌تواند در چارچوب تغییر ساختار حمایت اجتماعی در کل اوراسیا و آفریقای شمالی در نظر گرفته شود. مثال دیگر این است که تغییرات اقتصادی در غرب آسیا، به ویژه در تولید محصولات کشاورزی، باید در چارچوب تغییر نگرش‌های سیاسی در آسیای میانه بررسی شود.<sup>۱</sup> ما باید بتوانیم پدیده‌های تاریخی را خارج از مرزهای مشخص تفسیر متن و باستان‌شناسی درک کنیم. زمینه‌های مختلف تاریخ‌شناسی (به‌عنوان مثال تاریخ اقتصاد، تاریخ اجتماعی، تاریخ سیاسی) باید در مطالعه تمام ادوار تاریخ و نه فقط دوره مدرن نقش‌آفرینی کنند. تاریخ جهان، به‌عنوان روشی که می‌تواند پوششی برای همه این رویکردهای میان‌رشته‌ای در تاریخ باشد، باید به کار گرفته شود تا بتوانیم دوره مورد بحث را به‌درستی درک کنیم.

اواخر دوران ساسانی، پس از سال ۴۸۴ میلادی، مثال خوبی است برای به نمایش گذاشتن چگونگی استفاده از این روش‌ها در پژوهش تاریخی. این سال که فقط بطور تصادفی انتخاب شده است، سالی است که در ضمن آن پیروز، شاهنشاه ساسانی در جایی نزدیک بلخ در شمال افغانستان کنونی از هفتالیان شکست خورد و توسط ایشان کشته شد. هفتالی‌ها، یک نهاد سیاسی تازه‌تأسیس در منطقه، به اربابان شرق ایران تبدیل شدند و غرامت‌های سنگینی را به ساسانیان تحمیل کردند. علاوه بر این، به مدت تقریباً دو دهه، هفتالی‌ها نقش تاج‌بخش را در برابر شاهنشاهان ساسانی ایفا کردند و مدعیان تاج‌وتخت ساسانی را به‌طور غیرمستقیم بر تخت نشانده و از تخت به زیر می‌کشند.

۱. در این مورد نگاه شود به:

پرداخت غرامت‌های سنگین جنگی به هفتالی‌ها مطمئناً خزانه ساسانیان را تخلیه می‌کند، هرچند که هیچ مدرک مستقیمی در این باره در دست نداریم. این غرامت‌ها مشخصاً، ساسانیان را به نیرویی مهاجم در سرزمین‌های شرقی امپراتوری روم، تبدیل می‌کند. قباد یکم، برنده دو دهه کشمکش بر سر تاج‌وتخت ساسانی در سال ۵۰۲ به این سرزمین‌ها حمله کرده و سعی کرد تا آنجا که ممکن است از فتح این مناطق غرامت مالی به دست بیاورد.

جدا از مشکلات مالی اما شکست و مرگ پیروز دربار ساسانی را به هم ریخته و اشرافیت ساسانی را سردرگم می‌کند. غرامت به هفتالی‌ها قطعاً تماماً از خزانه شاه پرداخت نشده بوده، بلکه کیسه اشراف و جیب کارگران را نیز بی‌شک درگیر خود کرده بوده‌است. غیر از مسائل مالی، پادشاهان دست‌نشانده هفتالی‌ها مانند قباد در دوره اول سلطنتش به احتمال زیاد احترام خود را در نزد اشراف ساسانی از دست داده بوده‌اند. همه این اتفاقات منجر به شورش شد که ماهیت دقیق آن روشن نیست. علی‌رغم اصرار منابع بعدی اسلامی مبنی بر اینکه این شورش مرحله اولیه شورش مزدک بوده‌است، همه شواهد نشان می‌دهند که ما باید این تحولات را واکنش‌های اولیه به سیاست‌های خود قباد بدانیم.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد که نارضایتی اشراف، قباد را پس از اولین تاج‌گذاری در سال ۴۸۸ میلادی و بعد از خلع عمویش بلاش، وادار به اتخاذ تصمیماتی عجولانه در دربار و دولت خویش می‌کند، تغییراتی که لزوماً چندان مورد پسند عموم نبودند. این تحولات که بین سال ۴۸۸ و ۴۹۶ میلادی انجام می‌گیرند، منجر به برکنار شدن قباد از سلطنت به دست اشراف ساسانی می‌شوند. پس از این اتفاق قباد دوباره به دربار هفتالی‌ها پناهنده می‌شود. جلوس مجدد قباد بر تخت سلطنت دوسال بعد و به پشتیبانی ارتش قابل توجه هفتالی، پراهمیت‌تر از یک کودتا یا فتح است و بلکه در واقع شروع به کار یک رژیم جدید حکومتی شمرده می‌شود. این رژیم جدید می‌بایست با موافقت نسبی برخی از اشراف بر سر کار آمده باشد چرا که اندکی پس از بازگشت قباد به تخت سلطنت

1. Patricia Crone, "Kavād's Heresy and Mazdak's Revolt," *Iran* 29 (1991): 21–42.



در سال ۴۹۸ میلادی، پادشاه و اشرافش، عملیات نظامی خود را در شام بیزانسی شروع می‌کنند.

این جنگ طولانی تمام دوران پادشاهی قباد و همچنین بخشی از حکومت پسرش، خسرو انوشیروان معروف (۵۷۹-۵۳۱) را به خود اختصاص می‌دهد. با این حال، قباد زمان کافی برای پایه‌گذاری اصلاحات و تقویت دولت نوپای خویش داشته‌است، هرچند که بسیاری از این اصلاحات به انوشیروان نسبت داده می‌شوند. البته دامنه این اصلاحات مشخص نیست، اما بازنگری سیستم مالیات بر زمین، نه براساس محصول بلکه در اساس سطح زیرکشت (*kharag* و یا خراج اسلامی)، و مالیات سرانه (*gizidag*) و یا جزیه اسلامی را شامل می‌شده‌است. همچنین به احتمال زیاد پاکسازی اشراف و سازماندهی مجدد نظامی، که بر طبق آن شاهنشاهی به چهار منطقه دفاعی تقسیم می‌شده‌است نیز جزئی از این اصلاحات بوده‌است که در زمان انوشیروان عملی شد. اصلاحات قباد و خسرو در زمانی اتفاق می‌افتد که یوستینیان حکومت خود را در بیزانس برقرار کرده و دو حکومت درگیر مبارزات شدیدی در مرزهای خود بودند. در شرق، قدرت هفتالی متعادل شده و نفوذ ایشان در دربار ساسانی کاهش پیدا کرده بود، اگرچه هفتالی‌ها بیشتر ایران شرقی را تحت کنترل خود داشتند.

سلطنت قباد با آنچه مورخان بعدی «شورش مزدکی» می‌نامند به پایان می‌رسد. این شورش اجتماعی-مذهبی توسط خسرو انوشیروان به شدت سرکوب می‌شود و در نتیجه این سرکوب، انوشیروان به قهرمان متون زرتشتی تبدیل می‌شود. اما شورش مزدک، دغدغه مذهبی‌اش هر چه بوده‌باشد، عمدتاً یک خیزش اجتماعی است. آنچه شورشیان واقعاً می‌خواستند برای ما کاملاً روشن نیست زیرا گزارش‌های به دست آمده از این خیزش تنها در منابعی که توسط دشمنان آن نوشته شده‌است وجود دارند. اتهامات وارده به مزدکی‌ها مانند به شراکت گذاشتن اموال و زنان به این خیزش رنگ‌وبوی پیشاسوسیالیستی داده‌است، چیزی که مورخان مارکسیست به شدت از آن بهره برده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. کتاب زیر نمونه جالب توجهی است:

N. Pigulevskaja, Les villes de l'État iranien aux époques parthe et sassanide (Mouton, 1963)

با این حال به نظر می‌رسد که این تنها یک جنبه از این جنبش بزرگ مذهبی-اجتماعی بوده‌است. نسخه‌های بعدی این جنبش که در دورهٔ اسلامی تحت عنوان کلی خرمیه شناخته می‌شوند، مجموعه‌ای از آموزه‌های متعدد و باورهای مذهبی مختلف هستند. از نقطه نظر پسا باستان، جنبش‌های مذهبی خرمیه / مزدکی در کنار جوامع مسیحی در حال ایجاد جامعه‌ای با منافع مشترک اجتماعی-مذهبی بوده‌اند.<sup>۱</sup>

در مقابل، آیین زرتشتی، آیین غالب ساسانیان، علاقهٔ کمتری به ایفای چنین نقشی نشان می‌دهد. در این بین، باور به خودکامگی مذهبی زرتشتیان به محوریت یک نهاد روحانی و به ریاست یک موبدان موبد بیشتر یک تصور است تا واقعیت و بر اساس شواهدی اندک بنا شده‌است. جدا از فقدان نوعی آموزهٔ زرتشتی «ارتدوکس» یا «اصلی» در جهان ساسانی، شواهد کمی از حضور چنین روحانیانی وجود دارد.<sup>۲</sup> به علاوه، پادشاهان در اواخر دوران ساسانی به سعی در نزدیکی و ایجاد ارتباط با جوامع مسیحی بومی در شاهنشاهی خود مشهور هستند، نه تلاش برای تقویت یک طبقهٔ خودکامهٔ زرتشتی، تصویری که شاید

برای یک نگاه بومی‌تر به این مسأله نگاه شود به:

J. Modi, "Mazdak the Iranian Socialist," in *Dastur Hoshang Memorial Volume* (Fort Printing Press, 1918), 116–131

نمونه‌های رادیکال‌تر حتی تا آنجا پیش می‌رود که مزدک را یک «بلشویک» بخوانند، ۱۴۰۰ سال قبل از تأسیس این حزب سیاسی در روسیه! نگاه شود به:

Paul Lutinger, "Mazdak," *The Open Court* 11 (1921): 664–685. See also W. Sundermann, "Mazdak und die mazdakitischen Volksaufstände," *Das Altertum* 23 (1977): 245–249.

۱. برای جدیدترین تحقیقات علمی در این زمینه نگاه شود به:

Crone, *Nativist Prophets*, 279–388

و همچنین:

Ehsan Yarshater, "Mazdakism," in E. Yarshater (ed.), *The Cambridge History of Iran, Volume 3 (2): The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods* (Cambridge University Press, 1983), 991–1024

باور عمومی این است که زرتشتی‌گری فاقد آرمان‌های جهانی است که در اسلام و مسیحیت دیده می‌شوند. نگاه شود (با احتیاط) به:

Fowden *op. cit.*, 24–36

در مقابل، جنبش مزدکی آرمان‌های خاصی دارد که می‌توانند در چهار چوب کلی «جهان‌گرایی» در دوران پسا باستان قرار گیرند، گرچه به دلیل عدم موفقیت در جلب حمایت سیاسی، اغلب نادیده گرفته می‌شوند. با این حال، گروه دربارهٔ وجود خرمیه به عنوان یک جنبش بزرگ اجتماعی-مذهبی که فراتر از جنبش مزدکی یا بابک بوده‌است استدلال می‌کند که این شورش‌ها و در واقع جایگزینی برای دین زرتشتی رسمی، با آرمان‌هایی برای عدالت جهانی، بوده‌اند.

2. Khodadad Rezakhani, "Mazdakism, Manichaeism and Zoroastrianism: In Search of Orthodoxy and Heterodoxy in Late Antique Iran," *Iranian Studies* 48 (2015): 55–70.

با کمی اغماض بشود در دوره بهرام گور یا یزدگرد دوم، اثراتی از آن یافت.<sup>۱</sup> برای مثال، خسرو دوم پرویز (۶۲۸-۵۹۱) با همسری مسیحی ازدواج کرد (شاید دو همسر مسیحی) و یک وزیر مسیحی نیز داشت. خسرو پرویز با قصد بسیج کردن جامعه مسیحیان شرقی در قلمروهای ساسانی به نفع مبارزات خود بر علیه بیزانس از این جامعه حمایت کرده و نسطوریان سوریه را تقویت کرد. خسرو بعد از فتح ارض مقدس و ورود به اورشلیم در حدود ۶۱۴ میلادی، صلیب راستین را به امید فراهم کردن اعتبار برای مسیحیان شاهنشاهی خود از اورشلیم به خوزستان منتقل کرد. اگر یک ساختار دین‌سالارانه خودکامه زرتشتی در شاهنشاهی ساسانی وجود داشت، طبیعتاً پادشاه ساسانی نمی‌توانست به این سادگی با پیروان مذاهب دیگر روابط آشکار داشته باشد، چه رسد به این که منافع آنها را ارتقا بخشد. به جز این، در این دوره زمانی مسیحیان در مناطق غربی قلمرو ساسانی جمعیت غالب بودند. مسیحیان و یهودیان آرامی‌زبان، جمعیت اصلی بین‌النهرین یا آسورستان (در فارسی میانه: دل ایرانشهر) را تشکیل می‌دادند. جنوب غربی بین‌النهرین و حیره نیز قلمرو پادشاهی لخمی (یا نصری) بود که حاکمانش بر قبایل عرب در شمال عربستان از جانب ساسانیان حکومت می‌کردند. در شرق شبه جزیره عربستان، از دهانه خلیج فارس تا عمان نیز قبایل عرب‌زبانی زندگی می‌کردند که تحت حکومت مرکزی فرمانداران ساسانی در بحرین بودند. جنوب شبه جزیره نیز پس از فتح پادشاهی سابق حمیر در حدود سال ۵۷۰ در جنگ بر علیه اکسوم (حبشه) به بخشی از شاهنشاهی ساسانی تبدیل شده بود.<sup>۲</sup>

1. Scott McDonough. "A Question of Faith? Persecution and Political Centralization in the Sasanian Empire of Yazdgerd II (438-457 CE)." *Violence in Late Antiquity: Perceptions and Practices* (2006): 69-81.

۲. این موضوع اخیراً مورد توجه قرار گرفته‌است و یکی از جالب حوزه‌های تحقیقی است. نگاه شود به:

Beate Dignas and Englebert Winter, *Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbours and Rivals* (Cambridge University Press, 2007), 109-112; George Hatke, "Africans in Arabia Felix: Aksumite relations with Himyar in the Sixth Century C.E." (Ph.D. diss., 2011); and G.W. Bowersock, *The Throne of Adulis: Red Sea War on the Eve of Islam* (Oxford University Press, 2013).

در چنین شرایطی بود که خسرو دوم از سال ۶۰۲ شروع به شام حمله کرده و ارتش بیزانس را شکست داد. بهزودی تمام شامات، فلسطین و بیشتر آناتولی به دست ساسانیان افتاد. مصر نیز در سال ۶۱۵ جزئی از قلمرو ساسانی شد. برای دو دهه، در واقع یک نسل کامل، ساسانیان ارباب تمام غرب آسیا بودند و پس از شکست دادن هفتالی‌ها با کمک ترکان غربی در دهه ۵۶۰، بسیاری از سرزمین‌های از دست‌رفته خود در ایران شرقی را نیز دوباره به دست آوردند. هنگامی که پیامبر اسلام از مکه به مدینه مهاجرت می‌کرد تا دولت مذهبی خود را در آنجا مستقر کند، جهان اطراف او عملاً تحت سلطه ساسانیان بود. دولتی که به دست پیامبر تأسیس شد، با هیچ حکومتی به غیر از ساسانیان مرز نداشت. سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که با توجه به این حقیقت، آیا درست است که حکومت اولیه اسلام در مدینه و مکه را عاملی کاملاً خارجی در دنیای ساسانی حساب کرد که با حمله از بیرون، باعث سرنگونی شاهنشاهی ساسانی شده، یا آن را باید بخشی از دنیای اواخر دوره ساسانی دید که توانسته بخش‌های دیگر را تحت سلطه درآورد؟ شاید ما بتوانیم دولت نوپای اسلامی را یکی از عناصر داخلی، یا حداقل همسایه نزدیک و شناخته‌شده‌ای، در دنیای ساسانی بدانیم و عنصری که باعث تشدید تغییرات آن بود.

### اسلام در چهار چوب ساسانیان: ظهور اسلام و نظام شاهنشاهی ساسانی:

ظهور اسلام در دنیای غرب آسیا و به هنگام سلطه ساسانیان به عنوان یک جنبش سیاسی و دینی، عامل مهمی در تغییرات اواخر عهد باستان است. اعراب حجاز به هیچ‌وجه صحرانشینانی ساده و جدا از جهان نبودند، برخلافی تصویری که در اذهان از ایشان وجود دارد. در عوض، اعراب حجاز کاملاً در تماس و قسمتی جدایی‌ناپذیر از جهان اواخر عهد باستان بودند. اعراب به‌خوبی از درگیری‌های ساسانیان با حبشیان در یمن آگاه بودند و از شکست و خروج بیزانس از شام و مصر و سلطه ساسانیان بر این منطقه نیز اطلاع داشتند. ظهور اسلام و متن مقدسی مانند قرآن و شخصیت‌های مهم اسلامی نظیر

حضرت رسول اکرم کاملاً با دنیای پسا باستان منطبق است.<sup>۱</sup> وحدانیت و پرستش خدای یگانه، کاری که «حنیف»ها در عربستان حتی قبل از بعثت حضرت محمد انجام می‌دادند، سعی‌ای بود برای ارائه نسخه‌ای «خالص» از باورهای ابراهیمی خارج از قالب یهودیت ربانی یا مسیحیت. پناه‌بردن به بیابان برای مکاشفه و ذکر و تعمق در درگاه خداوند یگانه در شخصیت کسانی مانند راهب مسیحی، قدیس آنطون کبیر نیز منعکس شده‌است. پیامبران عرب قبل از پیغمبر اسلام مانند هود و صالح، و پیامبران دروغین مانند مسیلمه، که حتی در متون اسلامی نیز از آنها نام برده شده‌است، یکی از ویژگی‌های اصلی این جامعه و کانونی مهم برای جنبش‌های اجتماعی بود که می‌خواستند خفقان جغرافیایی و سیاسی را که از اوایل قرن ششم به علت جنگ و درگیری بر منطقه تحمیل شده بود، بشکنند.<sup>۲</sup>

در این میان، اعراب حجاز که عادت به تجارت آزاد با سوریه بیزانسی (احتمالاً به‌عنوان تاجر چرم) و دسترسی آسان به دریای سرخ و تجارت در اقیانوس هند داشتند، اکنون مقید بودند بنا بر قوانین هژمونی ساسانی که فعالیت ایشان را بسیار محدود می‌کرد رفتار کنند.<sup>۳</sup> ساسانیان حتی نجران در نزدیکی مرز یمن و حجاز، که اصلی‌ترین مرکز تماس برای مردم مکه و یثرب (مدینه) با یمن بود را تحت اختیار داشتند. با از بین رفتن

1. Aziz Al-Azmeh, *The Emergence of Islam in Late antiquity: Allah and His People*. Cambridge University Press, 2017..

۲. در مورد مسئله مهم احیای نبوت و اهمیت آن برای ظهور اسلام در دوران پسا باستان، نگاه شود به

Michael Pregill, "Ahab, Bar Kokhba, Muhammad, and the Lying Spirit: Prophetic Discourse before and after the Rise of Islam," in Philippa Townsend and Moulie Vidas (eds.), *Revelation, Literature, and Community in Late Antiquity* (Mohr Siebeck, 2011), 271-313

۳. بسیاری از محققان به اهمیت تجارت مکه در ظهور اسلام اشاره کرده‌اند و دیگران از آن به عنوان توهم یاد کرده‌اند. پاتریشیا کرونه در کتاب بحث برانگیز خود در این مورد صحبت کرده‌است.

Patricia Crone, *Meccan Trade and the Rise of Islam* (Princeton University Press, 1987.)

برای پژوهشی بهتر، هرچند ناشناخته‌تر، در این زمینه نگاه شود:

Róbert Simon, *Meccan Trade and Islam: Problems of Origin and Structure* (Akadémiai Kiadó, 1989.)

اظهارات نهایی کرونه در مورد این موضوع به اندازه اظهارات اولیه او جالب، و شاید به همان اندازه بحث‌برانگیز، است:

Patricia Crone, "Quraysh and the Roman Army: Making Sense of the Meccan Leather Trade," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 70 (2007) 3-88.

پادشاهی جمیر و از هم پاشیدن تجارت سوریه بر اثر جنگ‌های ساسانیان و بیزانس، منابع رونق نسبی صحرائشینان و شهر تجاری ایشان مکه عملاً از بین رفت. بعد از تحت کنترل گرفتن جده و قطع کردن ارتباط بین بیزانس و حبشه، ساسانیان حتی سعی در کنترل بقیه شبه جزیره نیز داشتند، هرچند که این سعی ناموفق بود.<sup>۱</sup> جای تعجب نیست که اولین اقدام جامعه جدید مسلمانان برای جذب متحد ایجاد ارتباط با پادشاه حبشه، نجاشی، بود.

رژیم ساسانی نیز اما امکانات خود را تا حداکثر ممکن استفاده کرده بود. هزینه جنگ با بیزانس رو به افزایش بود و مدیریت تمام مناطق جدید وظیفه‌ای بود که دولت ساسانی برای آن آماده نبود. همچنان رشد اقتصادی اخیر عمدتاً بودجه جنگ را تأمین می‌کرد. اصلاحات قباد و خسرو یکم اجازه داده بودند که زمین‌های کشاورزی تغییر شکل یابند. دهقانان با کشت محصولات تجاری مانند پنبه یا نیشکر یا فعالیت‌های سبک‌تر باغبانی موفق به افزایش ثروت خود شده بودند.<sup>۲</sup> اکتساب زمین و همچنین استفاده از زمین‌های حاشیه‌ای برای تولید، یکی از جنبه‌های اصلی اقتصاد متاخر ساسانی بود. ثروت به دست آمده با این ابزار کمک کرد تا کمبود مالی ناشی از غرامت‌های تحمیل شده توسط هفتالی در چندین نسل قبل کاهش یابد. این تغییرات اما برای دولت ساسانی بی‌ثباتی را به ارمغان آورده بودند. این دولت که برای کنترل رشدی بسیار کندتر تنظیم شده بود اکنون با مواجهه با رشد گسترده و بی‌سابقه‌ای که از طریق افزایش دسترسی و استفاده از سرمایه، زمین و نیروی کار به وجود آمده بود، در واقع دچار نوعی شوک شده بود. شاید بشود گفت که در این زمان، دولت ساسانی قادر به مدیریت شاهنشاهی خود نبود. دامنه به‌سادگی از مدیریت پیشی گرفته بود و عملاً ساسانیان، قربانی موفقیت

۱. در مورد این قسمت نسبتاً مبهم نگاه شود به منابع مذکور در اثر سترگ محمد محمدی ملابری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: توس، ۱۳۷۵، بخصوص جلد اول، هرچند که متأسفانه عدم ترتیب و تحلیل مناسب این منابع در به دست دادن یک روایت قابل ارجاع موفق نیست.

۲. نگاه شود به:

Richard W. Bulliet, *Cotton, Climate, and Camels in Early Islamic Iran: A Moment in World History*. (Columbia University Press, 2011) and Rezakhani, Khodadad. "Continuity and Change in Late Antique Iran: An Economic View of the Sasanians." *International Journal of the Society of Iranian Archaeologists* 1, no. 2 (2015), 93-106.

خود در رشد اقتصادی و پیشرفت‌های نظامی بودند. ویژگی غالب این رشد در زمینه اقتصاد، نیاز به جذب نیروی کار از دیگر سوی مرزهای سیاسی شاهنشاهی بود.<sup>۱</sup> جنگ ۶۰۲-۶۲۸ جلوه‌ای از این نیاز بود. روش مورد استفاده پادشاهان ساسانی از شاپور دوم تا خسرو، حمله به شام و انتقال بخشی از جمعیت این کشور به قلمرو ساسانی، دیگر کارآمد نبود.<sup>۲</sup> تنها راه به نتیجه رساندن نیازهای اقتصادی دولت ساسانی، ادغام شام در آسورستان بود و فتوحات خسرو پرویز در واقع تلاشی بود در به نتیجه رساندن این نیاز.

### پایان جنگ‌های بیزانس - ساسانی و فتوحات اسلامی:

عملیات موفقیت‌آمیز هرقل، امپراتور بیزانس، علیه ساسانیان بین ۶۲۶ و ۶۲۸ میلادی، بالأخره در فوریه ۶۲۸ به نتیجه نشست. خسرو پرویز توسط پسرش و اشراف برکنار و محاکمه شد. مدارک مربوط به این اتفاق دریچه‌ای جذاب برای نگاه به سیاست اواخر دوران ساسانی را به روی ما می‌گشاید. دفاعیات پادشاه در این محاکمه، ناکافی شناخته شده و اعدام وی، احتمالاً یکی از کم‌شناخته شده‌ترین موارد شاه‌کشی در تاریخ جهان، در سال ۶۲۸ منجر به پایان دوره فتوحات شد. سلطنت قباد دوم شیرویه و پسرش اردشیر سوم روی هم کمتر از دو سال طول کشید. در حقیقت می‌توان ادعا کرد که سلسله ساسانی با اعدام خسرو دوم عملاً سقوط کرده و به پایان رسیده بود.<sup>۳</sup> پیروزی هرقل در برابر خسرو دوم اما نتیجه چندانی برای بیزانس هم نداشت. بیزانس توانست آناتولی را پس بگیرد، هرچند که به نظر نمی‌رسد هیچگاه توانسته باشد سوریه و مصر

1. Khodadad Rezakhani and Michael G. Morony, "Markets for Land, Labour and Capital in Late Antique Iraq, AD 200-700," *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 57, no. 2 (2014): 231-261.

2. Michael G. Morony, "Population Transfers between Sasanian Iran and the Byzantine Empire," in *La Persia e Bisanzio* (Accademia Nazionale dei Lincei, 2004), 161-179.

۳. در این مورد نگاه شود به:

James Howard-Johnston, "Pride and Fall: Khusro II and His Regime," in *La Persia e Bisanzio*, 93-113

را باز تحت اختیار درآورد.<sup>۱</sup> اما در سال ۶۳۶، تنها هشت سال پس از موفقیت در مقابل خسرو دوم، بیزانس از ارتش مسلمانان در نبرد یرموک شکست خورد.<sup>۲</sup> وظیفه مورخان نظامی است که جزئیات موفقیت‌های نظامی هم ساسانیان و مسلمانان، به‌خصوص نقش لشکریان مزدور منطقه صحرای شام در فتوحات ساسانی و بعد اسلامی را مطالعه کنند. اما درک زمینه‌های اجتماعی این موضوع کار دشواری نیست. بسیاری از شهرها، از جمله حیره - پایتخت لخمی‌ها، حاکمان دست‌نشانده دولت ساسانی - با آرامش و با توافق بر سر پرداخت پول، تسلیم شدند. شهرهای دیگر که پایگاه‌های نظامی نیروهای شاهنشاهی بودند، مجبور به جنگ شدند، اما آن‌ها نیز سرانجام به بخشی از سیستم جدید تبدیل شدند. عملاً، با توجه به نبود حکومت مرکزی ساسانی، فتوحات آن‌ها در جنوب بین‌النهرین (منطقه «سواد» در جغرافیای اسلامی) و صحرای شام، به دست سردارانی افتاده بود که حالا به‌عنوان فرماندهان محلی، می‌توانستند خود را در اختیار هر حاکمی قرار دهند. این حکومت جدید، که در اینجا حکومت اسلامی مدینه بود، در واقع توانست دیدگاه اجتماعی-اقتصادی ساسانیان را به موجودیت سیاسی خود پیوند بزند.

از دیدگاه اقتصادی-اجتماعی، شام و بین‌النهرین سرانجام در زیر این حکومت جدید متحد شده و برای قرن‌های متمادی متحد باقی ماندند؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که از این منظر، بزرگ‌ترین نقص دولت شاهنشاهی ساسانی عدم موفقیت ایشان در وحدت بخشیدن به این مناطق و ممانعت از ادغام طبیعی این دو مکمل اقتصادی با هم بوده است. در مقابل، امپراتوری اسلامی موفق شد وحدت مناطق تولیدی را در دو طرف رودخانه فرات حفظ کند و در حقیقت برای تسهیل یکپارچگی مورد نظر در این مناطق اقدام کرد. به‌عنوان مثال می‌توان به این اشاره کرد در دوران خلافت خلفای راشدین و بنی امیه، منطقه جزیره (شمال بین‌النهرین) و شامات، از نظر مالیاتی و اجرایی

1. Khodadad Rezakhani, "The End of Sasanian Rule: The Center and Periphery of Ērānšahr in the Seventh Century," in T. Daryaee & M. Comparetti (eds) *Studi sulla Persia Sasanide e suoi rapporti con la civiltà attigue*, Bologna, 2019.

2. Hoyland 2014, 52-53.



بخشی از یک واحد اداری بوده‌اند.<sup>۱</sup> این موضوع، شاید بیش از هر عامل دیگری، نقطه اصلی انشعاب بین شاهنشاهی ساسانی و دولت اسلامی را نشان می‌دهد هرچند که دولت جدید به نهادهای سابق وابسته باقی می‌ماند، اما با توجه به نیازهای منطقه، مدیریت کارآمدتری را رقم زده بود.

این واقعیت به‌هیچ‌وجه به این معنی نیست که روایت ورود صلح‌آمیز اسلام به ایران مطلقاً صحیح است و هیچ مقاومتی بر علیه مسلمانان وجود نداشته‌است چرا که می‌دانیم که در واقع مقاومت زیادی وجود داشته. واقعیت این است که تازه‌واردان دین جدیدی با خود به‌همراه آوردند که با شرایط دینی منطقه نزدیک بود و حداقل در بسیاری از مواضع، با ادیان ابراهیمی منطقه خوانایی داشت. اما وعده اولیه هرچه بوده‌باشد، هنگامی که با ثروت قابل توجه بین‌النهرین و سوریه روبرو می‌شوند، حرص و آزایشان باعث واکنش شده و منجر به مقاومت مردم محلی می‌شود. دهقانان برای جلوگیری از تصرف اراضی توسط تازه‌واردان ددرسرهای زیادی کشیدند و سعی در محدود کردن دسترسی حاکمان جدید به زمین‌های مرغوب داشتند. این سعی ظاهراً موفقیت‌آمیز هم بوده، زیرا هنگامی که در منابع تاریخی به اعراب برمی‌خوریم - اکثراً افراد وابسته به خاندان اموی آن‌ها در تلاشند که زمین‌های حاشیه‌ای را در بیابان‌ها یا مرداب‌های بین‌النهرین جنوبی و خوزستان احیا کنند!<sup>۲</sup> شکوفایی اقتصادی در سوریه و بین‌النهرین در دوران پسا باستان برای دولت جدید مفید فایده بود اما فضای کمی برای خود تازه‌واردان موجود بود.

۱. پیامدهای جدایی سوریه و جزیره تا حدودی در مقاله آینده نویسنده بررسی شده‌است.

Between the Hammer and the Anvil: Syria and Mesopotamia between the Sasanians and Rome," in E. Sauer (ed.), *Proceedings of Iran and Rome Conference, November 2013* (Edinburgh University Press, 2016).

2. Michael G. Morony, "Landholding in Seventh-Century Iraq: Late Sasanian and Early Islamic Patterns," in *The Islamic Middle East, 700-1900*, ed. Abraham L. Udovitch (Princeton: Darwin Press, 1981), 135-75.

### اعراب در سرزمین‌های ساسانی: تولد یک امپراتوری اسلامی:

البته دولت جدید مسلمان کاملاً باخبر بود که صحرای عربستان مکان مناسبی برای ادارهٔ یک دولت نیست. به همین دلیل است که دولت اسلامی به سرعت به مناطق جدید نقل مکان کرد: در ابتدا اردوگاه کوفه، بیرون دیوارهای حیره را راه اندازی کردند و سپس به دمشق رفتند.

شهرهای پادگانی بصره و کوفه، محلی بود برای اقامت بسیاری از تازه‌واردان و همچنین مردم محلی‌ای که به دنبال نزدیکی با به نهادهای قدرت بودند. تمهیدات رفاهی، منجمله مواد غذایی برای این افراد باید از مکان‌های دور تهیه می‌شد. برای مثال، دیوان کوفه توسط مالیات دینور در منتهی علیه غربی فلات ایران، تکمیل موجودی می‌کرد و خرج بصره به‌عهدهٔ نهاوند در همسایگی دینور بود.

دولت جدید در ابتدا کاملاً به سیستم‌های مستقر متکی بود. در سرزمین‌های ساسانی، دستورات اداری تنظیم‌شده توسط قباد و خسرو یکم برجا گذاشتند و حتی بر روی سکه‌های ضرب‌شده، به فارسی میانه می‌نوشتند. همین کار در سوریه نیز انجام شد. از همه مهم‌تر، پس از مرحلهٔ اولیهٔ فتوحات، و پس از تأمین امنیت مرزهای شرقی بین‌النهرین در برابر یزدگرد سوم ساسانی، فاتحان تا حد زیادی مستقر شدند. آخرین شاهنشاه ساسانی، یزدگرد سوم، در سال ۶۳۹ از مسلمانان شکست خورد و مجبور شد پایتخت شاهنشاهی خود در تیسفون را رها کند. اما به نظر می‌رسد که یزدگرد سوم هرگز ارتباط زیادی با آسورستان نداشته‌است. وی که عضو یکی از شاخه‌های دیگر خاندان ساسانیان بود، تنها پس از قتل یا اعدام بیشتر اعضای خاندان سلطنتی توسط شیرویه، موفق به کسب عنوان شاهنشاه شد. به نظر می‌رسد که یزدگرد در فارس خاستگاه ساسانیان در قسمت جنوبی فلات ایران زندگی می‌کرده‌است.<sup>۱</sup> بعد از فتح بین‌النهرین یزدگرد به منطقهٔ فارس عقب‌نشینی کرد یا از ابتدا در همان فارس ساکن بود. بعد از عقب‌نشینی به فارس پادشاه ساسانی از تمام حاکمان تحت فرمانش تقاضای کمک کرده

1. Touraj Daryaee, *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire* (I. B. Tauris, 2007), 1-3; al-Ṭabarī, *The History of al-Ṭabarī, Volume V: The Sāsānids, the Byzantines, the Lakhmids, and Yemen*, trans. C.E. Bosworth (SUNY, 1999), 2-20.

و ارتش بزرگی را برای رویارویی با مسلمانان در جنگ دوم جنگ نهاوند ۶۴۲ جمع‌آوری کرد. شکست سنگین یزدگرد در این جنگ موقعیت مسلمانان را در بین‌النهرین، خوزستان و ماه (ماد) تحکیم می‌کند. اما برخلاف آنچه تصور می‌شود، نه شکست در قادسیه و نه شکست در نهاوند به معنای پایان قطعی حکومت ساسانیان بر بیشتر مناطق خود در شرق بین‌النهرین نبود و گذرگاهی امن برای راهیابی به سمت شرق، و هندوستان، به مسلمان اعطا نکرد. به مدت بیش از یک دهه، دولت ساسانی با دولت مسلمان در بین‌النهرین و سوریه زندگی همزیستی کرد و حتی پس از مرگ یزدگرد سوم در سال ۶۵۱ به دست متحدان خود. بیش از هفتاد سال طول کشید تا مسلمانان بقیه قلمرو ساسانیان را فتح کنند. پیروزی آسان به دست نیامد.

### تغییر مذهب در قلمرو ساسانی:

گرویدن به دین جدید نیز پروسه ساده و آسانی نبود. جمعیت ساکن در بین‌النهرین، عمدتاً مسیحی یا یهودی و آرامی زبان، دلیلی برای پذیرش دین تازه‌واردان نمی‌دیدند. خود تازه‌واردان احتمالاً تفاوت اندکی بین مذهب خود و مذهب مردم بومی می‌دیدند. هر دو گروه به خدای واحد اعتقاد داشتند، هر دو گروه تقریباً به یک شیوه دعا می‌کردند، و هر دو پیامبران و پدران اسرائیل، ابراهیم، یوسف، موسی، داود، سلیمان و حتی عیسی، را ستایش می‌کردند.<sup>۱</sup>

با بلوغ دولت جدید، ایدئولوژی تازه‌واردان نیز رشد کرد. چهار خلیفه راشدین جای خود را به دولت شاهنشاهی بنی‌امیه دادند، و مانند همه سیستم‌های شاهنشاهی، بنی‌امیه نیز متوجه ضرورت اتخاذ یک ایدئولوژی را درک می‌کرد.<sup>۲</sup> عرب‌گرایی یا قبیله‌گرایی عربی مشخص‌ترین انتخاب بود و بنی‌امیه آن را با جان و دل پذیرفتند. اما ارائه تعریفی مشخص از مذهب برای تازه‌واردان نیز مزایای فزاینده‌ای داشت. در دنیای پسا باستان،

1. Michael G. Morony, "Religious Communities in Late Sasanian and Early Muslim Iraq," *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 1974, 113-135.

۲. این اصطلاحی است که اشاره به چهار خلیفه اول پیرو محمد، یعنی ابوبکر، عمر اول، عثمان و علی دارد. لقب «راشدین» معمولاً به «درست هدایت شده» ترجمه می‌شود.

روشن کردن اعتقادات و تبدیل آن به ایدئولوژی رسمی امپراتوری نوپا فواید بسیاری داشت، از جمله توانایی گرفتن مالیات از کسانی که این در تعریف نمی‌گنجیدند.<sup>۱</sup> در این سیستم، دستیابی به قدرت دو معنی داشت: اتخاذ عربیت و پذیرش دین. در میان نسل دوم و نسل جدید تازه‌واردان، سوارشدن بر اسب و فتح، جذابیت کمتری نسبت به اداره آنچه قبلاً توسط والدین ایشان تسخیر شده بود، داشت. قبیله‌گرایی عرب و تبعیت از یک ایدئولوژی خاص (یعنی اسلام) تبدیل به درهای اصلی دسترسی به قدرت شدند.

همه این تغییرات را قبول نکردند و مقاومت‌های زیادی در درون خود جامعه مسلمانان صورت گرفت. برخی جناح‌ها، عرب‌گرایی و قبیله‌گرایی را قبول نکردند و آن را دلیل مشکلاتی می‌دانستند که بعد از فتوحات موفقیت‌آمیز به وجود آمده بودند. در عوض به عقیده ایشان، قبول ایدئولوژی تنها راه قابل قبول برای دستیابی به قدرت بوده و هیچ ارتباط قبیله‌ای نمی‌بایست از نظر اهمیت با اعتقاد به ایدئولوژی هم‌وزن باشد. تعلق به جامعه مسلمانان می‌بایست تنها راه عضویت کامل در جامعه باشد. این ایدئولوژی، که پیام ناب اسلام قلمداد می‌شد، البته برای بسیاری از اشراف سابق ساسانی جذاب بود و در میان این گروه که ناگهان خود را در سرزمین‌های اجدادشان، بیگانه می‌دیدند محبوب شد.<sup>۲</sup> گویش‌وران فارسی میانه (که از قرن ششم به بعد در پروسه تبدیل به فارسی نو بود) و اشراف ساسانی در میان اکثریت آرامی‌زبان همیشه اقلیت بودند، این بار در میان اکثریت عرب‌زبان مسلمان دچار شوک بزرگی نشدند.

طبقه تحصیل‌کرده اشراف ساسانی، به سرعت ایدئولوژی جدید را پذیرفتند و به نهادهای قدرت دست پیدا کردند. بسیاری از آن‌ها مفسران اولیه اعتقادات شرعی دین جدید شدند و در میان جامعه تازه‌واردان به‌عنوان خودی پذیرفته شدند.<sup>۳</sup> این گروه، ایده پایبندی

1. Frede Lokkegaard, *Islamic Taxation on the Classical Period, with Special Reference to Circumstances in Iraq* (Copenhagen: Branner und Korch, 1950).

۲. از جمله این گروه‌ها، سربازان و اسواران ساسانی بودند که به لشکریان اسلام پیوسته بودند. نک:

Mohsen Zakeri, *Sasanid Soldiers in Early Muslim Society: The Origins of Ayyārān and Futuwwa* (Wiesbaden: Otto Harrassowitz Verlag, 1995).

3. Michael G. Morony, "The Effects of the Muslim Conquest on the Persian Population of Iraq," *Iran* 14 (1976): 41-59.

مذهبی به‌عنوان پیش‌نیاز، عضویت در جامعه جدید را ترویج کردند و در کنار زبان عربی، زبان فارسی را در جایگاه زبان دوم اسلام نشاندهند. برخی از ایشان، فرزندان بزرگان دولت ساسانی، به مقامات مذهبی جامعه جدید تبدیل شدند و از عربی و فارسی در کنار هم برای مسلمان کردن باقی مردم استفاده کردند.<sup>۱</sup> نخبگان ساسانی با پذیرش واقعیت‌های سیاسی اجتماعی جدید و ادغام فرهنگ خود در آن، بر سرزمین‌های سابق مسلط باقی ماندند، و همزمان اشراف عرب تازه‌وارد را در همان مناطق مستقر می‌کردند. این گروه عامل اصلی تغییر مذهب در قلمرو شاهنشاهی ساسانی بودند. این اشخاص در کنار ارتش فاتح حرکت می‌کردند و به‌عنوان بخشی از دولت در حال گسترش از نسخه عامیانه و تقریباً مخلوط زبان فارسی به جای زبان فرهنگی و ادبی ساسانی برای گسترش ایدئولوژی جدید استفاده می‌کردند.<sup>۲</sup> همان‌طور که در سوریه، صحبت به زبان عربی و پذیرش ایدئولوژی جدید، اسلام، راهی برای دستیابی به قدرت شده بود، در سرزمین‌های سابق ساسانیان، تکلم به فارسی نو و اتخاذ ایدئولوژی جدید، به اصلی‌ترین راه برای دستیابی به قدرت تبدیل شد.

### فارسی به‌عنوان زبان دوم اسلام در شرق:

وضعیت جدید زبان فارسی نو (زبانی که از نظر زبان‌شناسی بسیار با پارسی میانه نزدیک بود، اما به حوزه متفاوتی تعلق داشت) به این زبان این امکان را داد که جایگزین لهجه‌های محلی شود. زبان‌های پارتی، بلخی، سغدی و خوارزمی کنار زده شده و به زبان گفتاری جمعیت روستایی و غیرمسلمان تبدیل شدند. در واقع مراکز آینده فرهنگ اسلامی-پارسی شهرهای خراسان و ماوراءالنهر به‌تازگی به‌دنبال فروپاشی قدرت ترک‌های غربی بلافاصله پیش از ظهور اسلام و استقرارش در بین‌النهرین، وارد دنیای فرهنگی

۱. برای مثال، نگاه کنید به زندگی حسن بصری، مفسر و شارح معروف قرن اول.

Suleiman Ali Mourad. *Early Islam between Myth and History: Al-Ḥasan al-Baṣrī (d. 110H/728CE) and the Formation of His Legacy in Classical Islamic Scholarship*, Leiden: Brill, 2006.

۲. برای بررسی گسترده این موضوع و موقعیت زبان فارسی در اوایل دوره اسلامی، نک: آذرتاش آذرنوش، *چالش میان فارسی و عربی*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.

ساسانیان شده بودند. در این شرایط، زبان فارسی و آیین اسلامی، که اخیراً در آسورستان ادغام شده بودند، به شاخص غالب فرهنگی نخبگان شهرنشین تازه‌مسلمان تبدیل شدند. سیستم‌های نوشتاری در هر منطقه برای چندین نسل دیگر حفظ شدند تا امور محلی را مدیریت کنند. به همین دلیل شاهد استفاده مداوم از فارسی میانه، بلخی و سغدی در اداره امور محلی هستیم. از عربی نیز برای اطلاع‌رسانی به دولت مرکزی در دمشق یا کوفه استفاده می‌شد. اما کم‌کم، فارسی نو، که ابتدا شانس خود را با خط پهلوی یا عبری امتحان می‌کرد، برای نوشتن آنچه گفته می‌شد، خط عربی را انتخاب کرد.<sup>۱</sup> فارسی جدید حداقل از قرن ششم میلادی صحبت می‌شده است. عبارات مختلف فارسی جدید، به صورت منجمد، در روایت‌های عربی از فتوحات اولیه حفظ شده‌اند، مانند عبارتی که توسط فرمانده ساسانیان در ضمن جنگ قادسیه رستم فرخزاد گفته شده و در کتاب *الفتوح* نوشته بلاذری ثبت شده است. نمونه‌های قابل شناسایی فارسی جدید در نوشته‌های فارسیه‌ها به خط عبری نیز وجود دارند.<sup>۲</sup> نزدیک به دو قرن طول کشید تا اکثریت جمعیت سرزمین‌های سابق ساسانیان مسلمان شوند، در حالی که در بسیاری از مناطق روستایی مردم به عادت محلی خود ادامه دادند. همچنین دو یا سه قرن طول کشید تا زبان فارسی جدید به عنوان یک زبان نوشتاری ظاهر شود و جایگزین زبان فارسی میانه، اشکانی، بلخی، سریانی و حتی خود عربی به عنوان زبان اداری بسیاری از

۱. با توجه به اینکه نقایص بسیار خط پهلوی، این خط را برای نوشتن زبان جدید کاملاً نامناسب ساخته است، خط عربی سیستم بسیار بهتری را برای ضبط زبان ارائه می‌دهد. این مسئله از موضوع اعتبار مشهور عربی به دلیل ارتباطش با اسلام و شرایط جدید اجتماعی، کاملاً جداست. فارسی جدید حداقل از قرن ششم میلادی صحبت می‌شده است. عبارات مختلف فارسی جدید، به صورت منجمد، در روایت‌های عربی از فتوحات اولیه حفظ شده‌اند، مانند عبارتی که توسط فرمانده ساسانیان، در ضمن جنگ قادسیه، رستم فرخزاد، گفته شده و در کتاب *الفتوح* نوشته بلاذری ثبت شده است. نمونه‌های قابل شناسایی فارسی جدید در نوشته‌های فارسی-یهودی، به خط عبری، نیز وجود دارند. نگاه شود به:

L. Paul, "Jewish-Persian between Middle-Persian and New Persian: Re-examining an Old Hypothesis," in S. Shaked and A. Netzer (eds.), *Irano-Judaica: Studies Relating to Jewish Contacts with Persian Culture throughout the Ages V* (Ben-Zvi Institute, 2003), 96-104  
 2. Bo Utas, "The Jewish-Persian Fragment from Dandan-Uiliq," *Orientalia Suecana* 17 (1969): 123-36.

سرزمین‌های سابق ساسانی بشود.<sup>۱</sup> در حقیقت، زبان فارسی جدید مدت‌ها قبل از تولد فردوسی به زبان غالب در شرق تبدیل شده بود. *شاهنامه* نه تنها تلاشی ناامیدانه برای نجات زبان یک اقلیت تحت ستم نیست بلکه در واقع نثر سنگین و بالغ فردوسی بیانگر موفقیت پیروزمندانۀ طبقه جدیدی از ادبا و اوج گرفتن زبان جدید است.

### نتیجه:

تکرار مکررات خواهد بود اگر گفته شود که روایت سرازیرشدن سریع جمعیت حاشیه‌نشین، غریبه و بیگانه به جهان ساسانی و بیزانس و تسلط ناگهانی ایشان بر این امپراتوری‌ها بی‌اساس و غیرممکن است. هنگام بررسی موضوع ظهور اسلام در سرزمین‌های سابق ساسانی، باید یک روند تدریجی از تغییرات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مورد توجه قرار گیرد. به‌علاوه، با کنار گذاشتن این ایده که به‌پایان رسیدن حکومت ساسانی یک شکست ملی و فروپاشی فرهنگی یکپارچه و غالب بوده‌است، می‌توانیم فرایندی را که در طی آن دولت ساسانی، که دیگر برای اداره سرزمین‌هایش مناسب نبود و به‌تدریج جای خود را به یک سیستم جدید اما عمدتاً مبتنی بر همان عقاید اداری می‌دهد، درک کنیم. به معنی دیگر، مناسب‌تر است اگر مسئله «سقوط» ساسانیان از منظر به‌پایان‌رسیدن حکومت یک خاندان دیده شود. پیامدهای این اتفاق اما باید در زمینه‌ای گسترده‌تر و شاید با تأمل بیشتر بر روی مسئله تداوم مورد بررسی قرار گیرند. گرویدن به اسلام در سرزمین‌های ساسانیان و ارتقا فارسی جدید دو راهی هستند که می‌توان از طریق آن‌ها این تداوم را مشاهده و بررسی کرد. این امر به ما این امکان را می‌دهد که تغییرات اجتماعی-اقتصادی و سیاسی تدریجی را که در اواخر دوره ساسانیان آغاز شد و تنها با تبدیل سرزمین‌های سابق ساسانیان به مراکز فرهنگ جدید قرون وسطایی به پایان می‌رسد، درک کنیم؛ بنابراین، در این چهارچوب می‌توان فهمید

۱. بیشتر این بخش برای خواننده انگلیسی زبان و به عنوان خلاصه نوشته شده‌است. تحقیقات در مورد شکل‌گیری زبان فارسی نو البته از مهمترین تحقیقات در مورد تاریخ اوایل دوره اسلامی است که به جز اثر دکتر آذرتاش آذرنوش، به خوبی در آثار اساتیدی مانند دکتر علی اشرف صادقی (از جمله در تکوین زبان فارسی، تهران: دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۷) به خوبی بررسی شده.

که دنیای اواخر سلطنت ساسانی چگونه سرانجام به جهان اسلام قرون وسطایی تبدیل می‌شود.

## پیوست:



نقشه ۱: خاورمیانه در قرن هفتم میلادی.



عکس ۱: سکه عرب-ساسانی با نقش بیزانسی و نشان گوپت‌شاه.





عکس ۲: سکه عبیدالله بن زیاد، ضرب بصره.



عکس ۳: سکه خسرو دوم، ضرب دربار.



عکس ۴: سکه یزدگرد سوم، ضرب سکستان/سیستان.

## فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۹

### شهرهای پایتخت<sup>۱</sup>

علیرضا شاپور شهبازی و ادموند باسورث

ترجمه محمد مهران خلیفه‌هادی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۹/۵/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۹

#### پیشگفتار مترجم:

ایران به‌عنوان یکی از کهن‌ترین کشورهای جهان، پایتخت‌های فراوانی را در طول تاریخ پرحادثه خود تجربه کرده‌است. بر خلاف بسیاری از کشورهای اروپایی همچون انگلستان، فرانسه و ایتالیا که از آغاز تأسیس همواره دارای یک پایتخت بوده‌اند، در آسیا با وضعیت دگرگونی مواجه بودیم و پایتخت کشور بنا بر شرایط سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و حتی در اثر وقوع بلایای طبیعی، دستخوش تغییر می‌شد. این مقاله در پی آن است که پایتخت‌های ایران در دودمان‌های مختلف را معرفی کرده و به اختصار به بررسی شماری از آن‌ها بپردازد.

علیرضا شاپور شهبازی فقید، برای همگان و به ویژه علاقمندان تاریخ و فرهنگ ایران، چهره‌ای آشناست. مترجم به‌عنوان راهنمای گردشگری، شاپور شهبازی را جدا از مدارج علمی بالا و پیشینه‌ای بسیار غنی، به دلیل داشتن قلمی توانا، روایت‌گری بی‌نقص، اشتیاق و علاقه‌ای ملموس در میان کلمات و همراه کردن مخاطب در تمامی لحظات، بهترین و تکرارنشدنی‌ترین راهنمای تاریخ، فرهنگ و تمدن باشکوه ایران می‌داند.

---

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Shahbazi, A. Shapur, and C. Edmund Bosworth "Capital Cities," *Encyclopedia Iranica*. Vol. IV, Fasc. 7, pp. 768-77. online edition, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/capital-cities>.

۲. راهنمای فرهنگی گردشگری در وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی Mehran.khalifehadi@gmail.com

## ۱. دوران پیش از اسلام:

به احتمال زیاد ایرانیان اولین جامعه خود را در حوزه رودهای سیحون و امودریا شکل دادند<sup>۱</sup> و با مهاجرت تدریجی به سوی غرب، به بابل در دشت میان‌رودان رسیدند. این ناحیه برای آنان تبدیل به مرکز فرهنگی و سیاسی گشته و از آن با عنوان «قلب ایران» یاد شده است.<sup>۲</sup> تمامی تحرکات نظامی در برابر قدرت‌های غربی با استراتژی تدافعی و یا تهاجمی، از سال ۵۳۹ پ.م تا ۶۵۱ میلادی، از این منطقه مدیریت می‌شد. حرکت ایرانیان به سوی غرب، از انتخاب پایتخت‌های آن‌ها از بلخ تا تیسفون قابل ردگیری است. این مراکز، نقش دیپلماتیک و حکومتی بسیار مهمی را در تاریخ ایرانیان ایفا می‌کند و با سرمایه‌خاندان حاکم، ارتباطی تنگاتنگ دارد. یکی از دسته‌بندی‌های پایتخت، شهرهای ایالتی است که بنیان‌گذار سلسله، کار خود را از آنجا آغاز کرده بود؛ به‌عنوان مثال می‌توان شهرهای پاسارگاد (اولین شهر هخامنشی)، نسا (اولین پایتخت اشکانیان) و استخر (مقر اصلی ساسانیان) را نام برد. این قبیل شهرها به‌عنوان مقر اصلی و مرکز تشریفات دودمانی شناخته می‌شوند. در بررسی پایتخت‌ها، به گروهی می‌رسیم که شامل مراکز حکومتی بوده و بایگانی دولت، خزانه، دادگاه و دیگر سازمان‌های دولتی در آن واقع شده است. شاید بتوان بلخ،<sup>۳</sup> پایتخت کیانیان در افسانه ایرانی را، ابتدایی‌ترین ساختار حکومتی ایرانیان<sup>۴</sup> در دوران پیش از هخامنشی در نظر گرفت. این نتیجه‌گیری با این حقیقت که هخامنشیان بلخ را به تخت پادشاهی در ایران شرقی<sup>۵</sup> مبدل کردند، همخوانی کامل دارد (هخامنشیان بر طبق اصولی همیشگی، شهرهای بدست آورده خود در نبردها را حفظ می‌کردند) و گفته می‌شود که معبدی برای آن‌ها به دستور اردشیر دوم در این شهر ساخته شده است.<sup>۶</sup> بلخ در دوره هلنی نیز پایتختی سیاسی باقی ماند<sup>۷</sup> و در حکومت

1. Francfort, pp. 165ff

2. Markwart, *Ērānšahr*, p. 21

3. Balḫ, Gk. Bactra; cf. OPers. Bāxtriš, Av. Bāxδī, Bactria

4. Barthold, p. 6

5. Shahbazi, 1972, p. 612

6. Boyce, *Zoroastrianism II*, p. 217

7. Tarn, pp. 114-15

ساسانیان به سرزمینی مقدس برای زرتشتیان تبدیل گشت.<sup>۱</sup> بلخ مدت‌ها پس از تصرف به دست اعراب نیز، نقشی ارزشمند در ادبیات پارسی ایفا کرده<sup>۲</sup> و بر اساس رسوم محلی، مقبره‌ای برای گشتاسب در میدان اصلی شهر ساخته شده است.<sup>۳</sup>

مادها مرکز سیاسی را به شهر همدان<sup>۴</sup> در دامنه‌های کوه الوند<sup>۵</sup> تغییر دادند. با استناد به هرودوت، شهر همدان به دست دیاکو در قرن ۷ پ.م احداث شد.<sup>۶</sup> این شهر از لحاظ اندازه با آتن برابری می‌کرد و هفت دیوار رنگارنگ همچون کاخ کیکاووس در البرز<sup>۷</sup> و هفت کاخ بهرام پنجم،<sup>۸</sup> یکی درون دیگری، به صورت مدور شهر را در بر گرفته بود. هگمتانه به اقامتگاه تابستانی شاهان هخامنشی با کاخی بی‌نظیر،<sup>۹</sup> بایگانی شاهنشاهی،<sup>۱۰</sup> خزانه‌ای که بعدها توسط اسکندر به تاراج رفت و معبدی برای آناهیتا که به دست آنتیوخوس سوم<sup>۱۱</sup> غارت شد، مبدل گشت. این شهر در دوران اشکانیان نیز به‌عنوان پایتخت تابستانی مورد استفاده قرار گرفت، اما به نظر می‌رسد که ساسانیان از چنین سنتی پیروی نکردند. در رسوم محلی، شیری بزرگ و تراشیده در سنگ، به‌عنوان نمادی از محافظین شهر شناخته می‌شد؛ این اثر، با وجود تخریب‌های وارده در حملهٔ مرداوایج،<sup>۱۲</sup> بنیان‌گذار سلسلهٔ زیاریان در گرگان و طبرستان، به‌عنوان اثری قابل احترام حفظ و صیانت شده است.<sup>۱۳</sup>

- 
1. Barthold, p. 6; Lukonin, p. 698
  2. e.g., Šāh-nāma, Moscow, VI, pp. 66ff.
  3. Balḵī, p. 17, cf. p. 26
  4. OPers. Hagmatāna, Gk. Ekbatana or Agmatana
  5. Schmidt, I, pp. 20-21, 36ff
  6. cf. Book of Judith 1:2-4
  7. Christensen, pp. 72, 80-81
  8. cf. Nežāmī, Haft peykar; cf. Herzfeld, 1935, pp. 21-22
  9. Polybius, 10.27
  10. Ezra 6:1--3; cf. 1:7-11
  11. q.v.; Boyce, Zoroastrianism II, p. 219
  12. Mas'ūdī, Morūj IX, p. 21; cf. Nadjmabadi and Gropp
  13. Lushey

هخامنشیان حدوداً از انتهای قرن ۷ تا اواسط قرن ۶ پ.م، حکمران مطلق آنشان در دشت بیضا<sup>۱</sup> و دیگر نواحی فارس بودند. کوروش کبیر شهر پاسارگاد را بنیان نهاد و مقبره او، به جایگاهی مقدس در دودمان تبدیل شد. پاسارگاد در دوره جانشینان نیز، شهر تاج‌گذاری باقی ماند و معبدی در آنجا به الهه‌ای رزم‌جو (معروف به آناهیتا)، که وجودش در این محل عنوان شده،<sup>۲</sup> اختصاص یافت. مقبره، قداست خود در دوره اسلامی و زمانی که به مادر سلیمان نسبت داده می‌شد را، حفظ کرد.<sup>۳</sup> این مکان در زمان اتابکان سلجوقی (۱۲۷۰-۱۱۴۷ میلادی) با کتیبه‌های عربی، یک مسجد و یک مدرسه تزیین شد.<sup>۴</sup>

شهر پارسه در فارس به دست داریوش کبیر و دو جانشین وی،<sup>۵</sup> در دامنه کوه رحمت<sup>۶</sup> ساخته شد؛ آغاز احداث آن حدود سال ۵۲۰ پ.م بود و به پایتخت فصلی هخامنشیان<sup>۷</sup> تبدیل شد. معبدی برای آناهیتا<sup>۸</sup> و یک بایگانی عظیم<sup>۹</sup> در این شهر ایجاد گشت. پارسه تا قبل از غارت و به آتش کشیدن آن توسط اسکندر، برای یونانیان ناشناخته بود.<sup>۱۰</sup> حفاظت از بقایای پارسه به‌عنوان مهم‌ترین آثار ایران باستان و همچنین اهمیت نمادین بالا، این مجموعه را در جایگاهی بسیار ارزشمند قرار می‌دهد. شاپور سکانشا، فرزند هرمزد دوم، در سال ۳۳۱ میلادی کتیبه‌ای<sup>۱۱</sup> را در این مجموعه از خود به جا گذاشته و از بقایای پارسه به طور مکرر در متون آغازین اسلامی<sup>۱۲</sup> یاد شده‌است. با این وجود پارسه از آغاز قرن سوم میلادی، تحت الشعاع شهر استخر قرار گرفت.

۱. بنگرید به: bayzī'ā.

2. Boyce, Zoroastrianism II, p. 201

3. Gūr-e mādar-e Solaymān; Ebn al-Balkī, p. 155; Kleiss

4. Sāmī, 1956, p. 956; Melikian-Chirvani

5. Schmidt, passim

6. Arabicized Kūh-e Raḥmat; Shahbazi, 1977, pp. 205-06

7. Athenaeus, 12.513-14

8. Boyce, Zoroastrianism II, p. 217; cf. p. 226

9. Schmidt, II; Cameron, 1948; Hallock, 1969; Bowman, 1970

10. Schmidt, passim; Shahbazi, 1976, pp. 66-67

۱۱. در این کتیبه، از پارسه با نام «صد ستون» یاد شده‌است. Frye, 1966.

۱۲. در این متون، از پارسه با نام‌های «تخت جمشید»، «چهل منار» و غیره یاد شده‌است.

با متحد شدن دولت‌های ایلام، ماد، لیدی، باکتريا،<sup>۱</sup> بابل و یونان با حکومت هخامنشی، پایتخت‌های آن‌ها (شوش، هگمتانه، سارد، بلخ، بابل و ممفیس) به مراکز دولتی پارسی و محلی برای اقامت شاهزادگان هخامنشی تبدیل شد. شوش و بابل از جمله پایتخت‌های سیاسی و حکومتی پارس بودند که حتی پیش از اسکندر، آوازه‌ای بی‌ترنگ داشتند. طبق اظهار گزنفون، کوروش کبیر هفت ماه زمستانی را در بابل، سه ماه بهار را در شوش و دو ماه تابستان را در هگمتانه سپری می‌کرد. فرآیند تغییر محل اقامت، همواره با تاریخ اقوام پارسی درآمیخته بود. هر دو شهر شوش و بابل، مجموعه کاخ‌ها، خزانه و بایگانی‌های بسیار مهمی را در خود جای داده بودند.<sup>۲</sup> اسکندر قصد داشت بابل را به‌عنوان پایتخت خود برگزیند اما پس از مرگش سلوکوس یکم، شهر سلوکیه را برای پایتختی در دشت غربی رود دجله بنا نهاد.<sup>۳</sup>

جلوه توسعه قلمروی اشکانیان، در پی‌ریزی متوالی پایتخت‌های آنان هویدا است. نسا<sup>۴</sup> با خزانه و بایگانی درون آن،<sup>۵</sup> مقر اصلی آنان و ارشاک (در نزدیکی قوچان امروزی) به‌عنوان شهر تاج‌گذاری، بنا نهاده شد. تاج‌گذاری ارشک در شهر ارشاک انجام شد و آتش فروزانی که برای روحش روشن شده بود، برای قرن‌ها شعله‌ور ماند.<sup>۶</sup> دژ مستحکم دارا به دست

1. Herodotus, 1.153; Francfort, pp. 165ff

2. Schmidt, I, pp. 25ff., 156-57; Kuhrt, pp. 116ff.

3. Frye, 1984, pp. 152, 227

۴. در نزدیکی عشق آباد امروزی. Miθrdāt-kirt.

5. Chaumont, 1973, esp. pp. 211--15

6. Isidore of Charax, *Mansiones Parthicae*, ed. W. H. Schoff, Philadelphia, 1914, par. 11; cf. Chaumont, 1973, pp. 201-06

تیرداد یکم در منطقه میان‌رودان ساخته شد.<sup>۱</sup> هکاتوپیلوس<sup>۲</sup> نام پایتختی دیگر در دوران اشکانی است<sup>۳</sup> و همچنین شهرری،<sup>۴</sup> برای مدتی پایتخت حکومت پارتیان بود.<sup>۵</sup> سرانجام اشکانیان مرزهای امپراتوری خود را تا رود دجله گسترش دادند و قلعه‌ای را در مقابل سلوکیه، در شهر تیسفون بنا کردند؛ سلوکیه در زمان تصرف تیسفون به دست اشکانیان، با این شهر ادغام شده بود و پایتخت آنان را تشکیل می‌داد.<sup>۶</sup> بلاش،<sup>۷</sup> حاکم جنوب سلوکیه، مرکز تجاری جدیدی، معروف به بلاش‌آباد<sup>۸</sup> یا ساباط را احداث کرد که بعدها به مجموعه پایتخت الحاق شد.<sup>۹</sup>

اردشیر یکم در اوایل قرن سوم میلادی با آغاز حرکت خود از دارابگرد، شهر استخر را تصرف کرد و در سال ۲۲۷ میلادی موفق شد کنترل تیسفون را بدست آورد. شهر تیسفون به‌عنوان نمادی از امپراتوری ساسانی (۲۲۴-۶۵۱ میلادی) و پایتختی تشریفاتی،<sup>۱۰</sup> توسط جانشینان وی حفظ شد. حداقل تعدادی از شاهان ساسانی در معبد آتیش‌آناهیتا<sup>۱۱</sup> واقع در تیسفون، تاج‌گذاری کردند و همچنین جنازه آخرین شاه ساسانی از مرو به این شهر فرستاده شد. از آنجایی که شهر استخر از اهمیتی ویژه برای خاندان پادشاهی

1. Debevoise, p. 15; Justin, 41.5.1-4; cf. Chaumont, 1973, pp. 199-201

۲. Hecatompylos، با نام‌های «قومس» و «صد دروازه» در نزدیکی دامغان شناخته می‌شود، Hausmann, esp. pp. 131-33

cf. Chaumont, 1973, p. 219. احتمالاً نام یونانی آن «ألران» بوده.

3. Pauly-Wissowa, VII/2, cols. 2790-97; Chaumont, 1973, pp. 217-22; Debevoise, p. 15;

Hansman; Hans-man and Stronach, 1970a, pp. 36-62; 1970b; 1974

4. Gk. Rhagai Arsacia

5. Chaumont, 1973, pp. 204-05; Strabo, 11.13.6; cf. Debevoise, p. 15

۶. برای مطالعه تیسفون - سلوکیه رجوع شود به:

Pliny, Natural History 6.26; Tacitus, Annals 11.9; Dio Cassius, 40.45; Ammianus

Marcellinus, 23.23

۷. به احتمال زیاد بلاش یکم، Vologases I، بنگرید به: i balāš

8. Vologasias, Valāšāpāt, later Sabāt

9. Frye, 1984, p. 227

10. Schwartz, Iran I, pp. 13ff.; Markwart, Provincial Capitals, pp. 91ff.; Herzfeld, 1910, pp. 98-99

11. Ādur-Anāhīd; Chaumont, 1958, pp. 154ff.; cf. idem, 1964, pp. 59-75

برخوردار بود، تلفات سنگینی را در طول شورش مردمانش در برابر تصرف اعراب در سال ۶۴۹ میلادی متحمل گشت و متروکه شد. پس از آن، شیراز به مرکز جدید استان فارس تبدیل شد.<sup>۱</sup> تیسفون به‌عنوان پایتخت حکومتی و سیاسی باقی ماند و همچنین به مقری برای جامعه مسیحی پارسیان<sup>۲</sup> و خاخام اعظم ایران تبدیل گشت. ما در تیسفون شاهد اختلاط و ترکیب چندین شهر هستیم که بعدها با نام «شهرستان»<sup>۳</sup> شناخته می‌شود. این نام در زبان سریانی به‌صورت «ماحوزه»<sup>۴</sup> یا «مدینه»<sup>۵</sup> و در زبان عربی به شکل «المدائن»<sup>۶</sup> که در واقع همه آن‌ها شهر هستند، مشاهده می‌شود.<sup>۷</sup> سه نمونه از این شهرهای ترکیبی در دشت غربی رود دجله وجود داشته‌است: «تیسفون»،<sup>۸</sup> «اسپانفر یا اسپانور»<sup>۹</sup> و «وه - آندیوگ خسرو»<sup>۱۰</sup> یا «رومگان».<sup>۱۱</sup> در دشت غربی و مقابل تیسفون، سلوکیه معروف به «وه - اردشیر»<sup>۱۲</sup> قرار داشت که بخشی از آن به دست اردشیر بازسازی شده بود؛ در زَندان<sup>۱۳</sup> در سه مایلی شمالِ وه - اردشیر و ولاش‌آباد<sup>۱۴</sup> در سه مایلی جنوب. با سقوط ساسانیان، المدائن مرکزیت خود را از دست داد؛ عباسیان با قدرت گرفتن نسی در حدود یک قرن بعد (۷۴۹ میلادی)، محدوده شمالی رود دجله و بغداد را به‌عنوان پایتخت دائم خود برگزیدند.<sup>۱۵</sup> خسرو پرویز (۵۹۱/۶۲۸)، مجموعه میان‌راهی کاروان‌ها در رود دیاله و در ۶۴ مایلی شرق بغداد با نام دستگرد را به‌عنوان اقامتگاه دائم خود انتخاب

1. Streck and Miles, pp. 219ff

2. Macomber

3. Šahristānān

4. Māhōzē

5. Meḏīnātā

6. al-Madā'en

7. Christensen, Iran Sass., pp. 383-94; Streck and Morony

۸. شهر باستان، Ar. al-madīna al-'atīqa.

۹. محل قرارگیری ایوان کسری، Shaki, pp. 94-95; Aspān-var.

10. Weh-Andiyōg-Xusraw

۱۱. شهر رومیان، Rūmagān، اردشیر الرومیه، Ar. al-Rūmīya.

۱۲. بهرسیر، Ar. Bahrasīr، Weh-Ardašēr.

13. Darzanīdān

14. Walāšābād

15. Christensen, Iran Sass., pp. 383ff.; Streck and Morony; El-'Alī



کرد و به دستور وی، قصری عظیم و محصور در دیوارهای بلند<sup>۱</sup> در آنجا ساخته شد. دوران پایتختی این محل به درازا نکشید و ابتدا در سال ۶۲۸ میلادی به دست هراکلیوس<sup>۲</sup>، و تنها چند سال بعد توسط اعراب تصرف شد.

### منابع و مآخذ:

- ‘Abd-Allāh Balkī, *Faḏā’el-e Balkī*, tr. Moḥammad b. Ḥosaynī, Tehran, 1350 Š./1971.
- W. Barthold, *An Historical Geography of Iran*, tr. S. Soucek, ed. C. E. Bosworth, Princeton, N. J., 1984.
- R. A. Bowman, *Aramaic Ritual Texts from Persepolis*, Chicago, 1970.
- G. G. Cameron, *Persepolis Treasury Tablets*, Chicago, 1948.
- M. L. Chaumont, “Le culte d’Anāhita à Stakhr,” in *RHR*, 1958, pp. 154-75.
- Idem, “Où les rois sassanides étaient-ils couronnés?” *JA*, 1964, pp. 59-75.
- Idem, “Etudes d’histoire parthe. II. Capitales et résidences des premiers Arsacides (III<sup>e</sup>-I<sup>er</sup> s. av. J.-C.),” *Syria* 50, 1973, pp. 197-222.
- A. Christensen, *Les Kayanides*, Copenhagen, 1931.
- N. C. Debevoise, *A Political History of Parthia*, Chicago, 1938.
- S. A. El-‘Alī, “Al-Madā’in and Its Surrounding in Arabic Literature,” *Mesopotamia* 3-4, 1968-69, pp. 417-39.
- H. P. Francfort, “Central Asia and Eastern Iran,” in *CAH*<sup>2</sup> IV, 1985, pp. 165-93.
- R. N. Frye, “The Persepolis Middle Persian Inscriptions from the Time of Shapur II,” in J. P. Asmussen and J. Læssøe, eds., *Iranian Studies Presented to Kaj Barr* . . . , Acta Orientalia, Copenhagen, 1966.
- Idem, *The History of Ancient Iran*, Munich, 1984.
- R. T. Hallock, *Persepolis Fortification Tablets*, Chicago, 1969.
- J. Hansman, “The Problems of Qūmis,” *JRAS*, 1968, p.110-39.

1. Nöldeke, Geschichte der Perser, p. 295 n. 1; Sarre and Herzfeld, 1920, pp. 761f., 89ff  
 2. Christensen, Iran Sass., pp. 454ff

- Idem and D. Stronach, "Excavations at Shahr-i Qūmis, 1967," *JRAS*, 1970a, pp. 29-62.
- Idem, "A Sasanian Repository at Shahr-ī Qūmis," *JRAS*, 1970b, pp. 142-55.
- Idem, "Excavations at Shahr-ī Qūmis, 1971," *JRAS*, 1974, pp. 8-22.
- E. Herzfeld, "Pasargadae," *Klio. Beiträge zur alten Geschichte* 8, 1908, pp. 1-68.
- Idem, *Archaeological History of Iran*, London, 1935.
- W. Kleiss, "Madar-e Suleiman, das Grab des Kyros als islamisches Heiligtum," *AMI* 12, 1979, pp. 281-87.
- A. Kuhrt, "Babylonica from Cyrus to Xerxes," in *CAH*<sup>2</sup> IV, pp. 112-38 V. G. Lukonin, "Political, Social and Administrative Institutions. Taxes and Trade," in *Camb. Hist. Iran* III/2, pp. 681-746.
- H. Luschey, "Der Löwe von Ekbatana," *AMI*, N.S. 1, 1968, pp. 115-22.
- W. Macomber, "The Authority of the Catholicos Patriarch of Seleucia-Ctesiphon," *Orientalia Christiana Analecta* 181, 1968, pp. 179-200.
- A. S. Melikian-Chirvani, "Le royaume de Salomon, les inscriptions persanes de sites achéménides," *Le monde iranien et l'Islam* I, 1971, pp. 1-41.
- S. Nadjmabadi and G. Gropp, "Mittelalterliche arabische Quellen zum Löwen von Hamadan-Ekbatana," *AMI* N.S. 1, 1968, pp. 123-28.
- Nezāmī, *Haft peykar*, ed. W. Dastgerdī, Tehran, 1314 Š./1935.
- L. Oppenheim, in *Camb. Hist. Iran* IV, pp. 529-87.
- ‘A. Sāmī, *Pasargadae*, tr. R. Sharp, Shiraz, 1956. Idem, *Persepolis*, tr. R. Sharp, 2nd ed., Shiraz, 1955.
- F. Sarre and E. Herzfeld, *Iranische Felsreliefs*, Berlin, 1910.
- Idem, *Archäologische Reise im Euphrat- und Tigrisgebiet* II, Berlin, 1920.
- E. F. Schmidt, *Persepolis*, 2 vols., Chicago, 1953-57.
- A. Sh. Shahbazi, "The "One Year" of Darius Reexamined," *BSOAS* 35, 1972, pp. 609-14.
- Idem, *Persepolis Illustrated*, Tehran, 1976. Idem, "From Pārsa to Taxt-e Jamšīd," *AMI* 10, 1977, pp. 197-207.
- M. Shaki, "Pahlavica", in *A Green Leaf. Papers in Honour of Prof. J. Asmussen*, Acta Iranica 28, 1988, pp. 93-99.
- M. Streck and G. Miles, "Iṣṭakhr," in *EI*<sup>2</sup>.

M. Streck and M. Morony, "al-Madā'in," in *EF*<sup>2</sup>.

D. Stronach, *Pasargadae*, Oxford, 1978.

W. W. Tarn, *The Greeks in Bactria and India*, 2nd rev. ed., Cambridge, 1951.

## ۲. دوران پس از اسلام:

تحقیقات جامعی در مورد پایتخت‌های اسلامی صورت نگرفته است.<sup>۱</sup> نظراتی پیرامون شهرهای ذکر شده در مقاله، در رومر<sup>۲</sup> و لوکارت<sup>۳</sup> قابل مشاهده است.<sup>۴</sup> تا پیش از ظهور صفویان در قرن ۱۶ میلادی، شاهد فقدان نهاد سیاسی یکپارچه در فلات ایران، دریای کاسپین و سواحل خلیج فارس هستیم و از این دوره، آغاز تغییرات برای رسیدن به حکومتی مدرن و همگن، همچون نمونه اروپایی آن در قرن ۱۸ میلادی، محسوس می‌شود. پیش از این، بخشی از ایران با گروه‌های سیاسی به سرکردگی خلیفه یا اتحاد قبیله‌ای مثل سلجوق‌های تُرک و مغول‌ها شکل گرفته و در مواردی دیگر همچون استان‌های فارس، آذربایجان، خراسان و منطقه کاسپین توسط فرماندار و یا نیروهای نظامی‌ای اداره می‌شد که برای تثبیت قدرت خود، از زوال حکومتی، بزرگ‌تر بهره می‌بردند؛ برای مثال می‌توان از طاهریان، صفاریان، آل بویه، ایلدگزیان و سلسله‌های ترکمن پس از مغول‌ها نام برد. در هیچ یک از موارد یاد شده، شرایط مناسب برای ایجاد پایتختی با عظمت همانند دوران هخامنشی و ساسانی فراهم نبود و در بهترین حالت، مرکزی با اختیارات بیشتر در همان استان ایجاد می‌شد. اگرچه به دو دلیل مشخص می‌توان این مراکز استانی را پایتخت در نظر گرفت: مجموعه حکومتی<sup>۵</sup> شامل اقامتگاه شخصی و دارای استحکامات دفاعی، با حضور رجال سیاسی و نظامی دارای اختیار در صورت عدم همراهی شاه در کارزارها یا سفرها، برای فرماندار یا حاکم محلی دایر شده

۱. بنگرید به: e.g., Aubin, p. 65

2. Roemer, 1974, esp. pp. 316--31

3. Lockhart, 1960

۴. پیرامون کاخ‌ها و دودمان‌های ذکر شده در مقاله، رجوع شود به: EIr.

5. dār al-emāra

بود. به دلیل تشویق و حمایت زمامداران قدرت در مراکزی همچون نیشابور در دودمان طاهریان و جانشینانشان در خراسان، حکومت آل بویه در ری، اصفهان و شیراز و البته در هرات تیموری، نظاره‌گر شکوفایی و توسعه فرهنگی منحصر به فرد، در قالب ادبی و هنری هستیم.

دو پایگاه مستقر در شهرهای بصره و کوفه در عراق، نقشی کلیدی در غلبه اعراب بر ساسانیان ایفا کرده و با پیشروی هرچه بیشتر در فلات ایران، پایگاه‌های جدیدی به ویژه در مراکز شهری و در مجاورت خط مقدم درگیری‌ها، به دست اعراب ایجاد گشت. ایجاد این پایگاه‌ها در شهرهای اردبیل، قزوین و ری با مقاومت دیلمیان روبرو شد؛ در زرنج سیستان، حاکمین افغانستان جنوبی و شرقی را پیش روی خود دید؛ و در نیشابور خراسان و مهم‌تر از همه در بلخ و مرو، با مستحکم‌ترین سنگر شمال شرقی ساسانیان که پایگاه مقاومتی شاهزادگان ایرانی در تُخارستان،<sup>۱</sup> سُغد<sup>۲</sup> و خوارزم بود، برخورد کرد.<sup>۳</sup> در واقع می‌توان مرو را پایتخت استان وسیع خراسان، شامل تمام سرزمین‌های واقع در شرق فارس و جبال،<sup>۴</sup> در دو قرن ابتدایی اسلامی دانست. از یک سو اختلاط مهاجرین عرب و ایرانیان محلی مرو، در این محل رخ داد که زمینه حضور خلفای عباسی را فراهم ساخت و از سوی دیگر مأمون، فرزند هارون الرشید، در حالی حکومت خود را در این منطقه بنیان گذاشت که نایب السلطنه پدرش، فرمانروایی همه خلفا را از سال‌های آغازین سلطنت تا بازگشت به بغداد در ۸۱۹ میلادی، بر عهده داشت.

حاکمان طاهری خراسان با در دست‌گیری کنترل ایران توسط عباسیان در طول قرن هشتم میلادی، ایجاد پایتخت خود در نیشابور را بر فضای ناسالم و سوزان مرو در صحرای قره‌قوم که به آسانی مورد حمله قرار می‌گرفت، ترجیح دادند. نیشابور با هدایت طاهریان تا زمان تخریب به دست مغول‌ها و آغوزها در قرون ۱۲ و ۱۳ میلادی، حتی در

---

1. Ṭokārestān

2. Sogdia

3. cf. Morony

۴. ناحیه همدان، ری، نهاوند، سمنان، دامغان، قزوین، کاشان، قم، اصفهان و اراک کنونی. بین دو ناحیه عراق

عرب (عراق کنونی) و عراق عجم (اصفهان و ری)

زمانی که مرکز اصلی سیاسی و حکومتی شرق نبود، به قلب هنری و ادبی خراسان تبدیل شد.

صفاریان سیستان، پایان دهندگان حکومت طاهریان در خراسان، زرنج را به مرکزیت حکومت نظامی‌ای برگزیدند که از مرزهای عراق تا کابل گسترده بود. سامانیان که در ابتدا فرمانبرداران دودمان طاهری در ورارود شمرده می‌شدند، شهر سُغد باستان یعنی بخارا<sup>۱</sup> را به‌عنوان پایتخت خود در نظر گرفتند که به اقتضای زمان، نقش خود را به سمرقند واگذار می‌کرد. بخارا تا انقراض خود به دست بلشویک‌ها<sup>۲</sup> پس از جنگ جهانی اول، برای مدتی بیش از هزار سال عنوان پایتختی را بر پیشانی داشت. غزنویان در حاشیه شرقی سرزمین ایران، شهر نه‌چندان پر اهمیت غزنی<sup>۳</sup> را به‌عنوان پایتختی برای پادشاهی نظامی دیگری در ایران شرقی، افغانستان و شمال غرب هند برای دو قرن برگزیدند. این شهر در قرن ۱۲ میلادی به‌عنوان پایتختی محلی و سکوی پرتاب برای پیروزی‌های مسلمانان در هند، به وسیله شاخه‌ای از سلسله غوریان که شهر غور در فیروزکوه مرکز اصلی آنان بود، فتح شد. این شهر در پیوستن به سه پایتخت تاریخی افغانستان یعنی کابل، قندهار و هرات ناموفق بود و از این رو، همواره جایگاهی با درجه اهمیت پایین‌تر داشت.

ایران غربی و مرکزی، کمتر از یک قرن پس از بخش شرقی، از زیر سلطه خلفا خارج شد. در اوایل قرن ۱۰ میلادی، فرمانداران ساجی<sup>۴</sup> آذربایجان و آران برای قدرت‌گیری در مراغه، بردع<sup>۵</sup> و اردبیل تلاشی فراوان کردند اما پایان قطعی حکمرانی خلفا بر ایران غربی و مرکزی، با ظهور دیلمیان و دودمان‌های گُردی که مینورسکی<sup>۶</sup> در تاریخ ایران آنان را «میان‌پرده دیلمی»<sup>۷</sup> می‌نامد، فرارسید. در این زمان، نقش تبریز به‌عنوان پایتخت

۱. این شهر در دوران تیموریان و قراخانیان نیز پایتخت بود.

2. Bolsheviks

3. Ġazna

۴. Sajid dynasty، ساجیان.

5. Barda'a, Barda

۶. Vladimir Fedorovich Minorsky، شرق‌شناس روسی.

7. 1964, pp. 244-45

استانی آذربایجان و بعدها در جایگاه شهر دوم ایران پس از جنگ جهانی دوم تا ۹ دسامبر ۱۹۴۶، با هدایت روادیان<sup>۲</sup> عرب گردشده صورت گرفت. در این قرون ابتدایی، قدرت‌های کوچکنتری در رشته کوه البرز و ناحیه کاسپین دیده می‌شد که در آن‌ها، حاکمان محلی در برابر مداخله سیاسی و نظامی اعراب مقاومت می‌کردند؛ از نمونه‌های آن می‌توان به رودبار در حوزه آبگیر شاهرود (سلسله جستانیان)، فریم یا پریم در البرز (پایگاه اسپهدهای باوندی) و در نهایت آمل و ساری در طبرستان (مقر سلطه اعراب در قرن ۸ میلادی) اشاره کرد.

در سال‌های میانی قرن ۱۰ میلادی و با ظهور آل بویه دیلمی، اتحادی خاندانی با مراکز استانی در ری، شیراز و بغداد با مقر پشتیبانی در اصفهان، پدید آمد. در قرن ۱۱ میلادی، شاهد ایجاد پایگاه‌های بیشتر به دست خراجگزار آن‌ها یعنی آل کاکویه، در اصفهان، همدان و یزد هستیم. همه این شهرها نقشی شایان ذکر را به‌عنوان پایتخت محلی ایفا کرده و در مواردی همچون کرمان تحت نظر زیرشاخه سلجوقی، شیراز با کنترل اتابکان سلجوقی در قرن ۱۲ و ۱۳ میلادی و یزد تحت هدایت اتابکان آن منطقه در قرن ۱۳ میلادی، شاهد عملکردی مستقل یا نیمه مستقل هستیم. اکثر این شهرها با حمایت و تشویق مقامات محلی به دستاوردهای مهم فرهنگی و حکومتی رسیدند و در دودمان‌های سامانی، آل بویه، صفاری و سلسله‌های مشخصی در منطقه کاسپین، این نوزایی فرهنگی در تضاد کامل با هویت ملی و فرهنگی عرب، خودنمایی می‌کند.

ترک‌های سلجوقی که حکومت بر ایران در چهار یا پنج دهه میانی قرن ۱۱ میلادی را در اختیار داشتند، رسوم قبیله‌ای خود را حفظ کرده و حتی پس از ترک آسیای مرکزی، هرگز نیاز تعیین پایتخت ثابت و دائمی مشتمل بر کاخ شاهی، نگهبانان، نهاد قضایی و سازمان‌های حکومتی را احساس نکردند. با پیشروی آنان به سمت غرب و تصرف نیشابور (۱۰۴۰ میلادی)، سلجوقیان با موفقیت پایتخت خود را به ری (۱۰۴۲-۴۳ میلادی)، اصفهان (۱۰۵۰-۵۱ میلادی) و همدان انتقال دادند. قلمروی سلجوقیان در قرن ۱۲

۱. پایتختی کوتاه مدت برای آذربایجان خودمختار شوروی، azərbaycan v.

میلادی به دو بخش تقسیم شد: بخش غربی به مرکزیت همدان یا اصفهان و به طور همزمان تقسیم قلمرو با خلفای عباسی در بغداد و در قسمت شرقی، حکمرانی سلطان سنجر با محوریت مرو.<sup>۱</sup> موارد دیگری از پایگاه‌های سلجوقی در کرمان، سوریه و آناتولی نیز یافت شده‌است. تمایل زیاد سلجوقیان به تمرکز زدایی از یک سو و گسترش خاندان اتابک همچون احمدیلیان مراغه،<sup>۲</sup> ایلدگزیان تبریز<sup>۳</sup> و سلغری‌های شیراز<sup>۴</sup> در برخی نواحی ایران از سوی دیگر، موجب رشد فرهنگی قابل توجه در ری، اصفهان، شیراز و به ویژه شهرهای آذربایجان و آران شد.

این تمرکز زدایی از قدرت با ظهور مغول‌ها، که قبل و بعد از گرویدن به اسلام به داشتن اقامتگاهی دائم اعتقاد نداشتند، در قرن ۱۳ میلادی بدون تغییر باقی ماند. از دوران سلجوقی به بعد، وجود مراتع پر آب و سرسبز برای دام‌ها، به عاملی حیاتی برای قبایل و مردم چادرنشین در تعیین موقعیت مراکز حکومتی و فرهنگی تبدیل شد. محبوبیت مناطقی همچون آذربایجان، حاشیه شمالی خراسان و گرگان از دوره مغول‌ها تا اوایل قاجار، به دلیل وجود مراتع وسیع، دره‌ها و چشمه‌های دائمی قابل درک است.<sup>۵</sup> دوران پایتختی سلطانیه، واقع در دشتی مرتفع به همراه مراتع آن،<sup>۶</sup> از زمان آرخون خان<sup>۷</sup> آغاز و در دوره آلجایتو کامل گشت و همچنین، تزئیناتی در زمان وزارت رشیدالدین فضل‌الله به آن افزوده شد.<sup>۸</sup> سلطانیه در حکومت جلایریان و تیموریان نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود اما با آغاز پایتختی اصفهان در دودمان صفوی، رو به نزول گذاشت. پس از سقوط بغداد در ۱۲۵۸ میلادی، هلاکو<sup>۹</sup> مناطقی سرسبز در مراغه را تحت کنترل درآورد

1. Lambton, pp. 222-23

2. Aḥmadīlīs, atābakān-e marāḡa

3. Ildegizids, atābakān-e āḡarbāyḡān

4. atābakān-e fārs

5. Azerbaijan cf. Barthold, pp. 218ff

۶. این مرتع توسط مغول‌ها Qongqur-Öleng نامیده می‌شد. Qūnqūr-Ūlāng, Brown meadows, علفزار قهوه‌ای.

7. Arḡūn

8. Boyle and Petrushevsky, pp. 399-400, 507-08

9. Hülegü

و ساخت و سازهای خود را در آنجا آغاز کرد. این غازان خان بود که تبریز، مرکز دیرینه آذربایجان را، به پایتختی برگزید؛ هر چند که این شهر در نهایت تحت الشعاع سلطانیه قرار گرفت. تبریز با هدایت غازان به پیشرفت‌های چشمگیری دست پیدا کرد و حمدالله مستوفی (قرن ۱۲ میلادی) در این باره می‌گوید: «در هیچ یک از شهرهای ایران به اندازه تبریز، ساختمان‌های رفیع و با ابهت ندیدم».<sup>۱</sup> تبریز به شکوفایی خود در سلسله‌های تُرکمن جلایری در قرن چهاردهم، قراقویونلو در قرن پانزدهم و در نهایت اوزون حسن آق‌قویونلو در ۱۴۶۸ میلادی، ادامه داد.<sup>۲</sup>

بهبود یافتن ایران شرقی پس از حمله مغول، نیازمند سپری شدن زمان بیشتری بود. برخی از مراکز تاریخی همچون نیشابور و هرات، توسعه مجدد خود را آغاز کرده اما مرو که برای مدت‌ها تحت الشعاع نیشابور بود، جز در دوران حکمرانی سَنَجَر (۱۱۱۸-۵۷ میلادی) ترمیم نگشت. حدفاصل شهر کوچک سبزوار تا غرب نیشابور، شهری زودگذر به‌عنوان پایتخت حکومتی محلی و شیعه با نام سربداران<sup>۳</sup> را در دهه‌های میانی و پایانی قرن ۱۴ میلادی به دست آورد. شهر سمرقند در جوار اصلی‌ترین ناحیه تأمین نیروی انسانی تیمور یعنی آسیای مرکزی، به‌عنوان پایتخت برگزیده شد و به دستور وی، بناهای متعددی در آنجا ساخته شد که گزارش کلاویخو،<sup>۴</sup> فرستاده اسپانیا، گواهی بر آن است. نوادگان تیمور از شاهرخ به بعد، هرات را که پیش‌تر پایتخت گرتیان<sup>۵</sup> تاجیک در قرون ۱۳ و ۱۴ میلادی بود، برای پایتختی انتخاب کردند. هرات در دوران آخرین شاه تیموری، به جایگاهی بی‌سابقه در ادبیات، علم و نقاشی دست یافت. با یکپارچه‌سازی کشور به دست صفویان، هرات نیز همچون نیشابور به شهری حاشیه‌ای و استانی که توسط ازبک‌های ورارود اداره می‌شد، تبدیل گشت. سرانجام با نزول صفویان، هرات به دست افغان‌های دُرّانی افتاد و با حفظ اهمیت تجاری دیرینه، اکنون به یکی از نقاط استراتژیک

1. Nozhat al-qolūb, ed. Le Strange, p. 77, tr. p. 80

2. Minorsky; Rypka, p. 555; and Pinder-Wilson, p. 758

3. Sarbadarids

4. Clavijo, pp. 226-28, 230ff., 275-76, 278-81

5. Kart or Kort dynasty



در افغانستان امروزی تبدیل شده است. قندهار جایگاه خود به عنوان پایتخت افغانستان را تا زمان تیمورشاه درانی حفظ کرد و در دوره حکمرانی احمدشاه درانی (۱۷۷۵ میلادی) با کابل، پایتخت باستانی<sup>۱</sup> با موقعیتی استراتژیک برای اعزام نیرو به دشت‌های شمالی هندوستان، جایگزین شد.<sup>۲</sup>

خاستگاه صفویان شهر اردبیل در آذربایجان، سرزمین ترکمن‌ها بود. با پیروزی آن‌ها بر آق‌قویونلوها در شمال غرب ایران و در سال‌های آغازین قرن ۱۶ میلادی، تبریز به پایتختی برگزیده شد. شاه طهماسب در راستای نزدیک ساختن پایتخت به قلب ایران و به دلیل آسیب‌پذیری تبریز که پس از فاجعه چالدران هویدا شده بود، تصمیم بر انتقال پایتخت به قزوین (دارالسلطنه) گرفت.<sup>۳</sup> قزوین نقشی حیاتی را در جاده مواصلاتی آذربایجان به خراسان ایفا کرده و همچنین، دارای موقعیتی استراتژیک در مسیر تعاملی آناتولی، روسیه و غرب به ایران بوده است. اهمیت اقتصادی قزوین تا زمان انتقال پایتخت به اصفهان پایرجا ماند؛ این جابجایی به دستور شاه عباس یکم و در جهت استفاده از دشت‌های بسیار حاصلخیز و طبیعت پرآب اصفهان و همچنین اشتیاق حکمرانی از قلب ایران در سال ۹۷-۱۵۹۶ میلادی صورت گرفت. تاریخ دقیق این انتقال روشن نبوده و به نظر می‌رسد که با بازه‌ای روبرو هستیم که در آن دربار صفوی، همچون دوران کوچ‌نشینی حامیان قزلباش خود، میان قزوین و اصفهان در جابجایی بود.<sup>۴</sup> با وجود توسعه نسبی قزوین در طول ۴۰ سال پایتختی، شاهد تبدیل اصفهان به ابرشهری هستیم که پادشاه آن برای اجرای هر چه بهتر پروژه‌های عمرانی و آبیاری خود، از تاجران اروپایی و صنعتگران خارجی دعوت به عمل آورد. همچنین شاه عباس یکم با توسعه معماری و هنرهای بصری، گسترش گارگاه‌های صنایع دستی و بکارگیری کاردانان آرمنی و گرجی،<sup>۵</sup> گامی مؤثر در ترقی اصفهان برداشت. بازدیدکنندگان اروپایی بیش از مسافران خاورمیانه،

1. Kābolšāhs

2. afghanistan x

3. Roemer, 1974, pp. 313-16; 1986, p. 270

4. Roemer, 1974, pp. 319-20

5. cf. Savory, pp. 154-76

تحت تأثیر اصفهان و شکوه دربار قرار می‌گرفتند. شاردن معتقد بود که اصفهان در آن زمان با جمعیتی معادل ۶۰۰ هزار تا ۷۰۰ هزار نفر، با لندن برابری می‌کرده‌است.<sup>۱</sup> با نوزایش اصفهان، شاهد بلوغ قدرت سیاسی و نظامی صفویان و شکوفایی فرهنگ آن‌ها هستیم؛ دورانی که عظمتش را با سقوط صفویان هنگام هجوم افغان‌ها (۱۷۲۲ میلادی) از دست داد. نادر شاه ابتدا در اصفهان قدم در کارزار نهاد اما با در دست‌گیری تاج و تخت ایران در سال ۱۷۳۶ میلادی، پایتخت خود را به مشهد در شمال شرق کشور انتقال داد. اصفهان خساراتی سنگین از جمله غارت، قحطی و دیگر فجایع را در دهه‌های میانی این قرن متحمل شد. زنجیرهٔ این بلایا با آغاز حکمرانی کریم‌خان زند در سال ۱۷۵۸ میلادی در شیراز و جابجایی پایتخت به این شهر، از هم گسست. شیراز در آن زمان به‌عنوان مرکزی تجاری و فرهنگی، یادگاری اگرچه اندک از شکوه خود در دوران سلغری و مظفری در قرون ۱۳ و ۱۴ میلادی و پیش از نزول جایگاهش در زمان صفوی، در سینه داشت.

پایتخت ایران پس از دوران کوتاه حکمرانی زند، جنوب ایران را برای همیشه ترک گفت. نادر با انتقال پایتخت به مشهد، از یک سو مسیر خود برای حملات پی‌درپی به ورارود، افغانستان و شمال هندوستان هموار ساخت و از سوی دیگر، کلات نادری را در حاشیه امنیت بیشتری قرار داد. به نظر می‌رسد که مشهد در آن زمان پایتختی مستقل بوده اما افغان‌ها کنترل قلمروی شاهرخ،<sup>۲</sup> نوهٔ نابینای نادر در خراسان را تا حضور قاجار در سال ۱۷۹۶-۹۷ میلادی و تسخیر قطعی مشهد در سال ۱۸۰۳ میلادی به دست آن‌ها، تحت کنترل گرفتند. شکوفایی تدریجی مشهد، به‌عنوان شهری که آوازهٔ مذهبی آن همواره بر اهمیت سیاسی‌اش پیشی داشته، پس از حملهٔ مغول و تخریب شهرهای طوس و نیشابور، آغاز شد. حرم علی ابن‌الرضا با منع دسترسی به عتبات عراق توسط عثمانیان متخاصم در دورهٔ سلطهٔ صفویان، محبوبیت ویژه‌ای را به دست آورد.

1. cf. Curzon, II, pp. 21ff.; Lambton, in EI2, p. 102a

2. Šāhroḡ b. Režāqoli

در نهایت این تهران بود که پایتختی خود را پس از اصفهان به‌عنوان ابرشهر ایران، در شمال کشور و در جوار هم‌تای قرون وسطایی خود یعنی ری، اعلام کرد. علی‌رغم موقعیت استراتژیک تهران در شاهراه خراسان، چاشنی شانس نیز در شهرت این شهر بی‌تأثیر نبود.

شهری از توابع استانی که در برخی موارد اقامتگاه شاهان متأخر بود و توسط آقا محمد خان قاجار در سال ۱۷۸۶ میلادی، در راستای مطیع ساختن رقبای جنوبی و شرقی و یکپارچه‌سازی کشور زیر پرچم قبیله و خاندان او، به‌عنوان پایتخت برگزیده شد. شاید موقعیت طبیعی تهران به اندازه کافی جذاب نبود، اما دسترسی را برای قاجارهای ترکمن در مراتع استرآبادِ گرگان تسهیل می‌کرد.<sup>۱</sup> به دلیل کم‌لطفی‌های مرسوم نسبت به پایتخت‌ها، سیمای تهران تا توسعه در دوره ناصرالدین‌شاه، تغییر خاصی بر خود ندید؛ توسعه مذکور به دست ناصرالدین‌شاه و به کمک الگوبرداری‌های وی در طول سفرهای اروپایی خود از سال ۱۸۶۷ میلادی به بعد، صورت گرفت. تصویر نه چندان دور ناصرالدین‌شاه از تهران را می‌توان از نقل قول کرزن<sup>۲</sup> از او، دریافت: «تبدیل پایتخت خود به چیزی بیش از یک نام». انتخاب تهران به‌عنوان پایتخت، به طور طبیعی به معنای جابجایی مرکز توجهات در کشور از جنوب به شمال می‌باشد؛ فرآیند انتقال با ایجاد تنش همراه بوده و ناآرامی‌های زیادی را در طول حکمرانی محمد شاه در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ میلادی، در فارس پدید آورد. این تنش‌ها توسط شمالی‌های تُرک، که از محبوبیت پایینی برخوردار بودند، صورت گرفته و نارضایتی را در آن منطقه به همراه داشت. افزایش روند اعتراضی به نزول جایگاه و در عین حال بی‌توجهی به منافع تجاری در ناحیه، عواملی بر پیدایش و توسعه ابتدایی بای‌گری<sup>۳</sup> قلمداد می‌شود.<sup>۴</sup> ما نظاره‌گر افزایش جمعیتی تقریباً سه برابری از سال ۱۸۰۷ تا ۱۹۱۰ میلادی در تهران هستیم<sup>۵</sup> و به نظر می‌رسد که تا

1. cf. Planhol, pp. 445ff

2. Lord George Nathaniel Curzon, I, p. 305

3. Babism

4. Davies, pp. 173ff.; Avery, pp. 52-53; but cf. Momen, p. 179

5. cf. Ettehadieh, pp. 199ff

به اینجای قرن حاضر، توسعه مدنی و جمعیتی نسبت به دیگر شهرها، تهران را در جایگاهی انکار ناپذیر به عنوان پایتختی برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی در کشور، قرار داده‌است.

مهاباد (ساوجبلاغ سابق در آذربایجان غربی) در سال ۱۹۴۶ میلادی و به مدت یازده ماه، پایتخت موقت جمهوری خودمختار گُرد به رهبری قاضی محمد بود.

### منابع و مآخذ:

- J. Aubin, "Elements pour l'étude des agglomérations urbaines dans l'Iran medieval," in A. H. Hourani and S. M. Stern, eds., *The Islamic City. A Colloquium*, Oxford, 1970, pp. 65-75.
- P. Avery, *Modern Iran*, London, 1965.
- W. Barthold, *An Historical Geography of Iran*, tr. S. Soucek, Princeton, 1984.
- J. A. Boyle, "Dynastic and Political History of the Īl-khāns," in *Camb. Hist. Iran* V, 1968, pp. 303-421.
- Ruy Gonzalez de Clavijo, *Embassy to Tamerlane 1403-1406*, tr. G. Le Strange, London, 1928. Curzon, *Persian Question* II, pp. 21ff.
- C. E. Davies, "Qajar Rule in Fars Prior to 1849," *Iran* 25, 1987, pp. 125-53.
- M. Ettehadieh, "Patterns in Urban Development. The Growth of Tehran (1852-1903)," in E. Bosworth and C. Hillenbrand, eds., *Qajar Iran. Political, Social and Cultural Change 1800-1925. Studies Presented to Professor L. P. Elwell-Sutton*, Edinburgh, 1983, pp. 199-212.
- A. K. S. Lambton, "The Internal Structure of the Saljuq Empire," in *Camb. Hist. Iran* V, 1968, pp. 203-282.
- Idem, "Iṣfahān. 1. History," in *EI*<sup>2</sup> IV, 1978, pp. 97-105.
- L. Lockhart, *Persian Cities*, London, 1960 (earlier version, *Famous Cities of Iran*, London, 1939). V. Minorsky, "Tabrīz," in *EI*<sup>1</sup> IV, 1934, pp. 583-93.
- Idem, "Persia. Religion and History," in *Iranica. Twenty Articles*, Tehran, 1964.
- M. Momen, "The Social Basis of the Bābī Upheavals in Iran (1848-53). A Preliminary Analysis," *IJMES* 15, 1983, pp. 157-83.

- M. G. Morony, "Conquerors and Conquered Iran," in G. H. A. Juynboll, ed., *Studies in the First Century of Islamic Society*, Carbondale and Edwardsville, Ill., 1982, pp. 77-80.
- I. P. Petrushevsky, "The Socio-Economic Condition of Iran under the Īl-khāns," in *Camb. Hist. Iran V*, 1968, pp. 483-537.
- R. Pinder-Wilson, "Timurid Architecture," in *Camb. Hist. Iran VI*, 1986, pp. 728-58.
- X. de Planhol, "Geography of Settlement," in *Camb. Hist. Iran I*, 1968, pp. 409-67.
- H. R. Roemer, "Das frühsafawidische Isfahan als historische Forschungsaufgabe," *ZDMG* 124, 1974, pp. 316-31.
- Idem, "The Safavid Period," in *Camb. Hist. Iran VI*, 1986, pp. 189-350.
- J. Rypka, "Poets and Prose Writers of the Late Saljuq and Mongol Periods," in *Camb. Hist. Iran V*, 1968, pp. 550-625.
- R. M. Savory, *Iran under the Safavids*, Cambridge, 1980.

# جندے شاہپور

شاپا: ۵۲۰۱ - ۲۴۷۶



JSMagazine.ir



info@JSMagazine.ir

عناوین و مقالات مجلہ را بہ صورت آنلین ببینید